

جمعیتی سہ سالہ



حمید اشرف

حمید اشرف

جمع‌بندی سه ساله

انتشارات نگاه

انتشارات نگاه

جمعبندی سه ساله

حمید اشرف

تهران ۱۳۵۲

چاپ اول

حق چاپ محفوظ

مقدمه

ما نا بحال به خاطر گرفتاری های بی نهایت زیاد عملی فرصت آنرا نیافتنیم که تجارب سه ساله خودرا جمع بندی نمائیم . ما تجارب تکنیکی سازمان را در جزو های بنام " پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران " منتشر ساختیم ، ولی هرگز دست به یک جمع بندی در زمینه استراتژی و تاکتیک سازمان نزدیم و به ارزیابی برنامه های سازمان نپرداختیم و نقایص و ضعفه ای را که داشتیم و منشاء ضربات برو ما بوده است منعکس نکردیم . امروزه در رابطه با رشد سازمان و گسترش فعالیته ای سازمان دهی چریکی در ایران ، افق بازتری در مقابل ما گشوده شده است . ولی بیم آن میرود که نتوانیم در هر موقعیت با توجه به واقعیات عینی موجود برنامه ریزی کنیم و دچار انحرافاتی نشویم که حرکات کلی سازمان را کند سازد و حتی به نابودی کشاند از اینروی به منظور آنچه رفقائی که در جریان تمام تجارب سه ساله قرار نداشتند از چگونگی کارها مطلع شوند دست به نوشتن این مطلب زدیم .

امروزه هستند رفقائی که با جذب تجارب یکی دو سال کار حرفه ای و مخفی میتوانند از این تجارب بهره ببرند و در مبارزاتی که در پیش است از این تجارب استفاده کنند و پاره ای از انحرافات را که ناشی از بی تجربگی است از میان بردارند و با کام های هر چه سنجدیده تر انقلاب رهائی بخش خلق ما را بسوی پیروزی رهنمون شوند ما بمنظور آشنازی هر چه بیشتر رفقا با چگونگی وقایع و رویدادهای سه ساله و همچنین نتیجه گیری از این رویدادها در

صدد تنظیم مطلبی در هفت فصل برآمدیم که مسیر جریانات و نتیجه‌گیری از آنها را از فروردین ۵۰ الی فروردین ۵۳ بازگو میکند. ضمناً بمنظور آشنازی بیشتر رفقا با تاریخچه سازمان قبل از فروردین ۵۰ مختصراً در بارهٔ شکل گیری سازمان آمده است. ما در هر هفت فصل که بیانگر ۷ مرحله از فعالیت‌های سازمان است بمنظور انتقال سیستماتیک تجربه‌ای فرم زیر استفاده کرده‌ایم:

- ۱- تشریح اوضاع در آغاز هر مرحله.
- ۲- ایده‌ها و طرز تفکر غالب در آغاز هر مرحله.
- ۳- نحوهٔ سازمان دهی، طرحها و پیشنهادات در هر مرحله.
- ۴- شرح وقایع و رویدادها در هر مرحله.
- ۵- نقایص، ضعفها، کمبودها و اشتباها در هر مرحله.
- ۶- دست آوردهای هر مرحله.
- ۷- جمع بندی خلاصه شدهٔ تجربه و نتایج هر مرحله.

ما جریانات سه ساله را به ۷ مرحله تقسیم کرده‌ایم. این ۷ مرحله نشان دهندهٔ شکستها، پیروزی‌ها و افت و خیزهای سازمان ماست و مشخص می‌سازد که رفقای ما چگونه در بدترین شرایط از پا نایستاده‌اند و به مبارزات خود ادامه دادند و اینکه در این مراحل مرتکب چه خطاهایی شدند و چه کمبودها و نقایصی در کار وجود داشت امری است که باید امروزه مورد بررسی قرار گیرد و تجرب حاصله از آنها به کار گرفته شود. ولی باید همیشه به یاد داشته باشیم که رفقای ما علیرغم بی تجربگی هایشان همیشه روحیه جانبازی و فداکاری خود را حفظ کرده‌اند و هر جا که کمبودی و نقصی وجود داشت و هرجا که بی تجربگی سد راه بود از جان خود مایه گذاشتند و راه انقلاب را هموار ساختند. ارزش‌های انقلابی موجود سازمان ما نتیجهٔ فداکاری‌ها و جان بازی‌های رفقای قهرمان است. این پیشگامان بسیاری از چیزهایی را که مثل "وجود نداشت بوجود آوردند و ارزش‌های نوینی خلق کردند و مفاهیم

نوینی را مطرح ساختند و تثبیت نمودند و مکتبی از آموزش‌های انقلابی برپا داشتند.

رفقای ما نمونه کاملی از صداقت انقلابی بودند. رفقای ما به خاطر اعتقاداتشان بی‌مها با هر خطری را تقبل می‌کردند و معمولاً "به تنها چیزی که بها نمی‌دادند جانشان بود و همین بود که مفهوم "福德ائی" در مورد آن‌ها نه بعنوان یک شعار بلکه به عنوان یک واقعیت مصدق پیدا می‌کرد. همچنان که امروز هم این چنین است.

شاید هم پاکبازی تمام عیار رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بوده باشد. در حقیقت باید گفت پاکبازی انقلابی به تنهاشی برای پیشرفت کارکافی نیست می‌باشد احتیاط انقلابی و دورنگری نیز داشت و می‌باشد در هر مرحله براساس واقعیات عینی موجود حرکت کرد. البته توجه داشته باشیم که بسیاری از مسائلی که امروزه روش و واضح بنظر میرسد "معماهای حل شده‌ای" هستند که آسان شده‌اند و این مسائل در هنگام وقوع آنچنان واضح نبودند و باز هم تجربه لازم بود که اشکالات را نمایان سازد. و هرگز بدون تجربه و عمل و ارتکاب اشتباهات نمیتوانستیم رشد کنیم. تاریخ تمام انقلابات نشان میدهد که چگونه جنبش‌ها افت و خیز بسیار داشته‌اند و تا چه حد مرتكب اشتباهات کوچک و بزرگ شده‌اند و آسیب‌های بزرگ دیده‌اند ولی پس از بروز شکست‌ها مجدداً "برسر پا برخاسته‌اندو آسیب‌ها، با برقراری یک مفهوم انتقاد از خود، جنبش انقلابی را از نوبت پا داشته‌اند و با بهره‌گیری از تجارب عملی پیشگیری از خطاهای گذشته، به پیش تاخته‌اند و از میان صد‌ها شکست پیروزی را آفریده‌اند.

مانیز با ایمان به پیروزی راهمن، در راهی که با خون رفقایمان سرخ شده پیش خواهیم رفت و با پیوستن به توده‌های میهن‌خویش، دشمن امپریالیست و نوکران مرجعش را در یک جنگ توده‌ای و طولانی نابود خواهیم ساخت.

تاریخچه، کوتاه‌گردهای تشکیل دهنده، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

"سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" در اوخر فروردین ۱۳۵۵ از ادغام کامل دو گروه تشکیل شد. گروه اول که سابقه فعالیت آن به سال های ۴۴ و ۴۵ میرسید گروهی بود که از افراد بالنسبه سابقه ساقدار و جوان تشکیل میشد که بعدها به "گروه جنگل" یا سیاهکل شهرت یافت. گروه دوم گروهی سیاسی بود که از مبارزین جوان کمونیست تشکیل میشد. این گروه سابقه فعالیتش به سال های ۴۶ و ۴۷ بر میگشت که چون یکی از موئسین اصلی آن گروه، رفیق مسعود احمدزاده بود به افتخار نام و مرام پر شکوهش نام این گروه را "رفیق مسعود" میگذاریم.

گروه جنگل در سال ۱۳۴۵ بشکل زیر زمینی تشکیل شد و موئسین ابتدائی آن رفقاء بیژن جزئی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان بودند که مهمکی از مبارزین قدیمی و سابقه ساقدار بودند. این گروه بمنظور ایجاد یک سازمان مسلح در نواحی روستائی و شهری فعالیت میکردند. این گروه بدنبال شکست مبارزات علني سال های ۱۳۴۲ الی ۱۳۴۹ و بدنبال شکست چند برنامه کار سیاسی صرف به وجود آمد که تشریح جریان های فعالیت های پس از سال ۱۳۴۲ خود نیاز به نوشتن جزوء مستقلی دارد.

این گروه مخفی که بعد ها بنام "گروه جزئی" شهرت یافت مدت یک

سال به زمینه سازی کار مسلحانه پرداخت . کادرهای این گروه از لحاظ سازمان دهی عمل مسلحانه کاملاً "بی تجربه بودند ، اگرچه از نظر فعالیت سیاسی سابقه دار بشمار میآمدند و با اینکه سازمان دهی نظامی داشتند کمبودهای بسیاری وجود داشت . افراد غالباً "شاغل بوده و کادر حرفه‌ای در میانشان نبود و همین امر باعث می‌شد که برنامه هایشان خیلی کند پیشرفت نماید و انرژی لازم برای به نتیجه رساندن برنامه وجود نداشته باشد . بهر حال این گروه بخاطر نفوذ یک عنصر "توده‌ای سابق" که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود و نقش نفوذ در گروه‌های اپوزیسیون چپ را داشت ، مورد شناسائی قرار گرفت و در زمستان ۴۶ کادرهای اصلی آن دستگیر شدند و عدمای از افراد باقیمانده پس از هشت ماه زندگی مخفی بعلت عدم امکان برای ادامه کار و نیز بعلت بی تجربگی در امور نظامی قرار شد از مرز خارج شده و با نقلاب فلسطین بپیوندند و پس از کسب پارهای از تجارب به ایران مراجعت کنند .

در جویان هشت ماه زندگی حرفه‌ای در تهران و تدارک برنامه خروج از کشور چند نفر دیگر از رفقا دستگیر شدند و دو نفر از ایشان موفق به خروج از مرز شدند (رفیق علی اکبر صفائی ، رفیق محمد صفاری آشتیانی) و سه رفیق که افشا نشده بودند در ایران به منظور تلاشهای برای جمع آوری نیرو و امکانات باقی ماندند ، و دو نفری کماز مرز خارج شده بودند پس از طی حوادثی خودرا به جنبش فلسطین رسانیدند و بدان پیوستند و تا سال ۴۸ به مبارزه در فلسطین ادامه دادند . رفقاء که در ایران باقی مانده بودند به تدریج گروه را احیا کرده و تا سال ۴۸ در چهار چوب برنامه‌های قبلی گروه که ایجاد یک جریان تبلیغ مسلحانه در شهر و کوه بطور همزمان بود فعالیت کردند و تدارکات نمودند . در زمستان سال ۴۸ رفیق صفائی به تنها ای از مرز عبور کرده و با ایران آمد و با رفقای داخلی ارتباط گرفت و با توجه به امکانات فراهم شده ، طرح‌های عملیاتی مطرح گردید . بعداً "رفیق صفائی

به فلسطین رفته و همراه رفیق صفاری و مقادیری اسلحه و مهمات با ایران باز گشت. در اوخر بهار ۴۹ و تابستان ۴۹ به تکمیل تدارکات برای اجرای یک برنامه شناسائی ششماهه نواحی روستائی شمال گذشت. در شهریور ۴۹ بانک وزراء مصادره‌گردید و کمبودهای مالی گروه جبران شد. در اواسط شهریور ۴۹ عملیات "شناسائی ششماهه" توسط دسته‌جنگل آغاز گردید و شش نفر از رفقاء آمادگی‌های قبلی برای چنین عملیاتی داشتند در این دسته شرکت کرده و به جنگل رفتند و رفقاء دیگر در واحدهای شهری و واحدهای ارتباطی، سازمان داده شدند. هدف دسته‌جنگل این بود که پس از سه ماه شناسائی عملیات تبلیغ مسلحانه را در نواحی روستائی آغاز نماید که عملاً بدلیل بروز اشکالاتی این عملیات دو ماه به تعویق افتاد.

مقارن آغاز حرکت دسته‌جنگل، "گروه جنگل" با گروه رفیق مسعود احمدزاده ارتباط گرفت. گروه رفیق مسعود از مبارزان جوان کمونیست تشکیل می‌شد که معمولاً "سابقه" فعالیت سیاسی شان به سالهای ۴۶ و ۴۷ میرسید. در سال ۴۶ مؤسسه‌سین گروه و محافل روشنفکری چپ بخاطر مطالعه متون مارکسیستی لنینیستی گرد هم آمدند و تا سال ۴۷ به مطالعه اسناد انقلابی مشغول بودند این محافل در این سال هدف خودرا ایجاد حزب کمونیست قرار داده و با شکل نوینی فعالیت خود را آغاز نمودند و فعالیت خود را در زمینه عضوگیری و تربیت عناصر جدید شکل دادند و دامنه ارتباطات خود را به شهرستان‌های مشهد و تبریز گسترش دادند. در سال ۴۸ به تصویب هیات مؤسسه‌سین سازمان دهی جدیدی صورت گرفت و افراد در تیم‌های سه نفری که از لحاظ ایمنی مزایائی داشت سازمان داده شدند، بدین ترتیب سازمان گروه تشکیل می‌شد از تعدادی تیم‌های سه‌نفری که توسط عناصر رابط در یک مرکزیت با هم مربوط می‌شدند.

وظیفه تیم‌های مثلث عبارت بوده است از: ۱- مطالعه متون مارکسیستی ۲- انتشار و ترجمه آثار مارکسیستی ۳- کار روی روشنفکران و کارگران آگاه

و تربیت مارکسیستی آنان در تیم‌های " مثلث جدید " بمنظور زمینه سازی برای تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر.

در اواخر سال ۴۸ اقدامات گروه در زمینه کار سیاسی بمنظور جلب عناصر پرولتری با مشکلات جدی مواجه شد .

سیستم پلیسی رژیم و اثرات نا مطلوب سابق کارگران را از شرکت در مبارزه سیاسی و حتی مبارزات اقتصادی باز میداشت . در این ایام رفقا که به جمع بندی نتایج فعالیت های خود پرداخته بودند و شناخت جامعی نسبت به روحیات و شرایط خفقان بار کارگران ایران پیدا کرده بودند نتیجه گرفتند که کار سیاسی صرف در شرایط کنونی بی اثر است و با این فعالیت ها نمیتوان طبقه کارگر را به مبارزه کشاند و علت این امر را احساس ضعف مطلق طبقه بدون تشکیل کارگر در مقابل احساس قدرت مطلق دشمن دانستند و از این رو در صدد اجرای طرح های تازه‌ای برآمدند که این دو مطلق را در ذهن طبقه کارگر و سایر عناصر بالقوه انقلابی خلق فرو ریزد و امید های سیاسی تازه را در اذهان خلق ستمدیده میهند ما زنده سازد . بر این اساس رفقا اصل مبارزات مسلحه، چریکی را بمنظور ایجاد فضای سیاسی جدید در جامعه مورد بررسی قرار دادند و پس از مطالعات و بحث های بسیار در " تیم های مثلث " نتایج این بررسی ها در اثر " ضرورت مبارزه مسلحه وردتئوری بقا " و " مبارزه مسلحه، بهم استراتژی هم تاکتیک " منعکس گردیده . البته در تمام بهار سال ۴۹ بحث این دو اثر ادامه یافت و اکثر تیم های مثلث که از بهترین نیروهای مترقبی در زمان خود محسوب میشدند این دو رساله را تاء ییدکردند . تنها تنی چند اپورتونیست وقتی دیدند پذیرش این تزهای درست ممکن است زندگی حقیرشان را تهدید کند از رفقاء خود جدا شدند .

گروه رفیق مسعود پس از پذیرش کلی اصل مبارزه مسلحه در زمینه اجرای این اصل بامطالعه تجارب جنگ های بزریل ، جنگ چریکی شهری را مورد توجه قرار دادند و باین نتیجه رسیدند که جنبش مسلحه می باشد

در شهر آغاز شود و پساز دور گرفتن و گسترش به روستا کشیده شود . این نتیجه‌گیری‌ها مقارن بود با ارتباط دو گروه در شهریور ۴۹ . در فاصلهٔ شهریور تا دیماه ۴۹ دو گروه در یک رشته مباحثات بر سر استراتژی و تاکتیک مبارزهٔ مسلحانه شرکت کردند . این مباحثات توسط نمایندگان دو گروه که با همارتباط منظم داشتند صورت می‌گرفت .

"گروه جنگل" معتقد به کار در شهر و روستا بطور همزمان بود و معتقد بود که چون هدف از اولین اقدامات مسلحانه، تغییر فضای سیاسی موجود جامعه و بطور کلی تبلیغ مسلحانه است . عملیات مسلحانه در روستا و شهر از لحاظ اثربخشی میتواند یکدیگر را کامل کنند و گذشته از آن وجود سلول‌های مسلح در کوه و شهر بمعایلهٔ یک عامل حمایت کنندهٔ تاکتیکی میتواند مورد استفاده قرار گیرد . بدین معنی که شهر میتواند نیازهای فنی، تبلیغاتی و تدارکاتی جنبش روستائی را تامین کند و جنبش روستائی میتواند کادرهای را که در شهر امکان ادامهٔ مبارزه را ندارند بخود جذب کند و با اجرای عملیات مسلحانه قوای دشمن را در مناطق وسیعی بخود مشغول دارد و این مناطق را وسیعاً "سیاسی نماید و همچنین جنبش چریکی شهری با برهم زدن نظم موجود شهرها قسمتی از قوای دشمن را تجزیه کرده سیستم عصبی دشمن را که اساساً "در شهرهای بزرگ متکثر است مورد آسیب قرار دهد . البته موارد ذکر شده مربوط می‌شد به رشد و گسترش مبارزه مسلحانه و گرنه در ابتدای امر اثربخشی سیاسی وسیع و سراسری یک جنبش چریکی در کوه همزمان با عملیات شهری مورد نظر بود . به حال، پس از بحث‌های بسیار، گروه "رفیق مسعود" در دیماه ۴۹ تزهای گروه جنگل را پذیرفت و قرار شد دو گروه متحداً " برنامه‌ای برای مبارزات آینده تنظیم نمایند .

در این شرایط وجود " دستهٔ شناسائی جنگل" بگروه رفیق مسعود اطلاع داده شد و قرار شد گروه رفیق مسعود، رفقائی را برای اعزام به روستا آماده نماید در این شرایط فرمانده " دستهٔ جنگل" " مرتبهٔ مسالهٔ طولانی شدن

شناصائی را به رفقای شهری تذکر میداد و هشدار میداد که هر آینه عملیات آغاز نشود امکان کشف دسته، جنگل قبل از ببره برداری از عدم هوشیاری دشمن وجود دارد. و این موضوع تاکتیکی بسیار مهمی بود. عناصر شهری گروه جنگل به رفیق صفائی اطلاع دادند که توافق با گروه "رفیق مسعود" قریب الوقوع است و بزودی با اعزام کادرهای تازه، دسته جنگل تقویت خواهد شد. البته گروه رفیق مسعود که هنوز بسیاری از کادرهای آن علني بوده قادر نبودند در مدت کوتاهی خود را آماده، اعزام نفرات به روستا سازد. طبعاً این کار طول می کشد. این موضوع به فرمانده دسته، جنگل گزارش شد. رفیق صفائی در اواخر دیماه اعلام داشت که عملیات را در نیمه دوم بهمن باید آغاز کرد و نفراتی که بما می پیوندد باید قبل از موعد اعزام شوند، در غیر اینصورت ما عملیات را آغاز کرده و پس از مصادره سلاحهای پاسگاه سیاهکل در منطقه‌ای دورتر از سیاهکل افراد جدید را خواهیم پذیرفت و به آموزش آنها خواهیم پرداخت. یکی از محاسن این طرح این بود که رفقای تازه را میشد با سلاح‌های مصادره شده بخوبی مسلح ساخت.

به هر حال در نیمه اول بهمن رفیق فرهودی آماده حرکت به روستا شد هسته جنگل در عرض عملیات شناصائی خود چهار عضو تازه پذیرفت که آخرین نفر آنها رفیق فرهودی از اعضای گروه رفیق مسعود بود.

گروه رفیق مسعود در پائیز ۴۹ از میان تیم‌های مثبت افرادی را برای تشکیل تیم‌های شهری به دورهم جمع کرد و تیم‌های عملیاتی موقت تشکیل داد یکی از این تیم‌ها در پائیز ۴۹ بانک ونک را مصادره کردند و وجود آن را بنفع جنبش ضبط نمودند که رفیق فرهودی یکی از آنها بود که بعلت شناخته شد و تحت پیگرد قرار گرفت و پس از چند ماه اقامت مخفی در تهران به "دسته، جنگل" پیوست. ضمناً "شاخه" تبریز گروه رفیق مسعود تیمی بمنظور مصادره، مسلسل شهر بازی تبریز تشکیل داد که این تیم در پائیز بهمن ۴۹ با

موفقیت عملیات را انجام داد و مسلسل مصادره شد. پس از این عملیات در ۱۹ بهمن "دسته جنگل" بفرماندهی رفیق صفائی عملیات حمله به پاسکاه سیاهکل را انجام داد و موجودی اسلحه و مهمات پاسکاه سیاهکل را ضبط نمودند. بدین ترتیب اولین عملیات چریکی "اعلام شده" در ایران آغاز شد. (عملیات قبلی از جمله مصادره با انکها اعلام نشده بودند و دشمن تا مدت ها فکر میکرد که این کارها توسط باندهای کانگستری صورت گرفته است). آغاز عملیات اعلام شده چریکی مصادف بود با دستگیری هائی در شهرها، گروه جنگل در نیمه اول بهمن در تهران و گیلان ضربه خورد و اکثر کادرهای آن دستگیر شدند و در جریان این دستگیری ها جریان جنگل افشا شد و دشمن هوشیاری نسبی کسب کرد. با این همه عملیات سیاهکل قبل از بسیج نیروهای دشمن انجام شد و ضربه نخستین زده شد که خود پیروزی بزرگی برای جنبش جوان و بی تجربه^۱ ما بشمار میرفت.

پس از عملیات بهمن، دسته جنگل در یک رشته نبردهای پانزده روزه با دشمن بعلت چند خطای تاکتیکی متلاشی شد. کادرهای شهری و بقایای گروه جنگل پس از این وقایع بهمن و اسفند در تهران گرد هم آمدند. در اوایل اسفند ۴۹ دو تیم مستقل تشکیل دادند. یک تیم پنج نفره و یک تیم سه نفره و ضمن حفظ ارتباط با گروه رفیق احمد زاده و عملیات انتقالی، ترور فرسیور اطروحی ریزی کردند و در هیجدهم فروردین عملیات را با موفقیت به پایان رساندند. گروه رفیق احمد زاده نیز در این شرایط دارای یک تیم شهری سازمان یافته بود که در همان روزها با حمله به کلانتری قلهک مسلسل نگهبان کلانتری را محاصره نمودند. پس از این عملیات طرح ادغام کامل دو گروه مورد بررسی قرار گرفت و در اواخر فروردین پنجاه دو گروه ادغام شدند و "سازمان چریک-های فدائی خلق ایران" پا به عرصه وجود نهاد.

در زمستان ۴۹ گروه رفیق مسعود نیز متحمل ضرباتی شد و چند تن از رفقاء مجبور به اختفا شدند ولی گروه اساساً "دست نخورده" ماند.

فصل اول

تشریح فعالیت های سازمان از اول اردیبهشت پنجاه تا سوم خرداد پنجاه

۱- تشریح اوضاع سازمان در اوایل اردیبهشت ماه پنجاه پس از عملیات فرسیو و کلانتری قلهک وضع دو گروه از لحاظ فرم بندی سازمانی بشکل زیر بود:

همگی تحت پیکرد شدید

رفیق رحمت الله پیرونذیری	رفیق منوچهر بهائی پور	رفیق محمد صفاری آشتیانی	رفیق اسکندر صادقی نژاد	رفیق قاسم
--------------------------	-----------------------	-------------------------	------------------------	-----------

تیم پنج نفره با فرماندهی نظامی رفیق اسکندر
صادقی نژاد عمل کننده اعدام فرسیو

رفیق محمد علی برتوی	رفیق شیرین معاضد	رفیق قاسم
---------------------	------------------	-----------

تیم سه نفره با مسئولیت رفیق قاسم

گروه رفیق احمدزاده

گروه رفیق مسعود احمد زاده برخی از هسته های مثلث را تبدیل به تیم چریکی نموده بود . البته با دغام عناصر این هسته ها برخی از هسته های دیگر را به همان شکل سابق خود حفظ نموده بود . ضمنا "رفقا" گروه ارتباطات خود را با عناصر سمتا تیزان حفظ کرده و گسترش میداردند . در سازمان - دهی "مثلث" کلا گروه رفیق مسعود از سه شاخه تشکیل میشد :

شاخه تهران ، شاخه تبریز ، شاخه مشهد که عناصر هر شهرستان در شهرهای مربوطه اقامت داشتند . مسئول شاخه تهران رفیق احمد زاده بود . مسئول شاخه مشهد رفیق پویان و مسئول شاخه تبریز رفیق نابدل بود که با همکاری رفقا به روز دهقانی و مناف فلکی شاخه تبریز را اداره میکردند . پس از سمت گیری نوین در خط مشی انقلابی ، عناصری از شاخه های مشهد و تبریز مخفی شدند و فرم های سازمانی جدیدی ایجاد شد . بهرحال در دیاگرام استقرار رفقا در اوایل ارديبهشت ۵۵ به صورت زیر بود :

شاخه مشهد توسط رفیق پویان ارتباطش برقرار میشد . شاخه تبریز توسط رفیق مفتاحی ، شاخه تهران توسط رفیق مسعود . ضمنا "چند رفیق مخفی شده از شاخه تبریز در تیم هائی که توسط رفیق مسعود و رفیق پویان تشکیل شده بود عضویت داشتند . یک باب مغازه نیز توسط افراد مخفی شده گروه تبریز در تهران به عنوان در و پنجره سازی مشغول به کار بود که به ساختن میخ سه پری و سایر ملزمات تکنیکی اشتغال داشتند . البته در این

دوران ارتباطات مرتبا در حال شکل گیری های ضروری تازه بود . مثلا " رابط - ها مرتبا " عوض می شدند و کلا حالت ثبیت شده ای وجود نداشت . پس از اجرای طرح ادغام ، دو تیم چریک شهری جدید بجز دو تیم رفیق مسعود ایجاد شدند تیم ۵ نفری فرسیو تجزیه شد و منزلی که در نارمک اقامت گاه این تیم بود بطور موقت برای موقع اضطراری نگهداری شد . تیم قاسم به همان صورت باقی ماند . در دهه اول اردیبهشت ۵۰ تیم - های جدید در خانه های اجاره شده اسکان یافتند . اوضاع واحد های سازمان یافته جدید به شکل زیر بود :

تیم رفیق قاسم شماره (۱)	رفیق مهرنوش	رفیق بهرام	رفیق چنگیز قبادی	رفیق بهائی بور	رفیق صفاری	رفیق قاسم
----------------------------	----------------	---------------	------------------------	-------------------	---------------	--------------

ت . پ . ش . ت . پ . ش . ت . پ . ش .

تیم رفیق قاسم شماره (۲)	رفیق شیرین معااضد	رفیق محمدعلی پرتوی
----------------------------	----------------------	-----------------------

ت . پ . ش .

تیم رفیق مسعود	رفیق سلمانزاد	رفیق مناف	رفیق مجید	رفیق حسن	رفیق احمدزاده	رفیق نوروزی
-------------------	------------------	--------------	--------------	-------------	------------------	----------------

* ت . پ . ش . (تحت پیگرد شدید)
ع (علنی)

اسکندر

رفیق رفیق رفیق رفیق رفیق رفیق	اسکندر شهین حمید سعید حمدکوچکی پیروندیز
-------------------------------	---

ت.پ.ش. ع ع ع ت.پ.ش.

تیم امور فنی

چند تن از رفقای مخفی شده شاخه تبریز
در تهران

تیم انتشارات

رفیق رفیق رفیق رفیق	اشraf علیرضا جواد
پویان دهقان نابدل سلاحی	

ت.پ.ش

بدین ترتیب در دهه اول ارديبهشت فقط ۵۰ درصد کادرها سازمان یافتنده هنوز کادرهای سازمان یافته نیز کاملاً در مواضع خود توجیه و تثبیت نشده بودند و سیستم ارتباطات وضع منظمی نداشت و سازمان عاری از هرگونه سیستم حفاظت امنیتی بود. وضعیت سازمان از نظر اسلحه و مهمات زیاد خوب نبود و سه قبضه مسلسل که مهمات کافی نداشتند جمعاً حدود ۲۰۰ تیرفسنگ، زیرا مسلسلهای یوزی مصادره شده بیش از یک خشاب گلوله نداشتند و مسلسل، "مات" MAT که از بقا یای سلاحهای تهییه شده از فلسطین بود، حدود ۱۵۰ تیر فشنگ داشت. از لحاظ سلاح کمری واقعاً در مضيقه بودیم و معمولاً "رقا از سلاح ۶۵/۲ دست ساز یا فابریک مستعمل با فشنگ های نامطمئن استفاده میکردند. با توجه به کمبود فشنگ امکان تیراندازی نیز وجود نداشت فقط دو قبضه پاراشوت در اختیار داشتیم که در اختیار رفیق اسکندر و رفیق صفاری قرار داشتند. ازلحظ موارد منفجره تقریباً "وضعیت صفر بود و جمua بیش از سه کیلو ماده منفجره در اختیار نداشتیم. در آن شرایط هر لوله پلاستیک یا دینامیت ارج و قرب بسیار داشت. در این دوره

تجارب نظامی سازمان بسیار اندک بود و تجارب تکنیکی در سطح پائینی قرار داشت. البته سه تن از رفقاء گروه جنگل از لحاظ آشناei با ادوات نظامی اطلاعاتی داشتند و تا حدی تربیت کرده بودند ولی سایر رفقاء تقریباً "در وضعیت صفر قرار داشتند. تنها سرمایه رفقاء شور انقلابی و اعتقاد کمونیستی آنها بود که با همین سرمایه و امکان دست به عملیات می‌زندند و مأمورین با تجربه دوره دیده دشمن را شکفت زده مینمودند.

از لحاظ شناخت تاکتیک‌های پلیسی دشمن نحوه زندگی مخفی در شهر و قوانین مربوط به آن تجربه‌ای وجود نداشت، روحیه‌ها خوب بود و فقط همگی مصمم و با اراده برای مبارزه خود را آماده می‌ساختند و آرزوهای بزرگ پیروزی بر دشمن را در ذهن می‌پروراندند.

(فصل اول)

(بخش دوم)

۲- ایده ها و طرز تفکر غالب در مرحله^۳ اول جنگ شهری : پس از پیروزی در عملیات نیمه^۴ دوم فروردین ۵۰ و رسوا شدن رژیم و بی اعتبار گردیدن نمایشات تلویزیونی مقامات امنیتی روحیه نیروهای اپوزیسیون بشکل غیر قابل تصوری بالا رفته بود . سایه تاریک شکست های قبلی از اذهان زدوده شده بود . خلق از مبارزان افسانه ها ساخته بود . شایعات گوناگون بود . جنبش انقلابی در فضا موج میزد ، محیط شدیدا " سیاسی شده بود . نیرو های روشنفکر بشدت به هیجان آمده بودند . تظاهرات دانشجوئی به ناگاهه ابعاد تازه ای یافته شعارهایی بر زبان آمده در خیابان های تهران پخش گردیده بود که تن آن موقع سابقه نداشت . خلق سر کوفت خورده و سرکوب شده با چشم اندازه برق زده به جریانات با نا باوری می نگریست و بعضی پیش خود میگفتند آیا این حقیقت دارد ؟ آیا هستند کسانی که بتوانند در مقابل این رژیم با تمام سازمان امنیتش ، با تمام ارتتش ، با تمام تاء سیاستش ، با تمام قدرت اقتصادیش و قدرت نظامیش قد علم کنند ؟ بعضی ها نزد خود از قدرت افسانه ای سخن میگفتند . بعضی ها چریکها را به پیامبران تشبیه میکردند . این عکس العمل های شگفت انگیز نشانه از خود بیگانگی طولانی مردم بود . مردمی که وحدت سیاسی شان را غصب کرده اند ، مردمی که از هم جدا نگهداشته میشدند ، مردمی که به آنها مرتب تعلیم میدهند : " دماغ را میان دو چشم

گذاشته‌اند که چشم راست به چشم چپ اعتماد نکند" ، مردمی که نسبت به نیرو و قدرت خویش بیگانه کشته‌اند ، مردمی که هرگونه ستم و تحقیر را از دشمن فاشیست به ازاء قدرت مطلقی که از او در ذهن‌شان ساخته‌اند می‌پذیرند و دم بر نمی‌آورند . و اینک این مردم بعیان شاهد آن بودند که نیروئی در مقابل این قدرت قد علم کرده است . پس این نیرو می‌بایست چیزی بالاتر و برترو یا اقلال" مساوی دشمن باشد و چون این نیرو از نظر کمی با دشمن قابل قیاس نیست پس افرادی که این نیرو را تشکیل میدهند برتزی کیفی ویژه‌ای می‌بایست داشته باشند . از نظر تیراندازی در سیاهی شب از چند صد متربی دندان عاریه گروهبانی را که بقصد خمیازه دهان کشوده خرد می‌کنند ، از لحاظ قدرت جسمی حرف دهها مرد هستند ، حرکات‌شان بقدرتی نرم و منعط است که در روز روش سرمه را از چشم می‌ربایند .

این عکس العمل‌های روانی مردم در ابتدای امر بود . خلق با بیم و امید با این صحنه مینگریست و بدون آنکه به نقش خویش بیندیشید به انتظار نتیجه بود تنها در این میان آگاهترین عناصر خلق با ابروanی در هم‌کشیده و سیمائی جدی به حوادث نگاه می‌کردند و خودرا برای پیوستن به جنبشی که بالاخره آغاز شده بود مهیا می‌کردند و روح پژمرده خودرا با انوار امیدی که می‌درخشید جلا میدادند .

فرصت طلبان سیاسی همه خلع سلاح شده بودند و در سوراخ‌های خود خزیده بودند و دیگر حنای خودرا بی‌رنگ می‌یافتند . دشمن وحشت زده و غافلگیر شده ، تمام نیروی خود را بسیج کرده بود . ضربه روانی شدیدی بر دشمن وارد شده بود که واقعاً " اورا گیج و منگ کرده بود . نیروهای دشمن نیز از چریک‌ها افسانه ساخته بودند که البته این بد نبود زیرا آنها را می‌ترساند و روحیه‌شان را متزلزل می‌کرد . این فضای ذهنی حاکم بر محیط بود . انکاس این تاء ثیرات وسیع بر روحیه انقلابی رفقای سازمان نیز کاملاً " مشهود بود . رفقاً قدرت زیادی در خود احساس می‌کردند پیروزی‌های نخستین آنها را به

هیجان می آورد و وادارشان میساخت که هر چه بیشتر بفکر گسترش دادن به این ناء ثیرات باشند . رفقا میخواستند بسیاری از تعاملات دیرینه خود را به عمل درآورند . دیگر دشمن اهمیت خود را از دست داده بود و این رفقا بودند که خود را میدان دار می دیدند و می خواستند هر چه سریع تر ضربات بعدی را فرود آورند ، بالا خصوصیاتی که تجربه کمتری داشتند بیشتر شتاب زده بودند . ناء ثیرات و عکس العمل های شدید مردم نسبت به حرکات ابتدائی که حتی از انتظارات ذهنی رفقا بالاتر بود این تصور را پیش آورد که انتظار ما کاملا " معادل واقعیات عملی است و این خود منشاء خطای بحساب می آمد .

به حال روحیه تهاجمی مثبت در این مرحله وجه غالب داشت و رفقا خواستار بودست آوردن مواضع جدید و پیروزی های جدید بر دشمن بودند و مرتبا " پیشنهاد تعریض میدادند ، در آن موقع حالت شترنج بازی را داشتیم که پس از گرفتن یکی دو مهره از حریف با خوشحالی در صدد طرح نقشه ای برای مات کردن حریف است و در این میان فقط به حرکات خود می اندیشد و از کمین مهره های دشمن غافل میماند و توجهی به مهره ها و حرکات حریف ندارد . در آن روزها راه دشوار پیچ و خم انقلاب و مبارزه طبقاتی آنقدر ها هم دشوار بنظر نمیرسید . طبیعی است که دشواری هائی وجود دارد که رفقا با برخورد فعال و پر شور خود آنها را از سر راه بر خواهند داشت . این بود روحیه اکثریت افراد در آن موقع .

" کلا " ابعاد قضایا و اقدامات خیلی بیش از واقع برآورد میشد ، مثلا " به عنوان نمونه از لحاظ مالی ، وقتی نیازها مورد بررسی قرار میگرفت یکی از رفقای مسئول نظر میداد که شصت هزار تومان وجهه مصادره شده بانک آیینه اور کفاف مخارج دو ماه سازمان را خواهد داد و پس از عملیات طرح شناسائی های جدید را لازم میدانست . در صورتی که واقع بینانه نظر می دادیم نتیجه میگرفتیم که این پول حتی برای یک سال جنبش نیز کفاایت میکرد ولی رفقا رشد و توسعه غیر قابل پیش بینی و وسیعی را در ذهن

داشتند و طبیعی بود که با آن تصورات این مبلغ کافی نبود .
این نمونه خود نشان میدهد که تصوراتی که از اوج گیری و گسترش سریع
مبارزه و سازمان وجود داشت به مقیاس وسیعی ذهنی بود که البته نمیتوانست
عینی باشد چون هنوز در آغاز تجربیات نوین قرار داشتیم .

(فصل اول)

(بخش سوم)

۳- نمونه سازمان دهی ، طرح ها و پیشنهادات در مرحله، اول : سازمان دهی طبق طرح ادغام صورت گرفت . سه تیم عملیاتی تشکیل شد باضافه یک تیم انتشارات و یک تیم خدمات تکنیکی ، ضمناً یک تیم سه نفره با مسئولیت رفیق قاسم که از قبل وجود داشت به همان صورت حفظ گردید .

تا آخر مرحله، اول ، رفقای سازمان یافته به همان شکل باقی ماندند فقط در این مرحله تیم انتشارات که در حادثه، پامنار ضربه خورده و متلاشی شده بود تجدید سازمان شد . رفقاً بهروز دهقانی ، اشرف دهقانی ، عباس جمشیدی آنرا احیا کردند . رفیق پویان که در گذشته عضو تیم اول انتشارات بود پس از ضربه خوردن تیم بعنوان مسئول سیاسی وارد تیم رفیق اسکندر شد و چندی بعد رفیق زیبرم که منفرد بود به تیم اسکندر پیوست و افراد تیم به هفت نفر افزایش یافتند در ضمن در این فاصله رفقائی از شاخه، مشهد برای شرکت در تیمهای عملیاتی به تهران خوانده شدند .

کلا" در تمام مراحل اول فقط پنجاه درصد رفقا در موضع مشخص سازمانی مستقر شده بودند و پنجاه درصد دیگر در وضعیت بلا تکلیفی بسر میبردند در این شرایط مخفی کردن سریع رفقا کار درستی نبود زیرا مسائل و گرفتاریهای را بوجود می آورد که در رابطه با مسائل دیگر امکان راه حل

برای همگی آنها را نمی داد.

پس از عملیات بانک ایزنهاور در اولین جلسه، مرکزیت شهری در ۲۷ اردیبهشت پنجاه تشکیل شد. در این جلسه طرح هائی برای افراد سازمان نیافته توسط رفقا مسعود و پویان مطرح گردید و ضمناً "چند طرح عملیاتی مورد نظر قرار گرفت از لحاظ برخورد با امر سازمان دهی تجربه، برزیل و الگوهای رفیق ماریکلا دقیقاً" مورد توجه بوده، بنا بر اظهارات رفیق کارلوس ماریکلا سازمان چریکی شهری تشکیل میشود از گروه های آتش که بطور مجزا از هم فعالیت میکنند و از لحاظ انتخاب هدف و تاکتیک آزادی عمل دارند و تنها از لحاظ استراتژی توسط یک مرکزیت استراتژیک هدایت می گردند. با توجه باین موضوع رفقا قصد داشتند تمام تیم های مثلث را دروازه های چریک شهری در تهران سازمان دهند. از این رو همه نفرات به تهران احضار شدند.

امروز ما میدانیم که سازمان دهی ۲۰ الی ۳۵ رفیق چقدر زمان می خواهد و چه مقدار انرژی و فعالیت طلب میکند ولی در آن موقع باین مسائل توجهی نداشتم و فکر میکردیم که کافی است نام رفقا را روی کاغذ کنارهم بنویسیم و دور آنرا خط بکشیم و به آن یک تیم اطلاق کنیم. بهر حال همان موقع هم از طرف یکی از چهار رفیقی که در جلسه مرکزیت شرکت داشتند، این مساله عنوان شد و پیشنهاد شد که بمدت ۱۵ روز الی یکماه اقدامات بروون سازمانی و فعالیت هائی از قبیل عملیات و غیره متوقف شود و رفقا تمام کوشش خود را به امر سازماندهی و استقرار واحدها اختصاص دهند و ضمناً "طرح - های موجود سازماندهی مجدداً" ارزیابی شود و مورد بررسی قرار گیرد. رفقای دیگر ضمن پذیرش این مساله که می بایست طرح های سازمان - دهی را بررسی کرد و رفقا را در موضع مشخص مستقر نمود اظهار داشتند که اینکار بخشی از فعالیت های ما را تشکیل میدهد و ما ضمن کار روی طرح های عملیاتی این کار را خواهیم کرد. رفیق پیشنهاد دهنده مجدداً "مسئله"

بهبود سیستم امنیتی را مطرح ساخت و خواستار بررسی طرح‌های دفاعی شد که این طرح نیز مورد موافقت قرار گرفت و قرار شد همراه کار در سایر رشته‌ها به این امر نیز توجه شود.

معمولًا "معیارهای انتخاب رفqa برای شرکت در تیم های عملیاتی عبارت بود از آزمایش‌هایی که در تیم های سیاسی سه‌نفره از آنها بعمل آمد بود، میزان صداقت، برخورد فعال، پذیرش سیاسی خط مشی، کینه بدشمن و عشق به مخلق، از روی فعالیت های انجام شده در تیم های مثلث سنجیده شود که البته معقولاً" در زمینه‌های فوق نظر دهی درستی انجام می‌گرفت ولی بهر حال شرکت در تیم چریکی احتیاج به خصائیل و آموزش های بیشتری داشت که در آن موقع بعلت بی تجربیکی توجیهی با آن نمی‌شد. در همین جلسه طرح‌های عملیاتی تازه‌ای از قبیل حمله به کارخانجات (پارس-آمریک) و اجرای برنامه تبلیغ مسلحانه در این کارخانه مورد بحث قرار گرفت و قرار شد که چهار روز بعد بمورد اجرا گذارده شود. برای انجام عملیات تیم رفیق اسکندر در نظر گرفته شد.

تیم شماره یک رفیق قاسم بعنوان محافظت در نظر گرفته شد که البته در همان جلسه بعلت مشغله بسیار زیاد مربوط به کارهای سازمان دهی، برنامه بدبیک‌هفتۀ بعد موكول گردید که بعلت ضربه "نیروی هوائی" "بکلی معوق ماند...". در همین جلسه دستگیری رفیق اشرف دهقانی و از هم پاشیدن تیم دوم انتشارات اعلام شد.

در همین جلسه پیشنهاد رفیق مفتاحی در زمینه ایجاد یک هسته چریکی روسنایی در نواحی شاهروд مطرح گردید و عنوان شد که با این امکان بروخورد شود و واحدی برای بررسی احیای فعالیت در نواحی روسنایی بوجود آید با این تصمیم همکی موافقت کردند و مقرر شد که با توجه با مکانات تیم شماره دور رفیق قاسم، این تیم که بعلت قلت نفرات امکان نیافت که فعالیت شهری مستقلی داشته باشد با پیوستن رفیق مفتاحی به " واحد بررسی فعالیت

مجدد در نواحی روستائی شمال" تبدیل شود. علت این تصمیم آن بود که تیم شماره ۲ امکان زیستی مستقلی نداشت (خانه مجیدیه شرقی) و ضمناً "افراد آن نقشه‌جات و وسائل ابتدایی برای بررسی نظامی روستائی را در اختیار داشتند و ضمناً رفقاء این تیم از تجربیات زندگی در کوه و جنگل برخوردار بودند. بهر حال هفته، بعد این تیم تشکیل شد و فعالیت خود را آغاز کرد. بسیاری از مسائل به جلسه، بعدی موکول شد که جلسه، بعدی تشکیل نشد زیرا رفقا اسکندر و پویان به شهادت رسیدند و در مرحله، بعدی مرکزیت دومی تشکیل گردید که به مسائل رسیدگی نمی‌نمود.

(فصل اول)

(بخش چهارم)

۴- شرح وقایع و رویدادها در مرحلهٔ اول جنگ شهری .
پس از پیاده شدن طرح ادغام دو گروه و تشکیل تیم های جدید برنامهٔ هائی در دستور کار قرار گرفت . طبعاً در ابتدای امر تیم های نازهٔ تشکیل شده میباشد به آموزش نظامی و تعلیمات ابتدائی میپرداختند . این برنامه ها تا حد امکان در تیم ها اجرا میشد ولی تجارب نظامی سازمان بسیار محدود بود مثلًا "بعنوان نمونه در همین دروازه رفاقتی تیم رفیق مسعود که در امور تکنیکی از بقیهٔ تیم ها بیشتر کارکرده بودند نوعی نارنجک با روتی ساخته بودند که در قوطی های نسکافه قرار داشت و در اطراف جدار داخل این قوطی ها مقادیری ساچمه قرار داده بودند و تصور میکردند که این قوطی در اثر آتش فتیله منفجر شده و ساچمه ها با اطراف پراکنده شده و بر علیه دشمن وسیلهٔ خوبی بشمار میروند . در اوایل دههٔ دوم ارديبهشت رفاقتی تیم رفیق مسعود که نسبت به سایر تیم ها ساقه دار تر بودند به شناسائی بانک ها پرداختند . در همین احوال تیم انتشارات با مسئولیت رفیق پویان ضربه خورد . این تیم از چهار رفیق تشکیل میشد : رفیق پویان ، رفیق نابدل و رفیق سلاхи ، رفیق اشرف دهقانی . رفیق سلاхи و رفیق نابدل هنگام پخش اعلامیهٔ سیاهکل شهید و دستگیر شدند . این اعلامیه ها توسط تیم آنها تهیه شده بود . پس از دستگیری و شهید شدن دو تن از افراد ، تیم انتشارات از بین رفت و خانهٔ

این تیم تخلیه شد . البته در همین تیم فعالیت هائی نیز بمنظور آزمایش تی . ان . تی صورت میگرفت . پس از ضربه خوردن تیم انتشارات ، رفیق پویان بعنوان مسئول سیاسی به تیم رفیق اسکندر پیوست ، در همین اوان اعلامیه ها توسط رفقاء دیگر سازمان از جمله رفیق مسعود و ضمناً افراد سازمان نیافته از جمله رفیق گلوب پخش میگردید . معمولاً "برای پخش اعلامیه از موتور سیکلت استفاده می شد و رفقا با استفاده از موتور مقادیر زیادی اعلامیه را در موسسات فرهنگی ، دانشگاه و مدارس و محلات شهر پخش می کردند .

۳۰۰۰ اعلامیه در عرض چند روز پخش گردید که بعد از این اعلامیه ها توسط گروه ها و مخالف طرفدار جنبش وسیعاً "تکثیر شد و انتشار یافت . . . در همین دوره اولین بمب سازمان توسط تیم شماره ۲ قاسم در انجمان ایران و آمریکا منفجر گردید . تیم اسکندر پس از پیوستن رفیق پویان برنامه های زیادی را مورد توجه قرار داد . رفقا در زمینه تهیه وسائل گریم تهیه وسائل عکاسی ، تهیه ابزار و آلات کارهای دستی ، تهیه لوازم برای ساختن بمب های ساعتی اقدام کرده و به آزمایش می پرداختند . ضمناً "رفقا روی طرح اشغال کارخانجات پارس آمریک شناسائی میکردند . رفقا با تخلیه آب انبارخانه تیمی نیروی هوایی که مدت سه روز با کار دسته جمعی صورت گرفت قصد داشتند یک کارگاه کوچک تراشکاری در زیر زمین این خانه ایجاد کنند . بهر حال فعالیت در خانه نیروی هوایی یک لحظه هم قطع نمی شد . رفقا مرتباً در حال آمد و رفت بودند و طبعاً "بخاطر حل مسائل مربوط به سازمان دھی رفای شاخه مشهد ، رفیق پویان مرتب در حال حرکت بود . این تیم اتومبیل پیکان سفیدی در اختیار داشت که برای اجرای حرکات از آن استفاده میشد . ضمناً "فولکس واگن استیشن که مورد استفاده تیم ۵ نفری عملیات فرسیو قرار گرفته بود ، در شرایط جدید در اختیار این تیم قرار گرفته بود . رفقا بمنظور دست یافتن به امکان کلیشه سازی طرح های را بررسی کرده بودند از جمله اینکه در نظر داشتند یک استاد کار کلیشه را ربودمودر

خانه نیروی هوایی همراه با احترامات لازم و پرداخت حق الزحمه به او، فن کلیشه را بیاموزند که البته طرح درستی نبود . زیرا فن کلیشه سازی نیازمند به وسائلی است که بدون آنها نمیشود کلیشه سازی آموخت و "ضمنا" فن کلیشه به خاطر تقسیم کاری که در آن وجود دارد دارای دو استاد کار است یکی برای عکاسی و دیگری برای کلیشه سازی . بهر حال این طرح بدون مطالعه کافی عنوان شده بود و در آن موقع هر طرحی میتوانست عنوان شود و رفقاً بهم حض آنکه لزوم آنرا احساس میکردند بدون توجه به اطراف و جوانب طرح وسائل و مشکلاتی که ممکن است ایجاد کنند دست بکار می شدند . در اواخر نیمه دوم اردیبهشت ۵۰ تیم رفیق مسعود خودرا آماده حمله به بانک آیزنهاور می کرد و قرار بود تیم رفیق اسکندر بعنوان تیم محافظ عمل نماید . باید توجه داشت که رفقا از نظر طرح حمله و عملیات دارای تجارتی بودند وکلا "خوب نقشه کشی می کردند . بهر حال تیم رفیق مسعود خود را برای اجرای عمل در روز ۱۹ اردیبهشت آماده می کرد . یکروز قبل از عمل هنگامی که رفیق "سلمان نژاد" در منزل تیمی مسئول تهیه کوکتل مولوتوف بود برادر بی احتیاطی ببنزین آتش گرفت و باعث سوختگی شدید وی و سوختگی خفیف رفیق "مجید احمد زاده" شد . و "ضمنا" در خانه نیز آتش سوزی روی داد که خاموش گردید .

رفیق سلمان نژاد قهرمانانه درد سوختگی را تحمل کرد . و فقط می گفتند هنگامیکه او را در حیاطخانه با آب حوض خاموش و خنک می کردند ، پسرک همسایه دزدکی از روی دیوار به نظاره پرداخته بود ، رفیق سلمان نژاد در آن حالت بمنظور آنکه قضیه رونشود و خانه تیمی وضع مشکوکی پیدا نکند با اعتاب به پسر همسایه گفته بود که از روی دیوار برو پائین و مرتبا به رفقا تذکر می داده که او را رها کنند و به توجیه خانه بپردازند . رفیق سلمان - نژاد کمونیست موئمنی بود . خاطرهاش جاودان باد . پس از این حادثه رفیق سلمان نژاد را به یک بیمارستان خصوصی منتقل کردند و با تمام قوا کوشیدند

که بهبود یابد ولی بر اثر سوتگی بیش از ۴۰ درصد بدنش پس از چند روز به شهادت رسید.

رفقا نمی توانستند در مورد تحويل گرفتن جسد وی اقدام کنند و از این روی به بیمارستان مراجعت نکردند. و این بخشی از خشونتی است که در نبرد ما وجود دارد که می بایست با خاطر آرمان ان آنرا بپذیریم.

به هر حال این حادثه موجب شد که عملیات آینه اور عمق بماند و اجرای طرح بهتیم رفیق اسکندر محول شود. تیم رفیق اسکندر بسرعت خود را آماده عملیات کردو در روز ۲۵ اردیبهشت ۵۵ عملیات با موفقیت انجام شد، و با نک به تصرف چریکها در آمدو عکس شاه خائن زیر پای رفیق اسکندر له گردید و طی خطابیه ای که توسط رفیق پویان خوانده شد اهداف سازمان چریکی برای مشتریان و کارمندان با نک روش گردید. در این عملیات تیم رفیق مسعود فعالانه نقش محافظت از عملیات را بعهده گرفت. پولهای مصادره شده حدود ۵۵ هزار تومان بود که ۲۰۵ هزار تومان آن بلا فاصله به تیمهای رفیق قاسم و رفیق مسعود داده شد و ۴۰۵ هزار تومان به منظور پاره ای طرحها نزد تیم رفیق پویان و اسکندر باقی ماند.

در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۵۵ جلسه، موکریت تشکیل شد و به بررسی اوضاع پرداخت و قرار شد عملیات کارخانه، پارس-آمریکا که کارگرانش با رفیق جلیل انفرادی آشنائی داشتند در هفتۀ بعد عملی شود که البته به دلایل گرفتاریهای زیاد به تعویق افتاد. در فاصله ۲۷ اردیبهشت تا ۳ خرداد رفقاء تیم اسکندر بسرعت مشغول تهیه وسائل و خریدهای تازه بودند و اشیاء بسیاری در خانه نیروی هوائی جمع شده بود. در تاریخ ۲۵ اردیبهشت رفیق اشرف دهقانی که در حال اجرای یک مأموریت شناسائی بود دستگیر گردید. چهار روز بعد رفیق بهروز دهقانی دستگیر شد، بدین ترتیب تیم دوم انتشارات متلاشی شد و رفیق جمشیدی به تیم رفیق اسکندر پیوست.

از جیب کت رفیق بهروز قرارش با حمید توکلی کشف گردید و در اول خرداد رفیق حمید که چند بار سر قرار رفیق بهروز حاضر شده بود بالاخره توسط ماء مورین دشمن شناخته و دستگیر شد . رفیق اسکندر بلافضله پس از وقوف بر دستگیری رفیق حمید دستور تخلیه «خانه» نیروی هوایی را داد ، ولی رفیق پویان این کار را توهینی به رفیق حمید تلقی می کرد و معتقد بود که حمید هرگز خانه «تیمی را نخواهد گفت مضافاً » به اینکه خانه «علنی آنها می تواند گفته شود ولزومی به افشاء محل خانه «تیمی نیست .

علیرغم اصرار های رفیق اسکندر ، رفیق پویان در خانه ماند . رفیق اسکندر تقریباً «تمام وسائل مهم منزل را به خانه» نارمک خانه «تیم ۵ نفری عملیات فرسیوکه برای روز مبادا نگهداری میشد ، منتقل کرد و ضمناً «رفیق پیرونذیری را همراه رفیق پویان در خانه» نیروی هوایی باقی گذاشت . بدین ترتیب رفقا شهین توکلی ، سعید آرین ، احمد زیبرم ، عباس جمشیدی به اتفاق رفیق اسکندر در خانه «نارمک استقرار یافتند و رفقا پویان و پیرو - نذیری در نیروی هوایی ماندند . در بعد از ظهر روز سوم خرداد رفیق اسکندر که همراه فولکس استیشن برای بررسی اوضاع میخواست بخانه «نیروی هوایی برود با محاصره» شدید خانه مواجه شد . پلیس های مسلسل بدست او را متوقف کرده و بدون اینکه از هویت وی مطلع شوند بموی دستور بازگشت دادند . رفیق اسکندر بازگشت و حالا این مسئله مطرح بود که خانه «نارمک نیز دیگر مطمئن نیست . زیرا رفیق نذیری در محاصره بود و امکان داشت زنده به دست دشمن اسیر شود . رفیق اسکندر بسرعت اقدام کرده و با عجله خانه ای را در وحیدیه خیابان طاووسی اجاره کردند و قیمتی بمراتب بیش از ارزش واقعی آن پرداخت نمودند .

رفیق اسکندر همان روز بسرعت مقادیری فرش به منظور توجیه خانه جدید خریداری کرد و شب هنگام خانه نارمک را تخلیه نمودند و بخانه «وحیدیه اسباب کشی کردند . عجله بسیار زیاد در اجاره خانه مورد سوء ظن معاملات

ملکی قرار گرفته و به پلیس گزارش شده بود . نیرو های پلیس نیز که انتظار چنین مسائلی را داشتند در هنگام انتقال اثاثیه به منزل دخالت نمودندو در درگیری ایجاد شده رفیق اسکندر به شهادت رسید و دو رفیق دیگر دستگیر و دورفیق دیگر با دست خالی موفق به فرار گشتند . باین ترتیب تیم رفیق اسکندر بکلی از میان رفت و دورفیق با قیمانده که توسط رفقای علنی ارتباطشان برقرار شد (در آن موقع رفقای بسیاری علنی بودند و این امکان مناسبی به شمار میرفت) رفیق جمشیدی به تیم شماره ۲۲ قاسم منتقل شد و رفیق زیبرم در تیم دومی که توسط رفیق احمدزاده تشکیل شده بود عضویت یافت . بر اثر شهادت و دستگیری رفقا بسیاری از ارتباطات عموق ماند که رفیق مسعود بسرعت اقدام به برقراری ارتباطات نمود . در تاریخ دهم خرداد مرکزیت جدید برای رسیدگی به اوضاع و برنامه ریزی و سازماندهی جدید تشکیل جلسه داد .

(فصل اول)

(بخش پنجم)

نقایض، ضعفها، کمبودها و اشتباهات در مرحله، اول جنگ چریکی شهری:

کمبودهای ما در مرحله، اول در زمینه، سازمان دهی و تشکیلات، تدارکات و پشت جبهه، تعلیمات و آموزش، قابل توجه است.

در زمینه، سازمان دهی و تشکیلات:

سازمان دهی ما کامل نبود، در حرکت عجله میکردیم به امر سازمان دهی بهای لازم را نمی دادیم چگونه می بایست بها می دادیم؟ روش این بود که وقت و فرصت کافی برای سازمان دهی بگذاریم و در کار عجله نکرده و قبل از سازمان دادن یک تیم بکار مخفی کردن و سازمان دادن تیم دیگر نپردازیم. تا وقتی که مسائل سازمان دهی و استقرار یک واحد حل نشده نباید اقدام به استقرار واحد دیگر کرد اینکار انرژی ها را تقسیم کرده و ما را در مقابل دشمن آسیب پذیر میسازد. اسلوب حل یک به یک مسائل چیزی است که باید آموخت و بکار بست . مخفی کردن ۲۰ الی ۳۵ رفیق در حالی که هنوز واحد های اولیه مستقر نشده است و خود را ثابت نکرده بودند کار نادرستی بود. بخش هائی که سازمان یافته بودند هنوز کاملاً "در وضع خود جا نیافتاده و توجیه نشده بودند . سیستم امنیتی برای حفظ نیرو ها و تیم ها وجود

نداشت، سیستم دفاعی و زمینه چینی برای عقب نشینی وجود نداشت.
ارتباطات زیاد بود و این امر رفقاء را بخطه تهدید میکرد.

مساله روابط درون سازمانی حل نشده بود و روابط نظامی کاملاً "در تیم
ها حاکم نبود. بقایائی از رفتار لیبرالیستی وجود داشت. انضباط و برنامه
ریزی تیمی وجود نداشت و برنامه ها معمولاً "کلی طرح میشدند و جزئیات
برنامه مشخص نمیشد" فقط در موارد عملیات، مساله برنامه ریزی و طراحی
دقیقاً "رعايت میگردد" و جزئیات شکافته میشود. در حالیکه این امر در همه
کارها می باشد صورت میگرفت عدم انضباط نظامی در تیم رفیق اسکندر
باعث شد که رفیق پویان از فرمان مسئول تیم سرپیچی کند و در خانه نیروی
هوائی بماند.

در زمینه تدارکات و پشت جبهه:

وضعیت تدارکات خوب نبود. رفقا با سلاح های خوبی مسلح نبودند.
طرحی برای حفظ امکانات بدست آمده وجود نداشت کما اینکه ۴۵۰ هزار
تومان از وجهه مصادره شده با نکایت نهاده اور در تیم رفیق اسکندر نگهداری
میشد که اصلاً "لازم نبود و می باشد سریعاً" وجود اضافی در اماکن امنی
نگهداری میشد. رفقاء که با پلیس درگیر میشدند از سلاح های خوبی بربخوردار
نبودند و بعضی ها حتی مسلح نبودند و فقط از دشنه استفاده میگردند. به
هر حال امکانات تدارکاتی بسیار محدود بود و کانالی برای تهیه لوازمات
نظامی وجود نداشت با قاچاقچیها ارتباطات خطرناکی جهت تهیه سلاح های
مستعمل و دست ساز و فشنگ های سوزن خورده و قدیمی صورت میگرفت که
با خرج مبلغ گزاف سلاح های نا مطمئن بدست میآمد. رفقاء که میتوانستند
در پشت جبهه سازمان دهی شوند به خط اول جبهه احضار شده بودند و
همکی در حال آمادگی برای شرکت در تیم های چریکی شهری بودند در حالی
که می باشد اقلالاً "پنجاه درصد کادرها در پشت جبهه سازمان داده میشدند.

در زمینه آموزش و تعلیمات :

بعلت کمبود تجارب سیستم آموزش غنی و کارآئی نداشتیم . در زمینه افزایش قدرت بدنی ورزش های معمولی صورت میگرفت که البته کاملاً "خوب بود ولی کافی نبود . در زمینه آشنائی با وسائل نظامی بعلت کمبود این وسائل آموزش امکان نداشت . از نظر فن مبارزه با پلیس و فن مخفی کاری و قوانین زندگی در شهر ، در حال پیگرد پلیس نه تجربه ای بود و نه آموزشی بهر حال آموزش و تعلیمات محدود میشدند به انتقال تجارب محدودی که رفقای قدیمی ترو رفقاء مسئول داشتند . در این دوره تجارب در حال خلق شدن بودند . بقول رفیقی " ماخود تجربه ایم ."

ضعف های ما کدام بود ؟

مهترین ضعف ما بی تجربگی مان بود . بقیه ضعف ها از این ناشی می شد . ما میخواستیم زود به نتیجه برسیم و این ناشی از بی تجربگی بود . ما زمان کافی برای تحقق بخشیدن به طرحها و آرزوهای سیاسی خود در نظر نمی گرفتیم . ما میخواستیم تمام چیزهایی که سال ها در خفا آرزویش را می کشیدیم در عرض چند هفته یا چند ماه بدست آوریم و طبیعی بود که این امکان نداشت .

ضعف دیگر ما در تشخیص نیروی خودمان و قدرت دشمن بود . گذشته از آن ما به عکس العمل های دشمن بشکل عینی وقوف نداشتیم . ما میدانستیم دشمن خیلی سخت خواهد گرفت و خیلی نیرو پیاده خواهد کرد ولی نمی دانستیم این نیرو و قدرت چگونه بما ضربه خواهد زد . ما بسیاری از رعایت ها را میگردیم که لازم نبود و ضمناً " بسیاری از مسائل را رعایت نمیگردیم که لازم بود . این نیز مطلقاً " به بی تجربگی ما ارتباط داشت . ما برآساس مطالعاتمان و برآسان تجارب محدود قبلی خود حرکت میگردیم و این اطلاعات

و تجارب بهیچوجه برای شناخت عینی دشمن و عکس العمل هایش کافی نبود و ماقاره‌ای جز حرکت کردن، ضربه خوردن و تجربه کردن نداشتیم. تجارب را ما فقط با حرکت کردن و ضربه خوردن میتوانستیم بدست آوریم. این بهای حتمی را ممکن باشد می‌باشد اگر انتقادی در این مورد باشد این است که ما به بی تجربکی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان بیش از حد بها میدادیم و این بعلت آن بود که رفقا واقعاً "فادای بودند و همه کارها را با مایه گذاشتن از جان میخواستند حل کنند و همه چیز را وابسته به فدایکاری میدانستند. البته این واقعیتی است که بدون فدایکاری و جانبازی، جنبش چریکی وجود ندارد ولی تنها این کافی نیست و ممکن باشد از جانبازی و فدایکاری رفقا با خردمندی استفاده کرد. نباید بی مبالغات بود. می‌باشد در حفظ نیروها کوشید و یک تعادلی میان ضربه زدن به دشمن و حفظ نیروهای خودی برقرار کرد. نباید فقط به حرکات خود فکر کرد، می‌باشد به حرکات دشمن نیز کاملاً "توجه داشت. باید در باره نقشه کشی‌های دشمن فکر کرد و امکانات دشمن را برای ضربه زدن بما مورد بررسی و باز هم بررسی قرار داد و تا حد امکان سیستم‌های دفاعی را در مقابل امکانات دشمن افزایش داد. می‌باشد به تجارب احترام گذاشت و آنها را بکار بست. البته همیشه علیرغم وقوف ما بر امکانات دشمن نمیتوان سیستم دفاعی ریخت و این با خاطر ضعف امکانات ماست. پس باید همواره طرح‌های مان را در حدی از لحاظ وسعت بریزیم که قادر به حفظ و کنترل آن باشیم و رشته کاراز دست‌منان خارج نشود. وقتی که نیروی مان کم است باید خیلی هوشیار باشیم. تندروی بسیار زیان بار است باید حرکتی آرام، مطمئن و دائمی را سازمان داد. اشتباه ما در مرحله اول چه بود؟

اشتباه ما شتابزدگی و بی مبالغاتی مان بود. ما میخواستیم کارهای زیادی را در مدت کوتاهی انجام دهیم. عملیات بانک‌آیزنها و عملیات بزرگی بود. ما ممکن باشد روی بانک کوچکتری عمل می‌کردیم. ما نیازی به آن‌همه

پول نداشتیم و نمیتوانستیم بدرستی از آن بهره برداری کنیم . این موضوع به رفقا تذکر داده شد ولی مورد توجه قرار نگرفت . ولی بهر حال مابه پول احتیاج داشتیم و عملیات بانک یک ضرورت اجتناب ناپذیر بود . ولی طرح های بعدی زودرس بودند . در اردیبهشت ماه ۵۵ ما در موقع خوبی قراردادشتم . بر اثر چند عمل موفقیت آمیز سایه های یاء س ناشی از شکست سیاهکل و اعدام رزمندگان جنگل زدوده شده بود ، روحیه مردم و مبارزان عالی بود . نیروهای آگاه با خوشبینی به مبارزات نوین مینگریستند . دانشجویان شدیداً تهییج شده بودند و شعارهای سیاسی پس از چندین سال رکود دوباره در فریادهای پر خوش دانشجویان شنیده میشد . دشمن شدیداً "رسوا شده و برنامه های تلویزیونیش که در گذشته با موفقیت کامل اجرا میشد این بار به تف سر بالا تبدیل شده و صورت خودش را آلوده کرده بود . اینها دست آوردهای کوچکی نبود ، مردم واقعاً "در وجود چریک ها احساس فدرت می - نمودند و این در گسترش و تثبیت روحیه رزمnde در آنها بسیار مؤثر بود . فضای جامعه کاملاً سیاسی شده بود . دشمن با حرکات شتابزده اش وضع خود را خراب تر میکرد . انتشار عکس ۹ رفیق تحت پیکرد در سراسر کشور افسانه مبارزه روحیه چریک ها را ب تمام نقاط کشور منتقل میکرد ، اینها همه بنفع ما بود ، پس از عملیات موفقیت آمیز بانک آیزنهاور پول کافی نیز در اختیار ما قرار گرفت . وقت آن بود که ما که دو قدم به پیش گذاشته بودیم یک کام به عقب بوداریم و به بررسی دست آوردهای خود ب پردازیم و مسائل درونی خود را حل نمائیم و سازماندهی بالنسبه محکمی ایجاد نمائیم . ما برای سازمان دهی می بایست وقت بسیار صرف میکردیم و بهترین رفقا را به صف اول احضار کرده و بقیه را در پشت جبهه سازمان میدادیم و حد اقل یکماه را بدین کار اختصاص میدادیم ، ما این کار را علیرغم آنکه مطرح شد اجرا نکردیم و این بزرگترین اشتباه ما بود .

(فصل اول)

(بخش ششم)

دست آوردهای مرحله اول :

در این مرحله ما موقیت هائی بزرگ بدست آوردیم . توانستیم مبارزه، مسلحانه را بشکل کاملی مطرح نمائیم و روی آن تبلیغ نمائیم . فضا را کاملا سیاسی کردیم و امید ها را زنده ساختیم . جانبازی رفقا و قهرمانیشان اثر زیادی در ایجاد روحیه رزمnde در مردم باقی گذاشت بالاخص نیروهای زیادی را تقریبا " بلا فاصله برای همکاری با جنیش از لحاظ معنوی آماده نموده ، به طوری که بسیاری از افراد آماده شرکت در مبارزات نوین شدند . اتوریتمو شخصیت دشمن لگد کوب چریکها شد ، قدر قدرتی دشمن در هم شکست و این امر بسیار مهمی بود .

احساس ضعف مطلق در مقابل قدرت مطلق شدیدا " خدشه دار شد ، به طوریکه حتی عدهای از نیروی برتر مبارزین سخن میگفتند . این دست آوردها برای ما از لحاظ استراتژیک بسیار مهم بود ما تقریبا " به اولین هدف خود رسیده بودیم . وقت آن بود که با استفاده از تأثیرات ایجاد شده به سازمان - دهی بپردازیم و دست آوردهایمان را عملا " تثبیت کرده و حفظ نمائیم . در آن دوره تنها حفظ نیروهای خودی و ضربه نخوردن و عقب نشینی تاکتیکی خود پیروزی بزرگی محسوب می شد . هر هفته که می گذشت و دشمن موفق به وارد کردن ضربه بمانی شد ، روحیه رزمnde مردم بیشتر او ج میگرفت

ولی مابی مبالغی کردیم و به دشمن اجازه دادیم که در عرض مدت کوتاهی ضرباتی بما بزند. البته ما قطعاً " ضربه می خوردیم و این اجتناب ناپذیر بود ولی ما می بایست آگاهانه و با وقوف به تاءثیرات مثبت ضربه نخوردن حداقل برای مدتی که بتوانیم پایه های سازمان را تا حدی مستحکم نمائیم ، از برخورداری اجتناب می کردیم و خود را آماده دفاع از دستاوردها می نمودیم . به حال در مجموع در مرحله اول اگر چه ضربات شدیدی خوردیم ولی از نظر سیاسی به پیروزی رسیدیم و توانستیم خط مشی مبارزاتی مان را مطرح کنیم . روی آن به مقیاس کشوری تبلیغ نمائیم این خود پیروزی بزرگی بود . مرحله اول برای ماتجاربی ایجاد کرد ولی این تجرب برای جا افتادن و تثبیت خود به زمان احتیاج داشتند و بلا فاصله مورد استفاده قرار نگرفتند در اثر مبارزات اولیه فضا کاملاً " سیاسی شد و تحرک سیاسی نوینی در سطح جامعه بوجود آمد که تاءثیراتش در تاریخ مبارزات نوین خلق قطعاً " همواره محفوظ خواهد بود .

(فصل اول)

بخش هفتم

جمع بندی خلاصه شده، نتایج تجارب در مرحله، اول جنگ شهری:

۱- در زمینه، عکس العمل های خلق

ما قبل از عمل مسلحانه تجربه، مشخصی از عکس العمل های خلق نداشتیم
مواحل مختلف جنگ شهری تا حدی تجاری در این زمینه ایجاد کرد . مابطور
خلاصه این تجارب را در ۲ مورد توضیح می دهیم :
الف - عکس العمل نیروهای اپوزیسیون و آکاه ،
ب - عکس العمل نیروهای نا آکاه .

الف - عکس العمل نیروهای آکاه و ضد رژیم . این نیرو ها که شامل محافظ و
گروه های ملی و چپ و همچنین تمام عناصری که بشکلی با مبارزات گذشته،
جبهه، ملی ، حزب توده ، ارتباط داشته اند می شود . بر اثر مبارزات شکست
خورده، گذشته که عمدتاً " بعلت خیانت و فرصت طلبی رهبران بوجود آمده
بودکلا" در وضع روانی و سیاسی مثبتی بسر نمی بردند . روحیه، یاس و
سرخوردگی وجه غالب داشت .

ماحدس می زدیم که آغاز مبارزه، مسلحانه در نابودی این روحیه، سر
کوفته اثر بسیار مثبتی خواهد داشت . در عمل بشکل عینی دیدیم که این
تاء ثیرات روی عناصر آکاه تا چه حد وسیع بود . البته عکس العمل های گوناگون
وجود داشت ولی تماماً " در جهت موافقت و یک دلی با جنبش بود . تنها

فرصت طلبان حرفه‌ای که در چهارچوب منافع خویش اسیرند و آکاهیشان را نه در خدمت گسترش مبارزه بلکه در جهت ارضا نفس خویش بکار می‌گیرند عکس العمل های منفی داشتند که البته در مرحلهٔ اول این عکس العمل ها جرات بروز نیافتند زیرا اکثریت نیروها حمایت معنوی خودرا با مبارزه اعلام داشتند و اقلیت های فرصت طلب در جناح اپوزیسیون بخاطر آنکه منفرد نشوند یا سکوت اختیار می‌کردند و یا اینکه ضمن تاء یید مبارزات مخالفت ضمنی و تردیدهای خودرا در لفافه بیان می‌کردند. آشنازی عملی با عکس العمل فرصت طلبان خود تجربهٔ سودمندی بود.

عکس العمل نیروهای جوان و پر شور اپوزیسیون با آنکه انتظار میرفت بیش از حد توقع بود. ما هرگز فکر نمی‌کردیم که در آن شرایط خلقان بار تظاهرات علی‌با شعار "فرسیو مرگت مبارک" و "جلاد ننگت باد" و "مرگ بر شاه" برگزار شود و دانشجویانی که تا آن موقع هرگز از حصار دانشگاه خارج نمی‌شدند به خیابانها بریزند و فریاد مبارزه جوئی را در خیابانهای شهرپس از سالیان دراز بگوش مردم برسانند. این بما نشان داد که تمایلات انقلابی در نیروهای جوان بسیار است ولی بعلت عدم تشکیلات و وحدت که نتیجهٔ خلقان شدید پلیسی می‌باشد، این نیروهای فرصت تجمع و مبارزهٔ منظم را ندارند و فقط در شرایطی که به علی‌تھبیج شوند عکس العمل های عصیانی و شدید نشان می‌دهند.

ضمناً "ابتداei بودن و بی‌سازمان بودن تظاهرات مشخص بود. مقارن با همین احوال، انقلابی ترین نیروهای آگاه تحت تاء ثیرات مبارزهٔ جدید در صدد سازمان دهی و بی‌گیری مبارزه برآمدند.

گروه‌های آرمان خلق، جناح انقلابی ستاره سرخ، سازمان مجاهدین خلق جزو گروه‌های بودند که حرکت انقلابی خودرا تحت تاء ثیر آغاز مبارزهٔ مسلحه تشریح نمودند و پس از چند ماه عملیاتی را آغاز کردند و مبارزه را در حیطهٔ امکانات خود گسترش دادند.

ب - عکس العمل نیروهای نا آگاه - توده های نا آگاه در موقعی که در معرض مستقیم مبارزه مسلحانه قرار گرفتند سیاسی شدند و آگاهی نسی یافتند مثلاً "در منطقه لاهیجان و سیاهکل حتی کوه نشینان در رابطه با عناصر شهری و آگاه به علت ارتباط اقتصادیشان آگاهی یافتند و از جنبش به حمایت معنوی برخاستند که در این مورد نمونه های بسیاری دیده شده است.

بخشی از نیروهای نا آگاه خلق در آغاز فقط در جریان یک مبارزه قرار گرفتند آنها از ماهیت مبارزات اطلاعی نداشتند فقط مردم شاهد مبارزه و درگیری عده ای با رژیم بودند و این امر بخودی خود آنها را جلب می کرد ولی یک عکس العمل منطقی و مشخص در مقابل آن نداشتند.

در این لحظات دشمن می کوشید ، با تبلیغات وسیع و جهنمی خود هر چه بیشتر عناصر نا آگاه را از مبارزات نوین دور نگهدارد و اذهان آن هارا با تحریف واقعیات گمراه نماید و ماهیت مبارزات را وارونه جلوه دهد .

برخورد با تبلیغات و شیوه های جنگ باز دارندۀ ، دشمن تجارب نوینی برای ما بود . ما قبلاً " فکر نمی کردیم که دشمن تا این حد وقیع و هرزه درا باشد ولی عملاً " دیدیم که دشمن یک جنگ تبلیغاتی وسیع و دامنه دار و آگاهانه را بر علیه ما دامن می زند و از وارد کردن هر گونه اتهامی خودداری نمیکند

ومیکوشد با مشوش کردن اذهان مردم در صوف خلق شکاف ایجاد کند و مردم را فریب دهد . فریبکاری دشمن بی تاء ثیر نبوده و برخی از افراد نا آگاه واقعاً " همان تصوری را که دشمن در ذهنشان ایجاد کرده بود می پذیرفتند .

این امر که چریکها بخاطر پول و مقام دست به این عملیات زده اند حتی در صحبت های روزمره مردم نیز انکاساتی داشت و این نشانه موفقیت دشمن در فریبکاری بود ولی با این همه کم نبودند کسانی که با پوزخند به تبلیغات دشمن نگاه میکردند و جریان برایشان روش بود .

تجربه دیگری که پس از این مرحله ایجاد شد لزوم سازمان دهی نیروها و استقرار آنها بود و لزوم اینکار بیش از پیش احساس میشد . بدین ترتیب

ماله، سازمان دهی در دستور کار مرحله، بعدی قرار گرفت، ضمناً "نتیجه گیری شد که حتی المقدور افراد تیم ها باید محدود باشد تا یک ضربه ابعاد وسیع پیدا نکند، این تجربه ای بود که از درگیری نیروی هوائی بدست آمد ولی همین تجربه قبلاً در فرم بندي سازمان های چریکی برزیل به صورت مدون در کتاب رفیق "ماریکلا" تذکر داده شده بود ولی ما پس از تجربه، شخصی خودمان آنرا جذب کردیم و کوشیدیم بعد ها مصرانه آنرا بکار بندیم.

در زمینه، شناخت برخوردهای پلیس و چگونگی ضربات واردہ پس از این مرحله، ما جمع بندی دقیقی نداشتیم و این بعلت نقصان اطلاعاتمن بود مثلاً "نمی دانستیم بهروز چگونه دستگیر شد و این بخاطر آن بود که کنترل بر حرکات و روابط کادرها نداشتیم، ضمناً جریانات نیروی هوائی نیز کاملاً مشخص نبود. از چگونگی دستگیری رفیق اشرف دهقانی نیز اطلاع نداشتیم. خلاصه اینکه ما بعلت ضعف کنترل تشکیلاتی از چگونگی ضربات واردہ اطلاعی نیافرته و درسی نگرفتیم و با همان وضع مجدداً "اقدام به سازمان دهی کردیم. برخوردهای پلیس با عملیات ابتدائی ما بسیار خام بود بطوری که پس از حمله به بانک آیزنهاور دشمن چندین کامیون پاسیان به محل اعزام کرده بود در حالیکه این عمل کاملاً "غیر ضروری بود و از دست پاچگی دشمن ناشی میشد. حتی یک ارتش را هم اگر به محل می آوردند نتیجه های نداشت چون چریک-ها مدت های بود که رفت و بودند. سرعت عمل چریکی باعث سردرگمی پلیس و اتخاذ تاکتیک های نادرست از جانب وی شده بود. البته بعد ها دشمن به تدریج با ایجاد سرویس های جدید این نقص خود را جبران کرد. دشمن در زمینه، کشف سرخ و ضربه زدن از طریق ایجاد سوراخ هایی به سازمان موفق بود. دشمن اقدامات وسیعی بمنظور کشف ارتباطات رفقای لو رفته انجام داد و در چندین مورد موفق گردید ولی این اقدامات و نحوه حرکت دشمن تا مدت ها برای ما بصورت عینی و ملموس در نیامده بود و به همین خاطر ضرباتی را متحمل شدیم. دشمن در این دوره با تمام امکاناتش اقدام میکرد

و میکوشید سرخهای برای رسیدن به رفقای تحت پیگرد پیدا کند و ما به علت عدم یک سازمان مستحکم و نداشتن کنترل تشکیلاتی در مقابل شیوه‌های دشمن که عبارت بود از یافتن سرخ و ادامه آن و رسیدن به رفقای دیگر آسیب پذیر بودیم . البته این تجارت نیز بعد از بشکل کاملاً "ملموس" جذب گردید ولی در مرحله دوم سازمان دهی نیز بکار گرفته نشد . البته باید توجه داشت که برای بکار گرفتن تجارت شرایط مناسبی لازم است و گرنه در حالت درهم پاشیدگی اوضاع آنقدر کار و اقدام عملی لازم است که بسیاری از رعایت‌ها قابل اجرا نیستند و خیلی کارها را نمیتوان انجام داد . علی – رغم آنکه درست تشخیص داده شوند ولزوم آنها بنظر برسد . یعنی در مرحله بهم ریختگی کارهای سازمان بعلت کمبود یک سیستم تشکیلاتی مستحکم بسیاری اصول قابل اجرا نیستند و حرکات در ناامنی شدید صورت میگیرند و نصب پوشش حفاظتی بر حرکات امکان پذیر نیست . هر قدر امکانات سازمان برای مانور و عقب نشینی و عکس العمل نشان دادن کمتر باشد ناامنی حرکات شدید تر است و احتمال خوردن ضربات بعدی بیشتر میشود بهمین خاطر است که ضرباتی که بر سازمان وارد میشود بکلی امتداد می‌یابد .

امتداد یافتن یک ضربه به دو صورت امکان پذیر است : اول به صورت مستقیم . دوم بصورت غیر مستقیم . در حالت مستقیم وقتی رفیقی دستگیر یا کشته میشود ممکن است اطلاعاتی ازوی اخذ شود و یا مدارکی نزد او پیدا شود که دشمن از آن اطلاعات و مدارک بتواند برای ضربه بعدی استفاده کند . مثلاً "قراری افشا شده و یا کشف شود و یا آدرسی مثل برگ لباسشوئی وغیره نزد رفیق یافت شود که حدود و حوالی اقامته را مشخص سازد و غیره . شیوه ضربه مستقیم معمولاً " با اقدامات سریع ضد اطلاعاتی چریکی خشنی میشود مثلاً " رد ها و سرخ ها پاک شده و ارتباط قطع میشود . بطوری که دشمن کمتر میتواند به این شیوه ضربه وارد سازد مگر در مواردی که ما دچار اشتباه

شوبم و از اصول تجربه شده عدول کنیم ولی در شیوهٔ ضربهٔ غیر مستقیم پس از یک ضربهٔ یا امتداد غیر مستقیم یک ضربهٔ وضع بدین صورت است که ما پس از خوردن ضربهٔ اول مجبوریم که دست به یک رشته حرکاتی بزنیم مثلًا "خانهٔ تیمی را تخلیه نمائیم، با افرادی که به نحوی با جریان ضربه مربوط می‌شوند اطلاع بدھیم. بعضی سرنخ‌های مهم دیگری ممکن است سبب ضربه مستقیم شود قطع کنیم و مهمتر از همه وظائفی را که توسط رفیق ضربه خورده یا واحد ضربه خورده انجام می‌گرفته بین سایر رفقا و افراد سر شکن کنیم. این کارها گذشته از آن که حرکات ما را افزایش می‌دهد و این خود یک عامل فرعی برای خوردن ضربه در شرایط حکومت نظامی پنهان است ضمناً "باعت می‌شود که ما علاوه بر وظایف و برنامه‌های جاری خودمان وظایف و برنامه‌های جدید را بطور اضطراری بپذیریم، این پذیرش کارهای جدید میزان دقت در کل برنامه‌ها را کاهش میدهد و نظم و نسق واحدهای معمولی را بر هم میزند و همین باعث می‌شود که آسیب پذیری بالا برود و در نتیجه ضربات بعدی حتی بدون ارتباط مستقیم با ضربهٔ اولیه بدلا لیل دیگری که همان کاهش دقت بعلت افزایش کارهایت وارد می‌شود. پلیس بعلت تجاریش با این قانون تا حدی وارد است به همین جهت می‌کوشد با استفاده از تأثیرات منفی ضربه از جمله افزایش حرکات سازمان و بی حفاظت بودن حرکات، ضربات بعدی را وارد سازد از این رو همواره پلیس پس از وارد کردن ضربه میزان فعالیت خود را تا چند هفته شدیداً "افزایش میدهد. این افزایش شدید فعالیت گردانندگان دستگاه پلیس دو حسن دارد: اول اینکه از پردازندگی و کاهش دقت و حفاظت در صفوف چریکها استفاده می‌کنند دوم اینکه با استفاده از شور و هیجان ضربهای که به چریک‌ها زده شده از مأمورین و کادرها بیشتر کار می‌کشند.

در اینجا یک مسئلهٔ روانی وجود دارد، کادرهای دشمن وقتی نتوانند مدت‌ها ضربهای بزنند خمود و کسل شده و هوشیاری خودرا از دست میدهند

ولی پس از عملیات و درگیری تا مدتی هوشیارند و آمادگی بیشتری دارند، از این رو دشمن از این حالت روانی کادرها و مزدوران نیز استفاده میکند. مثل "دیدیم که چگونه پس از ضربه زدن به تیم انتشارات دوم و دستگیری رفیق اشرف دهقانی، در فاصله چند روز رفیق بهروز دستگیر شد. این ضربه نوعی ضربه توام یعنی هم جنبه مستقیم و هم غیر مستقیم داشت. جنبه مستقیم آن بود که پلیس پس از دستگیری رفیق اشرف بلا فاصله روی دوستان او اقدام کرد و عناصری را که میتوانست بعنوان سر نخ از آنها استفاده کند دستگیر کرد، از جانی رفیق بهروز که تیمش ضربه خورده بود و کارهایش روال معمولی خود را از دست داده بود دست به یک رشته اقداماتی زد از جمله ارتباط گرفتن با همان دوستانی که بخاراط اشرف دستگیر شده بودند و بدین ترتیب میخواست با برقراری ارتباطات تازه ضربه وارد را جبران نماید و همین امر در رابطه با اقدامات و نیرنگ های پلیس و توجیه نبودن دوستان دستگیر شده نسبت به شیوه های پلیس، سبب وارد آمدن دومین ضربه شد. رفیق بهروز بخاراط قراری که در جیب داشت ضربه مستقیم به تیم رفیق پویان منتقل کرد. ضربه مستقیم در تیم پویان بعلت خودکشی رفقا و سوزاندن مدارک متوقف شد ولی ضربه غیر مستقیم بعلت حرکات با عجله و لجام گسیخته رفقا اسکندر و سایرین قطع نشد و همان روز که پلیس حرکات را در رابطه با ضربه ابتدائی افزایش داده بود، ضربه بطور غیر مستقیم وارد شد و حادثه طاووس پیش آمد ضربه غیر مستقیم را پس از ضربه خوردن تیم اول انتشارات نیز می توان توضیح داد. پس از ضربه، رفیق پویان از نظر سازمانی منفرد ماند و بدون یک محاسبه کامل به تیم رفیق اسکندر انتقال یافت. این تیم خودش دارای پنج کادر بودواز نظر نفرات حتی طبق فرمول رفیق ماریکلا نیز تکمیل بود ولی تقریباً "بطور اجباری این افزایش نفرات صورت گرفت. پس از مدتی تیم دوم انتشارات نیز دچار ضربه شده و در این میان رفیق جمشیدی که منفرد مانده بود نیز به تیم رفیق اسکندر منتقل شد و بدین ترتیب هشت نفر در یک

تیم قرارگرفتند که کاملاً "قابل انتقاد و نادرست بود ولی این یک اجبار نیز بود که از تاء ثیرات غیر مستقیم ضربات وارد به تیم های اول و دوم انتشارات ناشی شده بود . درک این قوانین در برنامه ریزی های سازمانی بسیار مهم است . معمولاً "رفا به ضربات مستقیم توجه ویژه دارند ولی در مورد ضربات غیر مستقیم بی توجهاند و همین امر عاملی در گسترش ضربات غیر مستقیم است بالاخص در مراحل بعدی جنبش ضربات غیر مستقیم نقش مهمی در آسیب رسانی به سازمان داشتند .

(فصل دوم)

(از سوم خرداد تا اواخر مرداد ۱۳۹۵)

۱- تشریح اوضاع در آغاز مرحله دوم :

اوایل خرداد ۱۳۹۵ وضع ما بدین شکل بود : تیم رفیق مسعود که پس از ضربه خوردن رفیق سلمان نژاد موقتاً " وضع مشخصی نداشت . تیم قاسم و واحد بورسی فعالیت مجدد در روسنا ، در وضع مستقری بسر میبردند و در پناه دادن رفقاء که از حادثه طاوسی گریخته بودند شرکت فعال داشتند . واحدهای سازمان یافته در همین ها خلاصه میشدند . کماکان رفقاء سازمان نیافته شاخه مشهد وضعیت مشخصی نداشتند . رفقاء شاخه تبریز به جز مناف فلکی ورقیه دانشگری که قرار بود در تیم شماره ۲ رفیق مسعود شرکت کنند و آن راتشکیل دهند ، بقیه در وضع بدون سازمان بسر میبردند . محافل سپاهیزان که در رابطه با رفیق عباس مفتاحی بودند کماکان در وضع مشخصی قوار نداشتند در اینجا لازم است در مورد واحد شناسائی روستاهای شاهروд ، توضیح کافی داده شود . رفیق مفتاحی با فردی بنام "اردشیر داور" ارتباط داشت . اردشیر داور فردی نیمه مذهبی بود که طرفداری خودرا از مبارزه مسلحانه اعلام داشته بود و آمادگی خودرا برای همکاری صریحاً اظهار نموده بود . این فرد در شاهروド آشناهائی داشت ، از جمله با یک چوپان که در ارتفاعات شمالی شاهرود در کوهستان زندگی میکرد آشنا بود . این چوپان در فصل چرا به کوه ها می رفت و در آنجا زندگی میکرد و

سایر مواقع به شاهروд نزد زن و فرزندانش می‌آمد. وی دارای احساسات ضد رژیم بود، بالاخره در رابطه با تضییقات رژیم در مورد منابع طبیعی و کنترل مراتع تضادش شدید شده بود بطوری که اردشیر اظهار میداشت این چوپان آماده^۱ شرکت فعال در مبارزه^۲ مسلحانه بود و گویا حتی یکبارگفته بود ما با چند چوب دستی اقدام به تصاحب سلاح های زاندارم ها خواهیم کرد و سپس با سلاح های اقدام آمده مبارزاتمان را گسترش خواهیم داد.

البته زمینه^۳ مبارزه با توجه به شرایط بسیار ناجور چوپان ها و روستائیان در آن منطقه مساعد بنظر میرسید. به همین لحاظ مورد توجه " واحد بررسی فعالیت مجدد در روستا " قرار گرفته بود. رفیق مفتاحی روی این برنامه خیلی حساب میکرد و از این رو " واحد بررسی " اساساً منتظر نتیجه^۴ اقدامات اولیه^۵ اردشیر بود.

اردشیر در فروردین ماه وارد بیبهشت ماه بمدت چهل روز خودش به کوه رفت و همراه چوپانان زندگی کرد، به شناسائی هائی دست زد. پس از مراجعت از کوه ارتباط نیمه منظمی با چوپان داشت. جمعاً سه بار اردشیر پس از سفر چهل روزه چوپان را دید و در این ملاقات ها چوپان بتدریج عقب نشینی کرد. چون مآمادگی عملی خود را برای شروع اقدامات ابتدائی اعلام کرده بودیم. چوپان در این شرایط به شاهرود پیش زن و فرزندش آمده بود و در حال استراحت در محیط نیمه گرم بود. از این رو غلیان انقلابی اش هم کمی افول کرده بود بطوری که در آخرین جلسه از همکاری پوزش خواست و بعنوان دلیل اظهار داشت که من جویان مبارزه را با ملای ده در میان گذاشته ام و ملا گفته افرادی که بدنبال اجرای این برنامه ها هستند از طبیعیون میباشند و توکه فرد خدا پرستی هستند و به اصطلاح جزو الهیون میباشی شایسته نیست که بدنبال برنامه های آنها بروی و چوپان هم پس از شنیدن این حرف ها زیر پیمان هایش زده بود.

البته واضح بود که چوپان هنگامی که در کوه بود بخاطر بد بودن شرایط، خصلت های انقلابی نشان میداد ولی پس از ورود به شهر و اقامت نزد زن و فرزند تشخیص داده بود که زندگی آنقدر ها هم غیر قابل تحمل نیست. از آین روی به بهانه "ملا" متول شد و خود را کنار کشید.

بدین ترتیب برنامه روستاهای شاهروд که مدت ها در دستور "واحد بررسی فعالیت مجدد در روستا" قرار داشت، کان لم یکن شد. باید توجه داشت که اردشیر داور فرد قابل محاسبه ای نبود و رفیق مفتاحی در مورد او و دچار اشتباه شد، این فرد خود خواه و بی شخصیت بود و نمیشد روی حرف. هایش حساب کرد، امید بستن به چنین فردی و براساس تعاملات و اظهاراتش برنامه ریزی کردن خطای بزرگی بود. این فرد اولین رابط رفقای مجاهد با سازمان ما نیز بود و در ایجاد یک رابطه سالم و خلاق اخلال کرد. این فرد در تابستان ۵۵ دستگیر شد و بعلت خویشاوندی با ثابتی مسئول اصلی عملیات ساواک و همچنین همکاری بی شائبه با دشمن آزاد گردید و فعلاً "به عنوان کارشناس در وزارت اقتصاد مشغول خدمت است. اساساً "رفیق مفتاحی در مردم کار چریکی در نواحی روستائی کاملاً" دید ذهنی داشت و با قضايا نه بامغز سرد بلکه فقط با قلب گرم مواجه می شد. در این مورد نیز خوشبینی افرادی رفیق بر اثر عدم تجربه عینی چه در مورد مسائل و مشکلات کار در روستا و چه در مورد افرادی که بتواتند چنین حرکت مشکلی را سازمان دهند و بی ریزی نمایند، بود، بهر حال رفیق علیرغم پارهای تذکرات نیزتا روش نشدن نتایج عملی کار نسبت به مشکوک بودن نتایج این برنامه توجیه نبود. بهر حال نتایج این برنامه در اوایل خرداد روش نشده و در برنامه ریزی های بعدی اثر گذاشت. بهر حال ما در آستانه مرحله دوم کماکان با امر سازمان دهی افراد برنامه ریزی برای اقدامات سازمان مواجه بودیم در مرحله دوم از لحاظ اسلحه و مهمات پیشرفت چندانی نداشتیم فقط دوقبده

سلاح کمری مستعمل دست ساز به قیمت هر یک ۱۵۰۰ تومان از قاچاقچی خریداری شد که اینکار توسط شاهه تبریز صورت گرفت. "ضمناً" یک قبضه سلاح ۲/۶۵ لاما ساخت اسپانیا که تقریباً نو بود به دستمنان رسید که به رفیق مفتاحی داده شد (این سلاح هنگام درگیری رفیق مفتاحی پس از شلیک گلوله‌چهارم کیرد کرد) در مرحله اول و دوم رفقاً در زمینه آزمایش‌های تکنیکی فعالیت زیادی میکردند و در نتیجه بدون تجارت‌قبلی موفق به اختراقات و اکتشافات جالبی میشدند. در این مرحله بمب‌های باروتی که با بوشن چدنی لوله‌کشی ساخته میشدند مورد آزمایش قرار گرفت و نتیجه‌ای خوب داد. در این مرحله فن نمره سازی تکمیل شد، کار با مواد منفجره و بمب‌های ساعتی در تیم‌های عملیاتی تعلیم داده شد. از لحاظ تعریف تیر اندازی در وضع بسیار بدی قرار داشتیم چون فشنگ با اندازه کافی در اختیار نداشتیم در این دوره همکی افراد مسلح نبودند و بعضی اوقات از یک اسلحه دورفیق استفاده میکردند.

(فصل دوم)

(بخش د و م)

ایده ها و طرز تفکر غالب در مرحله دوم :

ضربه نیروی هوائی و بدنبال آن ضربه طاووسی علیرغم آنکه بزرگ بودند تاء شیر آشکار و زیادی ایجاد نکردند . بهتر است بگوئیم تاء شیرات مستقیمی ایجاد نکردن روحیه رفقاء علیرغم ناراحتی بوجود آمده به هیچوجه تضعیف نشده بود و رفقاء اینگونه حوادث را طبیعی و جبری تلقی میکردند .

برای هیچکس این سوال مطرح نبود که حالا چه کنیم ؟ رفقاء میدانستند که باید براساس خط مشی قبول شده همچنان به حرکت ادامه داد . حتی اگر هیچکس دیگر زنده نماند ، براین اساس و با این روحیه بسیار روزمند ها با حوادثی که از این قبیل برخوردمیشد ، معمولاً " رفقاروی تجارب تاکتیکی حوادث مزبور و اینکه چه کار کنیم که از حوادث مشابه اجتناب شود حساسیتی نشان نمیدادند بیشتر نتایج استراتژیک این جریانات بود که مورد توجه قرار میگرفت . و این حوادث در قالب مفاهیم کلی جنگ انقلابی مورد بحث قرار میگرفتند . البته در این میان رفیق مسعود ویزگی همیشگی خود را حفظ میکرد ، در ضمن بررسی استراتژیک حوادث و تاء شیرات مرحله ، بدقت در جست وجوی علل تاکتیکی و تکنیکی بروز ضربات بود ولی معمولاً " بخارط نقش اطلاعات به نتیجه مشخص نمیرسد ولی رفیق مسعود برخوردهش بسیار فعال بود ، حتی وقتی از نقطه های از شهر در رابطه با فعالیتهای سازمان حادثه ای روی میداد

او به هر ترتیب شده خودش را به حادثه نزدیک میکرد و اطلاعاتی بدست میآورد، مثلاً "به قوه‌های محل بروز حادثه بود میرفت و مدتی به گفت و گوهای مشتریان گوش میداد و یا با طرح سوالاتی و به حرف کشیدن افراد سعی میکرد اطلاعاتی از چگونگی وقوع حوادث پیدا کند. در آغاز مرحله دوم ما در آستانه تجدیدسازمان و تصمیم‌گیری‌ها جدیدی قرار داشتیم، در این موقع دیگر کاملاً "روشن شده بود که عدم سازمان‌دهی افراد و پراکنده بودن کارها از نقاچیں اصلی محسوب میشود، از این روی به مسئله سازمان‌دهی و چگونگی آن زیاد فکر میشد.

رفقای مسئول عمدتاً "روی سازمان‌دهی افراد در تیم‌های شهری فکر میکردند. در این دوره کمتر راجع به عملیات مشخص فکر میشد زیرا قبل از سازمان‌دهی نیروها به عملیات فکر کردن دور از واقع مینمود.

به‌هرحال از نظر عملیات اگر چه طرح مشخص مطرح نمیشد، ولی موعد حتمی عملیات چریکی از پیش تعیین شده بود "جشن شاهنشاهی در مهرماه ۵۰ باید به هم ریخته میشد" بنابراین ایده بهم ریختن جشن‌های شاهنشاهی نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح بین‌المللی جنبش نوین را تثبیت میکرد و گذشته از آن چه کاری بهتر از آن میشد صورت داد که به تئوری ضعف مطلق در مقابل قدرت مطلق پایان دهد. پس وجود جشن‌ها خود فرصتی مفتتنم تلقی میشد، بنابراین عملیات هنگام جشن‌ها از لحاظ هدف‌های استراتژیک مرحله‌ای جنبش نقش درجه اول را احراز میکرد. هیچکس در مورد اینکه نقطه اوج فعالیت چریکی در فاز اول مبارزه در مهرماه ۵۵ قراردارد تردیدی بخود راه نمیدارد. فقط بحث بر سر چگونگی طرح ریزی این برنامه‌ها و عملیات بود و اینکه چه بکنیم که بتوانیم در بهم ریختن این جشن‌ها موفق تر باشیم. در این دوره‌هم ایده‌ها و پیشنهادات روی جشن‌ها متمرکز بود. پیروزی در عملیات جشن‌ها پیروزی استراتژیک برای فاز اول جنبش بشمار می‌رفت. در صورت بدست آوردن این پیروزی اتوریته

رژیم بکلی در هم میشکست و برنامه هایش و آرزوها یش دچار شکست فاحش میشد . ثباتی که رژیم تبلیغش را میکرد بکلی بی معنی میگشت و کوشش بیحد رژیم برای جلب سرمایه های بیکانه به ایران با شکست مواجه میشد ، سبب کاهش همکاری های بین المللی با رژیم میگشت . هدف رژیم در برگزاری جشن های شاهنشاهی فقط یک میهمانی شاهانه و یک تفریح درباری نبود، این مساله برای رژیم اهمیت استراتژیک داشت . رژیم شاه پساز جایگزین نمودن روابط تولیدی سرمایه داری به جای روابط فئودالی اینکه پس از هشت سال که از آغاز ماجرا ای انقلاب سفید می گذشت قصد داشت بخاطر تحکیم موقعیت سیاسی و اقتصادی حرکات نوینی انجام دهد و اقتصاد نواستعماری را با تمام وجودش در ایران مستقر سازد . گاهی اوقات ممکن است تصور شود که نیروهای وابسته به امپریالیزم برای تحقق اهداف استراتژیک خود نیازی بکوشش و تلاش ندارند در حالیکه این طور نیست ، امپریالیستها نیز برای رسیدن به آرزو های خود باید مبارزه کنند . نا همگونی تعاملات و تضاد های درونی اردوگاه امپریالیزم تضاد با نیروهای سوسیالیستی و مترقبی و بسیاری عوامل دیگر هستند که سد و مانع در راه انجام برنامه های امپریالیستی میشوند و گروه های وابسته به امپریالیزم جهانی برای رسیدن به آرزو های خویش و تحقق برنامه های خود می بايست مقدمه چینی های لازم را بکنند و کوشش های بکار ببرند .

رژیم شاه نیز در چنین موقعیتی قرار داشت . برای رژیم شاه از لحاظ تحکیم پایه های حکومتش جلب سرمایه های بیکانه به ایران اهمیت ویژه ای داشت ، در صورتی که رژیم موفق میشد هر چه بیشتر سرمایه های بیکانه را به ایران بکشاند بخودی خود حمایت سیاسی اربابان این سرمایه ها را نیز نسبت به حکومت جلب کرده بود و این برای رژیم اهمیتی حیاتی داشت .

رژیم پس از هشت سال تلاش بمنظور ایجاد زمینه برای برقراری روابط تولیدی و اجتماعی نوین در جامعه از لحاظ عینی شرایط بالقوه مساعدی

برای جلب سرمایه های خارجی داشت ولی برای از قوه به فعل درآوردن این امر می بایست تلاش میکرد . می بایست به ارباب سرمایه و صنعت بیگانه حالی می کرد که اینجا در ایران ، زمینه مساعدی برای سرمایه گذاری وجود دارد و این سرمایه ها همگی ضمانت میشوند اما این امر را ثابت می کرد که در اینجا یک دانه گندم ده ها خوش می دهد . برای اثبات این امر به ویژه پس از تحریکات چریکی در ایران کوشش زیادی لازم بود ، اگر چه جشن های شاهنشاهی حتی سه سال قبل از آغاز عملیات چریکی طرح شده بود با این همه در رابطه با آغاز جنبش اهمیت ویژه ای نیز یافته بود . دشمن شدیدا " احساس خطر می کرد از اینروی با تمام امکاناتش می خواست جلوی چریکها را قبل از اینکه بتوانند مانع در سر راه اجرای جشن ها ایجاد کنند ، بگیرد .

چریکها نیز متقابلا " با درک اهمیت موضوع در درهم ریختن این جشن ها بیش از هر کار دیگری فکر می کردند طبیعی بود که ما ایده های بسیاری در ذهن داشتیم . مثلا " بطور قطع بعثابه یک هدف اساسی میخواستیم طبقه کارگر را ببارزه جلب نمائیم و برای اینکار برنامه های از جمله اشغال کارخانجات و گفتگو با کارگران مورد نظر قرار می دادیم و همچنین عملیاتی را در رابطه با منافع مشخص کارگران مورد بررسی قرار داده بودیم ولی طبیعی است که بتعام این برنامه ها نمیشد بسرعت شکل اجرائی داد . طرح یک ایده و یک آرزو هر قدر هم که درست باشد هر قدر هم که ضروری تشخیص داده شود بدون ارتباط با امکانات عملی سازمان چیز بی حاصلی است . پس از طرح شدن یک ایده می بایست اسلوب مناسب و عملی برای اجرای آنرا ارائه کرد و گرنه طرح ایده ها بدون ارائه اسلوب عملی کار بیفایده های است .

درک این مسئله برای هر کسی ساده نیست ، بسیاری از فعالین گروه های سیاسی صرف و بی عمل فکر می کنند که با ارائه طرح های بسیار خوب و جالب و مفید کار تمام است .

کافی است که ما طرح را ارائه کنیم پس از آن طرح مربوطه بخودی خود اجرا خواهد شد. این ها چون هیچگاه به طرح هائی که می دهنند عمل نمی کنند متوجه این مسئله نیز نمی شوند که ارائه طرح بخش کوچکی از پروسه تحقیق یک برنامه است. وقتی ما کاملاً "معتقد شده ایم که فلان برنامه درست است اصولاً" فقط ده درصد راه را طی کرده‌ایم ، نود درصد راه به اجرای آن طرح و برنامه مربوطمی شوند ولی غالباً "به طرح بیش از اجرا توجه می‌شود و این یکی از بیماریهای روشنفکران است. وقتی طرحی میدهند تحقیق آن راحتی فرض کرده و بلا فاصله بفکر طراحی مرحلهٔ بعدی می‌افتدند و این کار را همچنان ادامه میدهند و در آخر شاهد پیروزی را در روءایهای رمانتیک خود در آغوش میکشند و بدون اینکه یک کام بردارند همانند طوطی از چگونگی تحقق انقلاب بر طبق طرح‌های ذهنی خود سخن پراکنی می‌کنند. این عده علیرغم اینکه خود را مارکسیست میدانند سوبژکتیویستهای تمام عیاری هستند و در نقطهٔ مقابل مارکسیسم قرار گرفته‌اند. این سوبژکتیویستها اگر اندک صداقت انقلابی در وجودشان یافتد شود و به طرح‌های خود عمل کنند خیلی زود متوجه خطای خود خواهند شد ، چون تنها شابلون تصحیح کنندهٔ تئوری ، عمل است ، نتایج عملکرد یک تئوری بیش از این نوع استنتاج نظری ارزش دارد . بقول رفیق مائو عمل تنها ملاک حقیقت است ، این اساسی‌ترین منطق در مکتب مارکسیسم-لنینیسم است .

البته مارکسیسم-لنینیسم خلاق ، مارکسیسم-لنینیسمی که در صدد تفسیروتعییر جهان است و گرنه اگر مارکسیسم-لنینیسم فقط بمثابه وسیله‌هایی برای تفسیر جهان مورد استقاده قرار گیرد خیلی‌ها میتوانند خود را مارکسیست-لنینیست بدانند . بهر حال ما در مرحلهٔ دوم طرح‌ها و ایده‌های بسیاری داشتیم که همگی نیز در صورت اجرا نتایج بسیار خوبی میتوانستند داشته باشند ولی متد اساسی ساختن ابزاری بودکه با آن میتوان این طرح‌ها را اجرا

کرد . مسئله اساسی بازوی عمل کننده است این بازو را باید ساخت و تقویت کرد ، مسئله ساختن این بازو و حل درست این مسئله تعیین کننده پیروزی شکست و نوع مبارزه انقلابی است ، ساختن بازوی عمل کننده یعنی ساختن آن سازمان انقلابی که بتواند اهداف مرحله‌ای جنبش را به نتیجه برساند و خودش دوش بدوش پیشرفت جنبش رشد کند و تغییر فرم دهد ، مسئله اساسی برای مبارزات آینده را نیز همچنان تشکیل می دهند .

مسئله عمده‌ای که در مرحله دوم مطرح گردید ، مسئله آغاز مجدد فعالیت در نواحی روستائی شمال کشور بود این ایده از دو موضوع ناشی می شد . اول اینکه مرکزیت سازمان در سازمان دهی همه افراد در شهر ناموفق بود و دیگر اینکه از تأثیرات بسیار زیاد آغاز عملیات در نواحی کوهستانی شمال مقارن جشن‌های شاهنشاهی توجه می شد . در حقیقت عامل اول انگیزه‌ای برای طرح مسئله و عامل دوم دلیلی برای توجیه طرح محسوب می گردید . پیشنهاد از طرف رفیق مفتاحی عنوان شد و رفیق مسعود نیز آنرا تائیید کرد . رفیق قاسم قویا " با آغاز فعالیت در روستا در آن شرایط مخالفت می‌کرد ، بحث‌های زیادی بر سر این مسئله صورت گرفت ، رفیق مسعود معتقد بود که ما برای اتمام این برنامه امکانات و رفقای کافی داریم فقط کافیست که حرکات خود را در این جهت سمت بدھیم .

رفیق قاسم این نظریه را رد می‌کرد و معتقد بود که ما نه تنها امکانات سازمانیمان برای این عملیات کافی نیست بلکه افراد آماده برای شرکت در چنین برنامه‌ای نیز بطوریکه بتوانیم در عرض چند ماه یک واحد ورزیده‌ای ایجاد نمائیم وجود ندارد ، در این مورد به تجربه سازمان دهی دسته جنگل تکیه می‌کرد و مطرح می‌ساخت که ایجاد یک هسته چریکی رزمnde در نواحی روستائی احتیاج به عناصر زیر دارد :

۱- یک حداقل شبکه حمایت محلی به منظور تأمین نیازهای فنی لوجستیکی مانند برنج ، نمک ، شکر ، یوتین ، نایلون ، عناصر این شبکه حمایت

محلى می بایست در مناطق مورد نظر مستقر باشند با استفاده از شناخت کافی که نسبت به مناطق مورد نظر پیدا می کنند به کمک دسته جنگل بشتابند و طبق طرحهای کاملاً "حساب شده و با رعایت کامل اصول پنهان کاری نیاز های دسته را فراهم آورند.

۲- یک شبکه رابطه منظور برقراری ارتباط بین مناطق شهری و روستائی این شبکه می بایست در شهر وسائل و امکاناتی بمنظور تهیه و تدارک نیازهای دسته جنگل در اختیار داشته باشد که بتواند تدارکات مورد نیاز را تهییم بروطیق برنامهای منظم ارتباطی در اختیار شبکه جنگل و یا شبکه حمایت کننده در درون منطقه عملیات برسانند و ضمناً "هم‌هنگی بین عملیات شهر و روستا را برقرار نماید.

۳- حد اقل شش نفر کادر ورزیده و آشنا با مسائل زندگی در کوه و جنگل برای مرحله اول حرکت می بایست آماده شوند. این شش نفر می بایست حد اقل به یک مسلسل مسلح بوده، و ضمناً "بقيه افراد از سلاحهای کمری خوب برخوردار باشند و وظیفه این عده شناسائی مقدماتی است. پس از یکماه می بایست افراد دسته به ۱۵ الی ۱۲ نفر افزایش یابند و یک مسلسل دیگر به دسته داده شود. این حداقل تسلیحاتی است که می توان برای دسته جنگل تهیه کرد که با آن بتوانند عملیاتی بمنظور تصاحب اسلحه و حمله به پاسگاههای دشمن انجام دهد. دسته ۱۲ نفری پس از مدتی گشت زنی حدود یکماه می بایست روی یک موضع دشمن شناسائی تاکتیکی نماید و خود را برای عملیات آماده سازد.

در سازمان دهی دسته جنگل تمام شرایط فوق برقرار بود مضافاً "اینکه دشمن مطلقاً "هوشیاری نداشت و رفقا با آزادی عمل زیادی حرکت میکردند و عناصر رابط بدون برخورد با مانعی از قبیل پستهای بازرسی و غیره خود را به اعماق جنگل می رسانیدند و وسائل مورد نیاز دسته را به آنان میرسانیدند. در حالیکه در وضعیت تابستان ۵۰ هوشیاری دشمن بمراتب افزایش یافته و

با اخبار رسیده در مورد حرکات مشکوک در نواحی جنگلی برخورد سریعی میکردند کما اینکه همین هوشیاری دشمن سبب شد که واحد انبار زنی و شناسائی اولیه دچار ضربه شود وکل برنامه را عقیم نماید. البته این ضربه ناشی از خطای رفقا بود ولی در صورتی که همین خطا در تابستان ۴۹ روی میداده رگز منجر به دستگیری رفقا نمیشد.

ما در مرحله دوم واجد هیچ یک از شرایط لازم برای برآه انداختن یک دسته چریکی در نواحی شمالی نبودیم و این موضوع بارها مورد بحث قرار گرفت. رفیق مسعود عقیده داشت که تجربه محدود سیاهکل نمیتواند وناید مانع انجام حرکت بعدی ما شود و ما میتوانیم با امکانات فعلی مان مجدداً حرکت را آغاز نمائیم. بهر حال با توجه به اکثریت داشتن رفقاء یکه با طرح حرکت مجدد موافق بودند این طرح تصویب شد و قرار شد رفیق قاسم با توجه به امکانات طرح اجرائی این عملیات را تهیه کند. بدین ترتیب در اواسط مرحله دوم بیش از نیمی از امکانات تثبیت شده سازمان در اختیار این برنامه قرار گرفتند. رفیق قاسم طرحی تنظیم کرده مبتبنی بر دو نوع هدف از فعالیت‌های تدارکاتی بود اول حداکثر برطبق این هدف، ما میکوشیدیم با تدارکات مناسب برنامه ریزی آماده سازی افراد، بسیج نیروهای سپاه در نواحی شمالی و تهییه سلاح کافی شرایط را برای حرکت فراهم کرده و در اواخر مهرداد حرکت ابتدائی را انجام داده و بالاخره اواخر مهرماه آماده عملیات شویم. هدف حداقل آنکه ما پشت جبهه‌ای در نواحی جنگلی ایجاد میکردیم که در صورت بروز وقایع پیش‌بینی نشده در شهر میتوانستیم خودرا از طریق ارتفاعات شمالی تهران به نواحی البرز مرکزی برسانیم و با استفاده از انبارک‌ها و وسائل تهیه شده، بطور اضطراری در این نواحی مشغول کار شویم.

بنظر رفیق قاسم "هدف حداقل تعیین شده" حداکثر نتیجه‌ای بود که اقدامات سازمان میتوانست تا مهرماه داشته باشد. زیرا ما در نیمه خرداد

هنوز هیچ قدمی برنداشته بودیم و این برنامه صرفا " یک طرح بود ، ما برای بدست آوردن سلاح لازم می بایست رفیق صفاری را به فلسطین اعزام می کردیم و بازگشت رفیق صفاری از این سفر پر خطر امری نامعلوم بود . ما می بایست چند تن از افراد سمهات را که در شمال داشتیم ولی ارتباط مشخصی هنوز برقرار نشده بود میدیدیم و آنها را آماده فعالیت میکردیم . ما در هنگام ارائه طرح نمی دانستیم که این افراد تا چه حد امکانات عینی و طبیعی برای همکاری با برنامه ما دارند . تازه این منوط به شرایطی بود که آنها از لحاظ ذهنی خود را آماده هر نوع همکاری اعلام مینمودند ، این کاملا " روش نبود چون خیلی ها در آن موقع پیدا میشندند که سپاهی و علاقه خودرا به مبارزه اعلام مینمودند ولی وقتی مساله شرکت در برنامه های عملی مطرح میشد تغییر جهت میدادند . ما می بایست تیم تدارکات و ارتباطات را در شهر سازمان میدادیم و ضمنا " تیمی را برای اجرای برنامه های اولیه انبار زنی برآه می انداختیم . این عملیات در صورتی که توسط عناصر محلی صورت میگرفت ایده آل بود ولی به حال بارعاایت قواعد کامل فن میشد اینکار را توسط عناصر شهری با استفاده از فرصت های مناسب انجام داد . از این رو تشکیل این تیم ها اقدامی بود که عمل " از دست ما ساخته بود و میتوانستیم نسبت به تشکیل * سریع و نتیجه گیری از حرکات آن امیدوار باشیم که البته تشکیل این تیم مستلزم آن بود که ما تیمی از بخش های سازمان یافته را در اختیار خدمات تدارکاتی و ارتباطی روستا بگذاریم و این امر موقع ما را در شهر تضعیف میکرد . مامی بایست " واحد بررسی روستا " را حفظ میکردیم و در صورت تمایل به آغاز مجدد فعالیت صبورانه شروع به امکان سازی میکردیم و در حدود حداقل ۲۰٪ انرژی مان را در این راه بکار می انداختیم و ۸۰٪ انرژی را به جمع و جور کردن کارها در شهر مصروف میداشتیم . تمایل ما به آغاز عملیات در مهر ۵۰ در نواحی روستا ذهنی بود و با

و اقیعات تطبیق نمیکرد، طبق این طرح می باشد رفقایمان را پراکنده میکردیم. ارتباطات جدید ایجاد میکردیم و در چند جهت برای بدست آوردن امکانات لازم حرکت میکردیم. نتیجه ندادن هر یک از این اقدامات، کل برنامه را مختل میکرد و انرژی های مصروفی در سایر بخش ها را به هدر میداد، این طرح یک ریسک بزرگ بود.

چریک اجبارا" در ابتدای حرکتش مجبور است دست به ریسک هائی بزند ولی این ریسک ها نباید سرنوشت ساز باشند. هیچ نبردی برای چریک نبرد سرنوشت نیست، چریک می جنگد بخاطر اینکه دزتوده ها را تسخیر کند و برای تسخیر این دز مبارزه ای طولانی پر حوصله و قدم بقدم لازم است. ضربه زدن به دشمن گامی در این جهت بشمار میورد. طرحی که بود و نبود سازمان چریکی را مشخص کند و نوعی طرح سرنوشت محسوب شود، مردود است. به یک شرط، آن اینکه هستی یا شکست طرح سبب شود که گامی در جهت بمیدان کشیدن توده ها بجلو برداشته شود که البته این فرضیه معمولاً "امکان ندارد مگر در شرایط ویژه" مفروض مثلاً "هنگام طرح مساله" مبارزه مسلحانه مثل حادثه سیاهکل که البته عملیات سیاهکل نیز جنگ سرنوشت برای ما تلقی نمی شد. به حال بطوریکه بعداً "خواهیم دید اجرای این طرح سازمان را بکلی متلاشی کرد، نه تنها این طرح به نتیجه نرسید بلکه اقدام روی آن بطور غیر مستقیم سبب شد که واحدهای شهری هنگام بروز آسیب نتوانند از حمایت کافی برخوردار باشند و در نتیجه وسعت آسیب ها به نهایت شدت خود رسید.

(فصل دوم)

(بخش سوم)

نحوهٔ سازماندهی ، طرح‌ها و پیشنهادات :

بر اساس ایده‌های موجود افراد بطريق زیر سازمان دهی شدند :
 رفیق جمشیدی به " واحد بررسی آغاز فعالیت در نواحی روستاهای منتقل شد . قرارش در فرقه جمشیدی بهمراه رفقاء حسن سرکاری و منوچهر بهائی پور خانه‌ای تهیه کرده و افرادی را که می‌باشد جزو اولین دستهٔ حرکت بنواحی کوهستانی باشند در این خانه نگهداری کنند ، چون مخفی کردن رفقاء افراد علني و اجرای یک دورهٔ آماده سازی برای آنها قبل از حرکت اصلی لازم بود زیرا اکثریت رفقاء در مورد زندگی در کوه و جنگل بی تجربه بودند . از این رو قرار بود یک دورهٔ دو هفته‌ای در کوه‌های شمالی تهران از لحظه آشنازی با رموز زندگی در کوه و جنگل ببینند و با فنون کوهنوردی و استفاده از طناب و عبور از رودخانه و غیره آشنازی پیدا کنند . بهرحال رفیق جمشیدی و رفیق سرکاری خانه‌ای خریداری نمودند . این خانه در نواحی جنوب غربی تهران قرار داشت و نیمی از پول آن بطور نقد پرداخت شد و قرار شد بقیه بطور اقساطی داده شود . تهیهٔ این خانه ده هزار تومان برای سازمان خرج برداشت ولی امکان خوبی بود . همزمان با این اقدام یک تیم شناسائی اولیهٔ انبار زنی بمنظور ایجاد چهار انبارک در نواحی البرز مرکزی تشکیل شد . این تیم ضرورتاً " عناصری

از تیم های شماره یک رفیق قاسم و "واحد بررسی روستا" را در بور میگرفت. رفقا چنگیز قبادی، بهرام قبادی، مهرنوش ابراهیمی (قبادی) که ماشین پیکان داشتند از تیم شماره یک و رفیق پرتوی از "واحد بررسی . . ." عناصر تشکیل دهنده، این تیم بودند. لازم به تذکر است که افراد این تیم جمعاً "سه امکان مناسب در اختیار داشتند.

خانه، تیمی شماره یک در اوایل پدر ثانی که با اسم مستعار اجاره شده بود و در اختیار رفقا بهرام، چنگیز و مهر نوش قرار داشت. خانه، مجیدیه، شرقی در اختیار "واحد بررسی" بود و ضمناً "رفقا چنگیز و مهرنوش یک خانه، علی‌تلن دار در اختیار داشتند که گهگاه مورد استفاده قرار میگرفت. تیم رفیق مسعود که پس از حادثه آتش‌سوزی در منزل خیابان مجیدیه، شرقی که منجر به سوختگی و شهادت رفیق سلمان نژاد گردید، بدین ترتیب تجزیه‌گردید و در اواسط مرداد ماه رفقا در دو تیم جدید مستقر شدند. تیم شماره یک رفیق مسعود تشکیل میشد از رفقا مناف فلکی، رقیه دانشگری، احمد زیبرم، اسدالله مفتاحی که در منزل مجیدیه، غربی مستقر بودند. تیم شماره دو رفیق مسعود تشکیل میشد از رفقا مجید احمد زاده، حسن نوروزی، رفیق حاجیان سه پله که در خانه، خیابان طوس مستقر بودند. در این شرایط رفیق مفتاحی کماکان با رفقاء سعیات در ارتباط بود و قرار بود بعضی از آنها مخفی شوند، ضمناً "بخشی از آنان در اختیار رفیق مسعود قرار گرفتند.

رفقا شاخه مشهد و شاخه تبریز کماکان سازمان نداشتند، قرار بود بروخی از افراد شاخه، تبریز در اختیار رفیق جمشیدی قرار بگیرند و نفرات آینده، دسته، جدید جنگل را تشکیل بدهند و بدین منظور دو تن از رفقا که آماده، تشخیص داده میشدند بنوبت به خانه خریداری شده توسط رفیق جمشیدی منتقل شدند.

در این دوره مسافت رفیق صفاری به فلسطین با همکاری افراد تازه

مخفی شده، شاخه تبریز و مشهد سازمان داده شد و حرکت انجام گرفت و سه رفیق به فلسطین اعزام شدند تا پس از تهییه مقادیری اسلحه و مهامات به سرعت به ایران مراجعت کنند.

بدین ترتیب سازمان تیغه بندی خود را از دست داد. تیم‌ها در هم فرو رفتند. شناسائی‌های جدید ایجاد شد و برنامه‌های متعددی با افراد عالم شده در چند جهت شروع به اجرا گردید مثلاً "رفیق صفاری" که در خانه‌پدر ثانی اقامت داشت به سفر رفت رفقا چنگیز و بهرام و مهرنوش که در همین خانه ساکن بودند وارد تیم تدارکاتی روستا شدند. رفیق بهائی پور که در همین خانه اقامت داشت، به خانه "خریداری شده" رفت، ضمناً "افراد این خانه چون نگهداریش مفید بنظر میرسید حفظ گردید کما اینکه بعد هم بدرد خورد. از خانه مجیدیه شرقی که در اختیار "واحد بررسی" قرار داشت رفیق پرتوی وارد تیم تدارکاتی شد. این خانه مرکز کنترل کننده برنامه‌های مجدد روسستانی بود و نقشه‌های منطقه در این خانه قرار داشت و به دیوار نصب شده بود و برنامه‌های انبار زنی و شناسائی در این خانه طرح ریزی می‌شد.

البته تیم‌های شهری رفیق مسعود از لحاظ اصول سازماندهی مخفی در وضع خوبی قرار داشتند و حالت تیغه بندی شده خود را حفظ کرده بودند. بهر حال سازمان در مجموع در وضعیت آسیب پذیری بسیار می‌برد. این وضعیت تا نیمه دوم مرداد ادامه یافت، نیمه دوم مرداد به ترتیب از جهات مختلف ضرباتی وارد شد.

که در قسمت بعدی آنها را تشریح خواهیم کرد.

(فصل دوم)

(بخش چهارم)

شرح وقایع و رویدادها در مرحله دوم:

پس از ضربه نیروی هوایی طبعاً "مشکلاتی بروز کرد که عبارت بودند از معوق ماندن برنامهای پیش بینی شده، کاهش کادرهای با تجربه، بی ارتباط ماندن قسمتی از رفقاء سازمان نیافته از جمله رفقاء شاخه مشهد و سایر رفقاء که ارتباطشان توسط افراد تیم با سازمان برقرار نمیگشت. بهر حال سازمان میباشد با این مشکلات برخورد نمیگرد. از این رو کادرها تاحدودی تقسیم شد و رفقا در صدد برقراری ارتباط با رفقاء که ارتباطشان قطع شده بود برآمدند و بتدریج ارتباطات احیا شد ولی وضع ناجوری حکم‌فرما بود و ارتباطات در هم و برهم بود و از نظر امنیتی هیچ کنترلی وجود نداشت و باید گفت که امکان کنترل نیز نبود. در این شرایط بیش از دوازده جلسه از طرف مرکزیت بمنظور سازماندهی نفرات تشکیل شد ولی بعلت کم‌ایمکی طبیعی افراد و کمبود افراد با تجربه که بتوانند نقش مسئول را ایفا کنند و همچنین در دستور قرار داشتن برنامهای خارج از ظرفیت سازمان هیچ وقت نتیجه‌ای بدست نمی‌آمد. مامیخواستیم افراد را در تیم‌های شهری سازمان بدھیم از روی لیست میشدد در حدود هشت تیم چهار الی پنج نفر سازمان داد، یعنی نفرات وجود داشتند ولی هشت عنصر نسبتاً با تجربه در اختیار نداشتم که بتوانند

مسئول تیم‌ها بشوند، از طرفی برنامه‌هایی از قبیل گروگان گرفتن و غیره پیشنهاد می‌شد بمنظور حل این مساله رفیق مفتاحی پیشنهاد نمود که تیم شماره یک رفیق مسعود که دارای دو رفیق با تجربه بود شکسته شود و افراد تیم مسئولیت تیم‌های جدید را بر عهده بگیرند ولی رفیق مسعود مخالفت می‌کرد زیرا معتقد بود که این تیم‌ها تنها ذخایر سازمان برای عکس العمل نشان دادن نظامی محسوب می‌شوند، شکسته شدن آنها صحیح نیست البته این نظریه کلا درست بود که سازمان می‌باشد تیم‌های آماده‌ای همیشه داشته باشد که بتوانند در شرایط اضطراری عکس العمل‌های سریعی نشان بدهند ولی در آن هنگام ما کمبودهای اصلی تری داشتیم که می‌باشد به رفع آنها همت‌گماریم، سازماندهی و ترتیب کادرها برای ماساله درجه اول را تشکیل میداد از این رو پیشنهاد شکستن تیم شماره یک تائید نشد و رفیق مفتاحی نیز نظر رفیق مسعود و همچنین سایر افرادی که می‌باشد سازمان داده می‌شدند نظریه‌ی خاصی ارائه نمیداد، به حال مقارن با این احوال نتیجه برنامه اردشیر داور و شناسائی تیم‌های روستاهای شاهروود معلوم شد و رفیق مفتاحی مساله حرکت از نو بر اساس امکانات موجود را مطرح ساخت که در مورد مسائل مربوط به آن قبلاً "صحبت‌کردیم در این دوره تیم فنی که از افراد مخفی شده گروه تبریز تشکیل می‌شد و ارتباطش توسط تیم رفیق اسکندر حفظ می‌گردید قبل از ارتباط‌گیری مجدد ضربه خورد و همه افرادش دستگیر شدند.

با این ترتیب آسیب پذیری افراد مخفی شده و نشده شاخه تبریز بطور غیر مستقیم افزایش یافت زیرا سر نخ‌های جدیدی بدست دشمن افتاد در این دوره تیم شماره دو رفیق مسعود یک بانک صادرات واقع در خیابان تهران نو را توسط یک واحد دو نفره مصادره کرد. در این عملیات رفیق مناف فلکی و اسدالله مفتاحی شرکت جسته، سه هزار تومان موجودی بانک را مصادره کردند. این عملیات کوچکی بود ولی خوب بود زیرا رفقا

میباشد با شرکت در عملیات کوچک مهیای عملیات بزرگ شوند، بقول معروف "تخم مرغ دزد شتر دزد شود" درک عمیق این موضوع هم برای خود اهمیت دارد، در اواسط خرداد بر اساس سازماندهی جدید تیم‌های تدارکاتی عملیات روستا فعالیت خود را آغاز کردند.

رفیق جمشیدی در خانه خریداری شده بهمراه رفقاء بهائی پور و سرکار مستقر گردیدند. رفقاء در این خانه کاری نداشتند و فقط مطالعه و امور زیارت میکردند و منتظر پیوستن افراد جدید به سازمان و اجرای حرکت تمرينی و سپس اجرای حرکت اصلی بودند، برنامه‌های نیز بمنظور آشنائی این رفقاء با مساله زندگی در کوهستان، در ارتفاعات شمالی تهران تنظیم شد. تیم تدارکاتی رفیق قبادی نیز در همین اوان تشکیل شد و رفقاء مشغول اجرای برنامه‌ها شدند. برنامه‌ها با این صورت طرح ریزی شده بود که رفقاء یکبار به منطقه مورد نظر برای تهیه "انبار میرفتند بدون آنکه چیزی همراهشان باشند. پس از بررسی منطقه و پیدا کردن محل مناسب، محل را مشخص میکردند و سپس در حرکت بعدی اجنسایران با خود حمل کرده و انبار می‌زدند.

هنگام حرکت یکنفر حتماً "میباشد در ماشین باقی میماند و ماشین استنار می‌شود. رفقاء هنگام انبار زدن معمولاً "شب رالنتخاب میکردند تا دید عناصر محدود باشد و ضمناً "آمد و شد در جاده‌های کوهستانی کم باشد. رفقاء جمعاً "چهار برنامه اجرا کردند که در آخرین حرکت دچار ضربه شدند. در همین اوقات رفیق صفاری نیز برنامه‌اش سازمان داده شد و عازم فلسطین گردید برنامه‌ها کلاً تا قبل از ضربه خوردن خوب پیش میرفت ولی سازمان کلاً آسیب پذیر و بی دفاع بود و از پشت جبهه‌بی بهره و کارها زیاد بود و حرکات متتنوع و امکان خطر در هر حرکتی وجود داشت. مسالهٔ جمع و جور کردن رفقاء با توجه به کارهای جدیدی که در حال اجرا بودند مرتب به تعویق می‌افتد. امکان صرف انرژی برای جمع و جور کردن رفقاء کاهش یافته بود. ماکه قبلًاً "در این مورد دچار اشکال

بودیم اینک با طرح برنامه جدید بکلی از این کار عاجز مانده بودیم و رفقا فقط ارتباطشان حفظ میشد حجم ارتباطات در این مرحله نسبتاً "زیاد بود، هر رفیقی چند سپاه داشت که بنوعی آمادگی خود را برای فعالیت اعلام میکردند و معمولاً" این سپاهات ها دیده میشدند.

"معیار خوب بودن افراد موافقت آنها با خط مشی بود و بس. ضمناً"

رفقا زیادی هم بودند که از فعالین سازمان بوده و در حال مخفی بسر میبردند و ارتباطشان بصورت انفرادی با رفقا تیم ها بود و ضمناً "خودشان با چند سپاه و غیره در ارتباط بودند و هیچ نوع کنترلی بر روابط و حرکات این رفقا وجود نداشت. عده، بسیار کمی از افراد مخفی در اختیار رفیق جمشیدی قرار گرفتند و بقیه همچنان بی برنامه بودند و منفرد.

رفقاء که در اختیار رفیق جمشیدی قرار گرفتند دو تن بودند اولی رفیق صادق و بسیار خوبی بود ولی دومی که پس از آمدن بخانه خریداری شده ناگهان تصوراتش از مبارزه چریکی فرو ریخت. او در رویای شاعرانه نسبت به مبارزات چریکی در کوهها و جنگل‌ها سیر میکرد و مرتباً پیشنهاداتی از قبیل حرکت هر چه سریع تر در این زمینه می‌داد ولی نمیدانست برای آنکه فردی بتواند بدرستی خود را بروستا برساند و در آنجا بجنگد و جان فدا کند باید تحمل رنج بسیار نماید.

در اینجا موضوعی شایان تذکر است و آن اینکه افراد قبل از شرکت در مبارزه مفاهیمی ذهنی از قضایا دارند، معمولاً" مبارزه را خیلی زیبا می‌بینند، وقتی به آن فکر میکنند خون در عروقشان به جولان می‌آید و داغ می‌شوند و از مبارزه، نبرد و جانبازی سخن می‌گویند باید متوجه این حالت های ظاهری و بسیار انقلابی بود و فریب آنرا نخورد زیرا این افراد وقتی در عمل وارد می‌شوند متوجه می‌شوند از آن زیبائی‌ها که در ذهن داشتند خبری نیست و تمام لحظات آنطور که فکر میکردند درخشان و جذاب نیست مثلًا" باید در یک خانه که احتمالاً" نمناک هم هست زندگی کرد، شب

ها روی زمین خوابید بعضی وقتها ضرورتا" ساعتها را بکاری یکنواخت مشغول شد و یا ساعت ها در خیابان بدنبال کار کوچکی پرسه زده و غیره... و نتایجی هم که بدست می‌آید آنقدرها درخشنان نیست و خلاصه واقعیت عینی مبارزه با ذهنیات فرد یک ورطه، عمیق فاصله دارد.

در این موقع هم دچار یک سرخوردگی میشود و بالاخص خردۀ بورزوها که بدنبال نتایج سهل الوصول هستند و نفشنان از جای گرم بلند میشود، در اینجا دو نوع برخورد وجود دارد، آنها که صداقت انقلابی دارند درین اینکه رنج میبرند احساس خفقان می‌کنند این ناملایمات را بخاطر آرمان خود بجان میخربند و تحمل میکنند که هیین تحمل و ادامه کاری است که سبب رشد و افزایش مقاومتشان میشود و به سطح نوینی از کاراکتر انقلابی دست می‌یابند و بسهم خود به مبارزه کمک می‌کنند. دسته دیگر در برخورد با این ناملایمات عقب نشینی میکنند و پس از پیدا کردن یک توجیه که معمولاً "رسیدن به نتایج جدید در تئوری انقلابی است خود را کنار میکشند. مثلاً" میگویند من پس از تفکر زیاد با این نتیجه رسیدم که این خط مشی درست نیست، در حالیکه مثلاً" یکسال تمام همین فرد وقتی در خانه و زندگی خود بسر میبرد مرتباً" دم از درستی خط مشی میزد و حتی اعتراض میکرده که چرا انرژی انقلابی وی مورد استفاده قرار نمیگیرد و چرا من را مخفی نمیکنید ولی درست یک هفتۀ پساز مخفی شدن میبینی که طرف فکرهای طولانی داشته و متوجه شده که خط مشی غلط است و از این رو با برروئی تمام ضعف خودرا به حساب رسیدن به نتایج جدید تئوریک گذاشته و عقب می‌نشیند.

بهر حال، فرد دومی که تحويل رفیق جمشیدی داده شده بود وقتی با این مساله مواجه شد که در واحد کوهستانی قرار گرفته اظهار داشت که من معتقد به کار شهری هستم و این حرکات را درست نمیدانم، خلاصه چندبار رفیق مفتاحی او را دید و توضیح داد ولی او باصطلاح قانع نشد.

البته دلایل این فرد برای مخالفت اصولی نبود چون او قضیه رانه از لحاظ تاکتیکی و تشکیلاتی بلکه از لحاظ استراتژیک مطرح میگرد و این مسائل مدت‌ها قبل حل شده بود. بهر حال نتیجهٔ صداقت وی وقتی عیان شد که او خانهٔ تیمی را بی خبر ترک کرد و رفت. البته بمرفیق جمشیدی چیزهایی در مورد مخالفت خود گفته بود. پس از این جریان از طرف رفیق قاسم پیشنهاد شد که تیمی برای اعدام این فرد تشکیل شود و به تبریز برود و یقهٔ این خائن را بگیرد و حکم را در موردهش اجرا کند ولی رفیق مسعود با این پیشنهاد مخالفت کرد، البته مخالفت رفیق مسعود یک مخالفت اصولی نبود بلکه باین کار توجیه نبود.

بهر حال با این مساله علیرغم اینکه نظرنا "مورد قبول قرار گرفت برخورد فعالی نشد که بیشتر به توجیه نبودن رفقاً مربوط میشد. از ناپاختگی ما همین بس که نصف سازمان را برای انجام حرکتی خطربناک بسیج کرده بودیم و بعداً "اطلاعات مربوط باین حرکت را به فرد ضعیف و خائنی داده و سپس بطور علني رهایش کرده بودیم تا دسکیر شود و همه چیز را از سیرنا پیاز برای دشمن تعریف کند. آنوقت بود که ما آنچنان ضربهای میخوردیم که تامدتها از سرگیجهاش نتوانیم سرمان را بلند کنیم. قطعاً "اگر ما از طریق ضربهٔ تیم تدارکات برنامه‌مان بهم نمیخوردیم از این طریق ضربهای میخوردیم ولی سیر حوادث کارها را طور دیگری پیش راند بهر حال رفیق جمشیدی و سایرین اجباراً "در این خانه باقی ماندند زیرا امکان دیگری برای مکان نداشتیم و امیدشان این بود که چون خائن مذکور اهل تبریز است و تهران را خوب نمی‌شناسد جای خانه را یاد نگرفته است. در این اوضاع و احوال تیم تدارکات چند برنامه را با هوشیاری و دقت کامل اجرا کرد. و بطور موفقیت آمیز پیشرفته میگرد در چهارمین برنامه قرار بود که رفقاً انبارکی در ارتفاعات جنوبی نوشهر ایجاد کنند. برطبق طرح مبایست اول برنامهٔ شناسائی صورت بگیرد. در تیم واحد بررسی که مرکز این

عملیات بود ، صورت عملیات نوشته شده بود و در اختیارتیم تدارک قرار گرفت سه تن از رفقاء می بایست در حاشیه جنگلی نوشهر پیاوه شوند و نفر چهارم "رفیق چنگیز" با ماشین مراجعت کند .

افراد پیاده شده به عنوان تفریح و کوه پیمایی مدت سه ساعت به گشت و گذار بپردازند و سه ساعت بعد برگشته و با ماشین که در همان موقع می بایست به پای کوه می آمد به تهران مراجعت کنند .

رفقا وقتی به حاشیه جنگل می رسند چون تا آن موقع هیچ اشکالی برایشان پیش نیامده بود دچار خوش خیالی شده و ماشین را کنار جاده جنگلی زیر درختها تقریبا "استتارمی کنند و هر چهار نفری شروع به صعود می کنند پس از مدتی تصمیم می گیرند که به صعود بیشتر از سه ساعت ادامه دهند .

خلاصه بعلت صعود بی برنامه در بازگشت دچار معابر مشکل می شوند و این امر نیز حرکتشان را مشکل می سازد . بطوریکه ۸ ساعت پس از حرکت به پائین می رسند . در پائین کوه روتاستایان چند ساعت بعد از حرکت متوجه اتوبیل پینکان قرمزی می شوند که زیر درختها اول بهائی نمیدهند ولی وقتی پس از مدتی می بینند از صاحبان آن خبری نیست به خیال اینکه جنایتی در کار است جریان را به پاسگاه ژاندارمری اطلاع میدهند و مأمورین پاسگاه با توجه به موقعیت آماده باش سریعاً اقدام کرده و با بی سیم و مسلسل نفرات کافی بسراغ ماشین می آیند . درست موقعی به ماشین میرسند که رفقاء پائین آمده بودند . البته رفقا متوجه خطای خود شده بودند از این روی قرار شده بود که رفیق چنگیز و رفیق مهر نوش اول پائین بروند و پس از آوردن ماشین بجاده در صورتیکه متوجه شدند خبری نیست با بوق علامت می دهند و رفقا پائین می آیند .

ژاندارمها نیز سر می رسند و همگی را دسکیر می سازند . رئیس پاسگاه افسری از دوستان دبیرستان رفیق چنگیز بوده و وی را می شناخت . از این رو با احترام برخورد می کند و می گوید البته من شما را می شناسم و می دانم

که برای تفریح بکوه و فتهای دولی چون شرایط فوق العاده وجود دارد و جریان به ساواک نیز گزارش شده باید خود را برای بازجوئی مختصراً به ساواک نوشهر برسانید . البته در آنجا پس از اطمینان از اینکه شما هدفی نداشتماًید . آزاد خواهید شد . در ساواک نوشهر سرهنگی که رئیس ساواک بود از همه رفقا بطور جداگانه بازجوئی می‌کند و تناقضاتی بسته می‌آورد البته رفقا توجیه کرده بودند که تقصیرها . . . بگردان رفیق پرتوی می‌اندازند بهر-حال در ساواک دوربین و نقشه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد . وقتی به رفیق مهرنوش می‌گویند چرا کفشدکتانی بپا داری این نشان می‌دهد که حرکت شما با قصد قبلی بوده و دیگر اینکه مطرح شده بود چرا لوازم پنجرگیری همراه‌تان است . شما اگر در جریان یک سفر تفریحی کنار دریا بودید در هر کیلومتر پنجرگیری پیدا می‌کردید چرا لوازم همراه‌تان بود بهرحال رفقا اینطور توجیه می‌کنند که این برنامه به پیشنهاد رفیق پرتوی صورت گرفته و وی دوست رفیق بهرام است و رفقا چنگیز و مهرنوش در حقیقت مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌اند مأمورین ساواک این توجیه را نمی‌پذیرند و رفقا تحت الحفظ دو تن از مأمورین مسلح ساواک با همان ماشین عازم مرکز ساواک مازندران در ساری قرار دارد ، می‌سازند . در اتوبوس رفقا چنگیز و مهرنوش و بهرام در جلو نشسته بودند و رفیق پرتوی بهمراه دو تن عنصر ساواکی در عقب در میان راه رفیق چنگیز قضايا را خیلی عادی تلقی می‌کرده و رانندگی می‌کرده است . بهر حال در نزدیکی‌های ساری حوالی نیمه شب رفیق چنگیز به رفیق مهر نوش علامت می‌دهد با اعلام می‌دارد که آماده باشد و رفیق بهرام نیز در جریان قرار می‌گیرد ولی رفیق پرتوی که در عقب بوده و در حالت نیمه خواب بسر می‌برده است (رفیق پرتوی و رفیق بهرام دستبند بسته داشتماند) در این حال رفیق چنگیز بساواکیها احتفار می-کند که‌اگر تسلیم نشوند ماشین را بسرعت چپه خواهد کرد ، ساواکیها که انتظار نداشتماند تصور می‌کنند که رفیق شوخی می‌کند ولی در همین حال

سرعت ماشین افزایش می‌یابد و در همین موقع رفیق مهرنوش و رفیق بهرام روی سر ساواکیها می‌پرند و در اتومبیل درگیری روی می‌دهد و رفیق چنگیز ماشین را با سرعت منحرف کرده اتومبیل معلق زنان در شالیزارها کنار جاده متوقف می‌شود و رفقا چنگیزو مهرنوش خارج می‌شوند و هریک جداگانه می‌گردیزند. دورفیق که دستبند بدست داشتماند تیر خورده و امکان فرار پیدا نمی‌کنند. رفیق مهرنوش مدت ۱۸ ساعت خود را در زیر یک بوته در کنار یک جاده روتاستائی پنهان می‌کند و این در شرایطی بود که صدها ژاندارم بدنبال آنها در جستجو بوده‌اند بطوریکه خود رفیق مهرنوش تعریف می‌کرد ستاد عملیات جستجوی فراریان درست در جنب بوته‌ای که رفیق مهرنوش در زیر آن پنهاده بوده مشغول فعالیت بوده است. جیب فرمانده عملیات در کنار بوته پارک شده بود. بهر حال شب هنگام که عملیات جستجو تعطیل می‌گردد رفیق مهرنوش بکنار جاده، اصلی آمده و با همکاری یک راننده تریلی خود را به تهران می‌رساند.

جالب اینکه دو زن روتاستائی مهرنوش را دیده بودند و راه جاده را بهوی نشان داده بودند همین زنها وقتی مورد سؤال ژاندارمهای قرار می‌گیرند پاسخهای دورغ می‌دهند و دشمن را سر در گم می‌سازند. البته آنها بخاطر نفرت از ژاندارمهای دروغ‌گفتند چون دقیقاً "هنوز ماهیت چریکها برایشان روش نبوده شاید هم بطور مبهم نوعی سمتی احساس می‌کردنند. بهر حال ایندو رفیق در سر یک قرار ثابت یکدیگر را پیدا می‌کنند. در حالیکه جائی برای ماندن نداشتند، مدتی حدود یک هفته سر - گودان بودند. بر حسب تصادف در حالیکه لباسهای زنده بتن داشتند توسط رفیق قاسم که با موتور در خیابان می‌رفته دیده می‌شوند و ارتباطشان بر قرار می‌گردد. این اتفاق در نیمه دوم مرداد ۵۵ روی داد بهر حال جریان امر به مرکزیت گزارش شد.

حالا با این مساله مواجه بودیم که رفقا را چگونه حفظ کنیم. اینکسه

اماکن خوب از دست رفته تلقی می‌شود. خانه‌مجیدیه شرقی، خانه‌بدرثانی خانه شخصی رفقا مهرنوش و چنگیز. چاره‌ای نبود جز اینکه مدتی در خانه بمانیم. رفقا پرتوی و بهرام قهرمانانه تا ۲۰ روز مکانهای تیمی را فشاء نکردند و رفقا از این خانه‌ها استفاده می‌کردند ولی بهر حال پس از مدتی امکانات جدیدی فراهم شده‌ضمناً "کمی قبل از ضربه" نوشهر تیم شماره ۲ رفیق مسعود نیز ضربه خورد.

جریان از این قرار بود که رفیق دانشگری برای توجیه غیبت طولانی خود بخانه برادرش رفته بود پلیس که از روابطی اطلاع یافته بود در خانه براذرش وی را دستگیر می‌سازد در زندان شهربانی یک پاسبان که خود را سمهایت مبارزین نشان می‌دهد بطريقی از این رفیق ساده‌لوح منزل تیمی را در می‌آورد بعنوان اینکه به رفقای دیگر اطلاع بددهد که خانه را ترک کنند بدین ترتیب رفیق بدون شکنجه بر اساس فریبکاری عنصر دشمن، آدرس خانه را بخيال نجات رفقا در اختیار مامور می‌گذارد. رفیق فران (رفیق دانشگری) کسی نبود که اگر شکنجه‌اش می‌دادند حرف می‌زد ولی بقدرتی ساده لوح بود که فریب خورد. البته رفقا قبل از ۲۴ ساعت خانه‌مجیدیه غربی را تخلیه کرده بودند.

ضربه خوردن تیم شماره ۲ رفیق مسعود پس از یک هفته با ضربه تیم تدارک تکمیل گردید، با این ترتیب در آن شرایط تمام قسمتهای سازمان یافته به جز تیم شماره ۱ رفیق مسعود ضربه خورده و پراکنده شده تلقی شدند، ولی هنوز رفقای بسیاری دستگیر نشده بودند شرایطی بود که آسیب پذیری ما بوضوح خود را نشان میداد ولی ما بدون خیال و بدون بررسی بطور غریزی حرکت می‌کردیم البته حتی فرصت بررسی نداشتیم ضربات پیاپی می‌آمدند و قبل از آنکه هر ضربه را بیک تجربه سودمند تبدیل کنیم ضربه دوم را با ارتکاب همان خطای اول و یا خطای جدید می‌خوردیم.

بدین سان از نیمه دوم مرداد تمام واحدها ضربه خورده و متلاشی

شده بودند و با زهم روز از نو روزی از نو، مسائل عملی بی نهایت زیادی وجود داشتند که می بایست بطور عاجل جل شوند و مهم تر از همه حفظ ارتباطات بود با ضربه خوردن خانمهای تیمی رفقا مجبور بودند در خیابانها یکدیگر را ملاقات کنند و در آن دوره هر رفیقی موتور سیکلتی داشت که با آن در سر قرار حاضر میشد.

البته آن موقع شرایط شهر از نظر کنترل پلیسی وضع عادی داشت و حرکت با موتور خطرناک تلقی نمی شد. در چنین شرایطی بود که ضربات نیمه دوم مرداد به دنبال هم و پیاپی وارد شد.

رفیق مناف فلکی در سر قرار یک سهپات دستگیر شد. دور روز بعد رفیق مسعود در سر فرار دوم مناف دستگیر شد. ظاهرا "مناف" تصور میکرد که مسعود قرار دوم را اجرا نخواهد کرد البته این عذری برای خیانت مناف محسوب نمی شود. هر کس که قرار رفیقش را بدهد خائن است و در این هیچ تردیدی نمیتوان کرد. ممکن است گفته شود که ضعیف بود. بهر حال هر چه بود خائن بود چون قرار رفیقش را لو داده که او را هم بگیرند و مانند خودش به زیر شکنجه بکشند. قرار رفیقش را لو داد که دیگر نتواند مبارزه کند قرار رفیقش را لو داد چون به مبارزه‌ای که میکرد به اندازه کافی ایمان نداشت.

به این ترتیب رفیق مسعود غافلگیرانه مورد حمله قرار گرفت و دستگیر شد. دو تن از رفقاء هنگام دستگیری مسعود با موتور وی را کوپل می کردند این دو رفیق حسن نوروزی و اسدالله مفتاحی بودند. رفیق نوروزی در حالیکه سوار موتور بود کوشید با نارنجک اتومبیل حامل بدن بیهوش رفیق مسعود و مامورین دشمن را منفجر سازد ولی نارنجک غل خورد و در جوی آب افتاد و صدمه‌ای به ماشین نزد، رفقاء فکر می کردند مسعود به شهادت رسیده چون رفیق نوروزی لکه سرخی را روی پیشانی رفیق مسعود دیده بود فکر میکرد مسعود خودش را زده است. ولی واقعیت این

بود که دشمن با ماشین به موتور هوندا ۲۵۰ مسعود زده بود و ویراسرنگون ساخته بود . وقتی مسعود خواسته بود بلند شود بر سرش ریخته بودند و او را با ضربه بیهوده کرده بودند . مامورین دشمن در این برنامه حدود ۱۲ نفر بودند .

پس از ضربه مسعود رفقای تیم شماره ۲ خانه طوس را تخلیه کردند . این جزو قرارداد بود ولی مسعود یک اتاق تکی مشترک در شهر باز جنوبی با رفیق مفتاحی داشت . او که زنده بود برای ارسال این خبر بخارج اطاق تکی خود را لو داد . رفیق مفتاحی هفته بعد بدون دقت ویژه باین اطاق سرزد و آنجامتوجه شد که اتاق خالی است صاحب خانه فریاد برآورد و رفیق عباس خود را با یک جست از پلمهای پائین انداخت و با پای معیوبش سلاح بدست از آنجا گریخت و دشمن نتوانست وی را دستگیر سازد .

این واقعه نشان داد که رفیق مسعود زنده است . در این روزهای خانه خیابان پدرثانی مربوط به تیم شماره ۱ رفیق قاسم مورد استفاده " چنگیز و مهرنوش و منوچهر بهائی بور قرار داشت ولی خانه " مجیدیه " شرقی تقریباً تخلیه شده بود .

پس از دستگیری رفیق مسعود مرکزیتی موقتی از رفیق عباس مفتاحی رفیق قاسم رفیق مجید احمد زاده تشکیل شد . این مرکزیت سه بار بیشتر تشکیل جلسه نداد زیرا چند روز پس از اولین جلسه رفیق مجید در سر قرار یک سمپات بنام آزاد سرو در خیابان ساعت مشیر السلطنه دستگیر شد . ظاهرا " همین فرد باعث دستگیری رفیق حاجیان سه پله نیز گردید پس از دستگیری رفیق مجید که توأم با تیراندازی و مجروح شدن وی بودا در اتومبیل نارنجک خود را منفجر می سازد و سبب مرگ لو دهنده خود و یک ساواکی بنام آذرم گیتی می شود .

پس از این واقعه حدود ۲۴ ساعت بعد رفیق مفتاحی در سر یک قرار لو رفته مربوط به شاخه تبریز درگیر شد و پس از تیراندازی متقابل و گیر-

کودن سلاحش دستگیر شد . بدین ترتیب مرکزیت سوم نیز از میان رفت . در این شرایط سازمان کاملاً "در هم ریخته بود و رفقا در شهر درسر قرارهای ثابت در جستجوی یکدیگر بودند .

بالاخره در آخرین روزهای مرداد افراد توانستند یکدیگر را پیدا کنند . رفیق نوروزی ، رفیق اسدالله مفتاحی و رفیق قاسم در بیانهای جنوبی تهران ملاقاتی ترتیب دادند اسلام الله مفتاحی چند نفر را می‌شناخت که به طریقی با بقایای شاخه تبریز مربوط می‌شدند ، رفیق نوروزی نیز با چندتن از رفقای تازه کار ارتباط داشت و آمادگی این رفقا را برای کار اعلام کرد . ضمناً "در این روز به منظور تخلیه" منزل خیابان پدر ثانی قرار شداد الله خانه‌ای اجاره کند و رفقا چنگیز و مهرنوش باین خانه بروند ضمناً "مفتاحی ها پسر عمومی داشتند که ۱۶ سال بیشتر نداشت . این پسر عموم در مرحله دوم کار یعنی در مرداد ماه بمعی در ساری کار گذاشته بود که قسمتی از مجسمه شاه را که در میدان مرکزی شهر بود منهدم کرد . پس از مدتی معلوم شد یکی از همساگردیهای انشو مفتاحی وی را حین عمل دیده است ، بنابراین حتماً "انوش می‌باشد مخفی شود تقریباً" همزمان با این انفجار انفجار دیگری نیز در گنبد قابوس توسط یکی از سپاههای رفیق عباس مفتاحی صورت گرفته بود ، این انفجارات به پیشنهاد رفیق عباس انجام شدند و منظور از اجرای این عملیات نوعی گسترش کار در شهرستانها بود .

بهر حال انشو مخفی شده و به تهران آمده بود و در اطاق تکی اسدالله زندگی می‌کرد پس از گرفتن خانه توسط اسدالله رفیق چنگیز و رفیق مهرنوش و انشو مفتاحی در این خانه که در منطقه وصف نادر قرار داشت موقتاً "جمع شدند ضمناً" در خانه خریداری شده کماکان رفقا جمشیدی ، حسن سرکاری و منوچهر بهائی پور زندگی می‌کردند . در این شرایط مرکزیتی از رفیق حسن نوروزی و رفیق چنگیز قبادی

و رفیق قاسم تشکیل شد و به بررسی اوضاع پرداخت نظر به اینکه تا آن موقع سازمان موفق نشده بود تمام افراد را در تیمهای شهری سازمان دهد این مرکزیت تصمیم گرفت که بهر صورتی که شده تمام افراد را سازمان داده و در شرایط تیمی مستقر نماید . این مرکزیت در دهه، اول شهریورماه تشکیل جلسه داد و به بررسی اوضاع پرداخت در شرایطی که سازمان تقریباً " تمام امکانات علی خود را از دست داده بود و افراد بطور پراکنده درمناطق تکیها و یا خانه‌های موقتی مستقر شده بودند .

نقائص ، ضعفها ، کمبودها ، اشتباهات در مرحلهٔ دوم

در این مرحله ما تمام اشکالات مرحله اول را حفظ کردیم . ما هیچ درسی را از تجارب مرحله اول نگرفتیم بلکه کوشیدیم بطريقی ضربات مرحله اول را جبران نمائیم . نقص و ضعف اصلی ما در واقع بین نبودنمان خلاصه می شد و ضمناً "در بی تجربگی بسیار عظیم رفقای مسئول بود ، رفقای مسئول در مورد سازماندهی و وجوده مختلف آن بسیار بی تجربه بودند . مثلاً "تعلیم نفرات و پروسه" رشد کادر های انقلابی بصورت یک برنامه مشخص قبل از شرکت افراد در جنگ چریکی اصلاً مطرح نبود . بدینترتیب در نظر بود که همه نفرات در تیم های چریکی عضویت یابند و تعلیم ببینند یعنی در عمل تعلیم ببینند . در این مورد نظریه رفیق مسعود قابل ذکر است که می گفت : در شرایط انقلابی افراد در دو سه هفته باندازه چند سال در شرایط غیر انقلابی رشد می کنند البته این واقعیتی است که در شرایط انقلابی رشد بسیار سریع تراست ولی باید اولاً "شرایط انقلابی را تعریف کرد و دیگر اینکه دو سه هفته واقعاً" نمی تواند نقش چند سال را داشته باشد . برای رشد کادرها پروسه ای لازم است که قطعاً "بیش از چند هفته طول میکشد . میتوان روی زمانی بیش از شش ماه تا یک سال برای تربیت کادر های توجه شده و تشکیلاتی حساب کرد که در این مدت می باشد طبق برنامه ای برای اجرای وظایف انقلابی آماده گردند .

ضعف عمدۀ دیگر مرکزیت، همانطور که گفته شد در طرح ریزی یک برنامه، واقع بینانه بود ما میخواستیم کارهای بزرگ انجام دهیم ولی بازوی اجراکننده، این کارها را در اختیار نداشتیم در نتیجه می‌کوشیدیم بهر طریقی که شده باین آرزوها یمان تحقق بخشیم هر چه از دستمان بر می‌آمد میکردیم . با چنگو داندان تلاش میکردیم ولی چه سود وقتی که کاری خارج از ظرفیت و توان سازمان باشد دست زدن به آن نتیجه‌های جز ناکامی ندارد . ما این موضوع را بارها و بارها تجربه کرده‌ایم همیشه میبايست آرزوها را با دست هامطابقت داد .

آرزوهای بزرگ و دست‌های کوچک تلاش برای دست یافتن و دست‌های کوچک تلاش برای دست یافتن به آرزوهای بزرگ با دست‌های کوچک در مدتی کوتاه‌شاید این است آن چیزی که ایده‌آلیسم در میان ماتریالیست‌های نامیده میشود . ما کمونیست‌ها واقعاً "کاهی از ایده‌آلیست‌ها هم ایده‌آلیست‌تریم . ما که در نظر و تئوری ماتریالیست هستیم کاهی وقت‌ها در عمل دچار ایده‌آلیسم می‌شویم این نقیصه‌ای بود که در مرحله دوم ما با آن مبتلا بودیم .

بهر حال برنامه ریزی ما درست نبود . طرح مساله حرکت مجدد در نواحی روستائی کاملاً نادرست بود این طرح نه تنها بما کمکی نکرد و گرهای از مشکلات دائمی نگشود بلکه بر اشکالات کار ما افزود و باین ترتیب ما نه تنها چیزی بدست نمی‌آوردیم بلکه آنچه را هم که در دست داشتیم از دست می‌دادیم .

ما برای اجرای چنین طرحی اصلاً "آمادگی نداشتیم این مساله را قبل از روشن شدن طرح هم میشد فهمید زیرا ما برای انجام این عمل می‌بایست در چهار رشته فعالیت‌های یمان به نتیجه می‌رسید . این نتایج می‌بایست بموازات هم پیش می‌رفت در غیر این صورت طرق معلق می‌ماند . ما قبل از طرح در مورد نتایج فعالیت‌های یمان در چهار رشته مطمئن نبودیم امیدواری نسبت به موفقیت صد درصد اقدامات ما در جهت تهیهء

صلاح ، تشكیل شبکه حمایت محلی ، تشكیل تیم ارتباطات ، تشكیل شبکه شهری حمایت و تغذیه کننده جنبش کوهستانی یک امر واقع بیناhe نبود . همیشه باید یک ضریب اطمینان یا ضریب خطای در طرحها در نظر گرفت اگر بخواهیم روی اقداماتمان صد درصد حساب کنیم نتیجه این میشود که کوچکترین اختلاف محاسبه‌ای کل طرحمان را بخطر اندازد و خیلی ساده آنرا بنا بودی بکشاند . مثلا " گذاشت امکانات و انرژی بیش از نیمی از رفقا روی کار تدارکاتی روزتا بحساب اینکه رفیق صفاری با موفقیت از سفر فلسطین باز میکشد امر نادرستی بود .

ما در شرایطی که حداقل امکانات لازم را در اختیار داشتیم میتوانستیم روی این کار حساب کنیم ولی روی اجناس نسیه حساب کردن و طراحی نمودن ، دور از خردمندی بود .

این موضوعات تذکر داده میشد ولی توجه زیادی به آنها نمیشد ، حتی رفیق مسعود میگفت اگر رفیق صفاری هم باز نگردد ما کارمان را خواهیم کرد و وقتی گفته میشد با دست خالی نمیتوانیم حرکت کنیم یک رشته بحث‌های تاکتیکی برسر اینکه یک مسلسل یوزی با ۳۵ تیر فشنگ برای درگیری دسته " جنگل کافی است یا اصلا " کافی نیست در میگرفت و معمولا " این بحث‌های ذهنی بدون نتیجه میمانند .

بهر حال این خطا یا اشتباه که از نظر هدف‌های مرحله‌ای ما جنبه استراتژیکی داشت سرمنشاء ضربات شدیدی به سازمان گردید ما بدون حفاظ درجهات گوناگون میدویدیم . تمام اصول چریک شهری نقض شده بود و طبیعی بود که به هزار و یک دلیل امکان ضربه خوردن داشتیم .

ما خیلی زورد یعنی یکماه پس از طرح ریزی و اجرای این برنامه با عواقب آن مواجه شدیم . مانفراتمان را (بهترین نفراتمان را) از دست دادیم . طرح‌هایمان بکلی معوق ماند . پشت جبهه علی‌محدودی که داشتیم از دست دادیم ، بدتر از همه روحیه عمومی در خارج از سازمان براثر ضربات مدارومی

که میخوردیم فروکش کرد و فرصت طلبان که موقع اوج فعالیت ما خاموش بودند شروع به سماشی و سخن پراکنی کردند و کلا " شرایط نسبت به آغاز مرحله در جهت معکوس پیش میرفت . بزرگترین نقص ما در این مرحلهاین بود که نقاط ضعف خودمان را نمی‌شناختیم و در صورتیکه می‌شناسناختیم صبر و حوصله کافی برای از میان برداشتن آن بکار نمی‌بردیم ، بیشتر کارها را به عمل واکذار میکردیم . میگفتیم "میکنیم تا ببینیم چه میشود " مثلاً " امر تعليمات و توجه نداشتند به آن یکی از بزرگترین نقاط ضعف ما بود ، ما در آن موقع متوجه نبودیم که هر فردی به صرف بیان اعتقادش به مبارزه هنوز آمادگی برای شرکت عملی در مبارزه را ندارد ، بیان اعتقاد به مبارزه شاید ده درصد کل پروسه رشد یک رفیق تازمکاری باشد . این رفیق برای آنکه فقط بطور ساده قابل به اجرای وظایف انقلابیش براساس استعداد هایش باشد میباشد تلاش بسیار زیادی بکار ببرد و چیزهای زیادی باد بگیرد و این یادگیری به زمان بستگی دارد . البته عامل زمان در رابطه با فعالیت و کوشش منظم رفیق، موئثر است . باید برای رفقا پروسه رشدی در نظر گرفت و در رفع کمبودها یشان کوشیدو سپس وظایف کوچکی با آنها سپرد و بتدریج بر حسب نتایج عملی در سپردن وظایف کوچک ، وظایف بزرگتری را به عهده رفقا نهاد .

نقش دیگر ما در این دوره کم بها دادن به تجارب خودمان بود جریانات مربوط به دسته‌هه جنگل هم چون یک تابلوی گسترده در مقابل ما قرار داشت افراد دسته‌هه جنگل از امتیازات بسیار زیادتری نسبت به اوضاع ما در ناستان ۵۰ برخوردار بودند که اینک به تشریح آنها میپردازیم :

۱- در مورد اوضاع و احوال عمومی و هوشیاری دشمن :

دشمن در پائیز و زمستان ۴۹ هیچگونه اطلاعی از وجود گروه جنگل و دسته‌هه جنگل نداشت . عناصر دولتی و کدخداهای وابسته به رژیم هیچ تجربه و اطلاعی از مسائل چریکی نداشتند از این رو رفقا با قید احتیاط بسیار و توجیهات کافی در منطقه حرکت میکردند . تاکتیک رفقای دسته‌هه جنگل این

بود که چند روز در نواحی روستائی از این دهکده بآن دهکده میرفتند و میگفتند که برای یکماموریت چندروزه، از نزدیک ترین شهر یکوه حركت کردند. در این چند روز رفقا با روستائیان تماس میگرفتند، شباهنگشان میخوابیدند و تاحدودی درباره اوضاع منطقه تحقیقاتی انجام میدادند. پس از چند روز رفقا وارد نواحی جنگلی میشدند و خود را از انتظار پنهان میکردند و وانمود میگردند که از منطقه رفته‌اند و آنکه مدت سه‌ماهی چهار روز بطور مخفیانه از منطقه‌ای که خود را نشان داده بودند دور می‌شدند سپس پوتین‌ها یاشان را واکس میزدند، لباس‌ها یاشان رامی‌شستند و ریش خود را میتراسیدند و دوباره در منطقه جدید وارد دهکده‌ها می‌شدند و وانمود میگردند که دیروز از شهر راه افتاده‌اند و مثلًا "هدفستان کوهنوردی تحقیق در جنگل شناسی و گیاه شناسی و یا بررسی اوضاع روستاهای ازلحاظ کشیدن جاده و خطوط ارتباطی است که این موضوع اخیر برای دهاتی‌ها خیلی جالب بود و معمولاً" باعث استقبال از رفقا میشد و باز این حركت را تکرار میگردند. رفقاء دسته جنگل پیش از نصف احتیاجات خود را هنگام ورود به مناطق مسکونی برآورده میگردند و بقیه اجناس در قرارهای ارتباطی منظم که با شهر داشتند و سرقرارهای از قبل تعیین شده و بررسی شده و شناسائی شده بآنها میرسید، بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که دسته جنگل علیرغم عدم هوشیاری دشمن بسیار با احتیاط حركت میگردند. تازه دو مورد رفقا باماموران برخورد کردند که بخاطر برخورد درستشان، ماموران را نیز گمراه کردند. حتی یکبار میخواستند کوله‌ها یاشان را جستجو کنند که باز رفقا خود را ماموران نقشه‌برداری معرفی کرده و حتی با کمی خشونت زاندارم‌ها را از اینکار منع نموده بودند.

۲—آمادگی جسمانی و توجیه بودن نسبی رفقاء جنگل بزندگی در جنگل و کوه افراد دسته جنگل در ابتداء عبارت بودند از شش رفیق، از این عده پنج‌نفر سوابق طولانی در کوهنوردی و شکار داشتند، فقط رفیق اسحقی

کاملاً بی تجویه بود . رفیق صفائی از سال ۳۶ سابقه کوه شناسی و جنگل پیمایی منظم داشت رفیق جلیل انفرادی یک کوهنورد حرفه‌ای و از کوهنوردان مشهور ایران بود . رفیق سماعی جوان دانشجوی فعالی بود که مخدوش برنامه های زیادی اجرا کرده بود ، بعد ها نیز قبل از حرکت دسته‌جندل در چندین برنامه شرکت کرد و آموزش دید رفیق بنده خدا عنصر بومی منطقه بود و برنامه هائی اجرا کرده بود ، رفیق دانش بهزادی یک شکارچی آماتور و کوهگرد نسبتاً خوبی بود . بدین ترتیب رفاقت هریک برای خود ساقه و تجریه‌ای داشتند نسبت به کار در جنگل و کوه توجیه بودند . البته بطور نسبی توجیه بودند بطوری که خودشان می‌گفتند " زندگی در نواحی جنگل مسائلی پیش می‌آورد که ما قبلاً " فکرش را نمی‌کردیم و تجاریمان بما نشان نداده بود " .

به حال ، رفاقت آمادگی برخورد با مشکلات زندگی کوهستانی را داشتند و این نه تنها از لحاظ روحیه و ایمان انقلابیشان بلکه از لحاظ توان عملی و مالی شان نیز بود . ضمناً " رفاقت دسته‌جندل پیش از حرکت مدت شش ماه مقدمه چینی می‌کردند ، وسائل لازم را تدارک میدیدند .

۳- شبکه ارتباطات در مورد دسته‌جندل

در سال ۴۹ یک شبکه ارتباط در رابطه با دسته‌جندل فعالیت می‌کرد . این شبکه چندین عضو در شهرهای شمالی داشت و ضمناً " وسیله " نقلیه " کوهستانی (جیپ) در اختیار داشت . ارتباطات منظمی بین تهران و شمال برقرار بود . افراد این شبکه از سال ۴۸ تحت تعلیم قرار داشتند ، رویشان کار می‌شد و بعد در سال ۴۹ برای آنکه بتوانند وظایفشان را بعنوان یک کادر حمایت کنندهٔ محلی و یک عنصر رابط ایفا کنند برنامه‌ای برایشان تنظیم شده بود . مثلاً " رفیق اسکندر رحیمی معلم روستاهای غرب گیلان در برنامه شناسائی دو روزه با جیپ تمام نواحی غرب گیلان و خطوط مواصلاتی آنرا شناسائی کرده بود و همراه رفیق سماعی چهار برنامه کوهستانی در چهاردره معروف منطقه اجرا کرده بود و ایندو طبق برنامه قبلى نقاط مناسبی را برای

زدن انبار و ارتباط کیری بین شهر و کوه معین نموده بودند . حتی نقاطی را برای مبادله پیام و گذاشتند نامه بطور دقیق تعیین کرده بودند . در نواحی لاهیجان و سیاهکل که نفرات بیشتری داشتیم چنین برنامه‌هایی از سال ۱۹۴۸ شروع شده بود و رفقا کاملاً "بکار خود توجیه بودند . البته کارها خطروناک بود ولی رفقا نسبتاً "میدانستند چه میکنند علا" با مسائل درگیر شده بودند ، این مقدمه چینی‌ها تنها ضامن اجرای موفقیت آمیز عملیات شناسائی و سپس حمله سیاهکل بود .

۴- شبکه حمایت محلی

ما در حدود عالی ۸ عنصر محلی داشتیم که در شهرکها و روستاهای کوهپایه‌ای مستقر بودند که نقش ارتباط کیری و آذوقه رسانی را بر عهده داشتند و در اجرای برنامه‌ها فعالانه شرکت میکردند و امکاناتشان مورد استفاده قرار میگرفت .

۵- تسلیحات .

افراد دسته، جنگل در بد و حرکت مسلح بودند و به یک مسلسل استارلینگ با ۱۵۰ تیر فشنگ ، یک کلت پارا شوت و سه قبضه کلت ۶۵/۷ یک کلت ابو . عجلین نمره ۶۹ و ۶ عدد نارنجک ، ۴ کیلو مواد منفجره پلاستیک ، مقادیری چاشنی و فتیله . البته این تسلیحات در بد و حرکت بود ، در اواخر کار ، هنگام آمادگی برای حمله همگی به کلت‌های پارا شوت مسلح بودند و دسته، جنگل سه قبضه مسلسل شامل یک استارلینگ ، دو قبضه "شی" در اختیار داشت باضافه مقادیر زیادی نارنجک و مواد منفجره .

۶- شبکه شهری تدارکات

در تهران چند تن از رفقا بطور مداوم مشغول تهییه وسائلی از فبیل پوتین ، کیسه ، کوله پشتی ، زین کوله پشتی ، جوراب پشمی ، پیراهن آمپر مـآبل ، اجناس نایلونی مخصوص و ... بودند . این اجناس آنقدرها هم تهییماش آسان نیست و وقت میگیرد .

اینها امکانات و مقدمه‌چینی‌های بودکه دسته‌جناح را موفق به اجرای عملیات سیاهکل کردولی ما در تابستان ۱۳۹۵ فاقد تمام این امتیازات بودیم به علاوه هوشیاری دشمن نیز سد راهمان بود. با این همه‌گفتیم تجربه‌سیاهکل تجربه‌حدودی است که نمیتواند مانع حرکت مجدد ما بشود ما بر بروخورد فعالان همه مشکلات را از میان خواهیم برد. تئوری "برخورد فعل" هر کمبودی، هر ضعفی و هر نقصی را می‌توانست معجزآسا بپوشاند. فدکاری و تحرک جای هر چیزی را پر میکرد. ممکن است در اینجا اشتباهی پیش بباید و تصور شود که بروخورد متحرک و فعل و پرشور نفی میشود، خیر اصلاً "اینطور نیست، مأوقتی بواساس قدرت و نیرویمان برنامه‌ریزی کردیم باز هم ذهنی برنامه ریزی شده، این یک واقعیت است زیرا ما بسیاری از قضایای متحول را نمیتوانیم از قبل پیش بینی کنیم در نتیجه حتی اگر بنظر خودمان طبق قدرتمن برنامه ریزی کنیم و دست بالا را نگیریم نازه باز هم ممکن است اشتباه کرده باشیم در اینجاست که بروخورد فعل متحرک بدادمان میرسد و برنامه را به پیروزی میرساند پس بروخورد فعل لازم است تا برنامه‌هایمان بهنتیجه برسد. برای بدست آوردن هر چیزی باید مبارزه کرد ولی اگر آن چیز خیلی دورتر از توان ما باشد مبارزه برای رسیدن با آن سودی ندارد و آب را با تحرک در هاون کوبیدن است.

رفیق مائو میگوید؛ اگر برنامه‌ای ریختید و هفتاد درصد موفق شدید راضی باشید." این حرفی است که یک انقلابی کهنه کاروقالناق میزند. باید با آن توجه کرد و از آن آموخت رفیق مائو و یارانش پس از سال‌ها تجربه یاد گرفته بودند که چگونه بر اساس قدرتشان برنامه برویزند با اینهمه مائو میگوید؛ اگر همین برنامه‌ها هفتاد درصد موفق بود راضی باشید. این است یک بروخورد واقع بینانه. اما فکر میکنید برای رسیدن به نتیجه ۷۰٪، کوشش لازم نیست؟ خیر باید برای رسیدن به صد درصد با همه امکانات تلاش کرد، مبارزه کرد، حنگید و در آخر پس از سوت و سوزها

نتیجه ۷۵٪ را بدست آورد . البته این هفتاد درصد حداقل نتیجۀ مرضیت بخش است و هرچه بیشتر بتوانیم بدست آوریم مفت چنگمان است ولی برنامۀ ماچکونه بود ؟ برنامۀای که از قبل میشد شکست حتمی آنرا پیش - بینی کرد . چرا ؟ فرض کنید ما برای ساختن بنائی که سنگو آجر و سیمان و تیر آهن و بنای ماهر لازم دارد و با وجود تمام اینها مثلا "شش ماه وقت گیرد تا تمام شود یعنی اگر ما همه چیز را پای زمین ریخته باشیم و افراد مشغول کارشوند شش ماه وقت میگیرد حالا ما بیائیم یکی را بفرستیم از آلمان تیر آهن بیاورد و دیگری برود از افغانستان آجر تهیه کند و همین طور بقیه اجناس و بنای ماهرو کارگر آزموده هم نداشته باشیم ، تازه در طرح بگنجانیم که این بنا باید چهارماهه تمام شود ، خوب کسی که یکبار بنا را ساخته باشد خیلی ساده و بدیهی میداند که اینکار امکان عملی ندارد ، یا باید از ساختن بنا منصرف شد و یا اینکه اگر بخواهیم واقعاً بنا را باسازیم باید شروع به تربیت یا پیدا کردن بنا و کارگر ماهر کنیم و وقت کافی هم برای تهیه اجناس بگذاریم ، ضمناً "شروع طرح را بمعوقی واکذار کنیم که همه اجناس پای زمین حاضر است آنوقت بگوئیم خوب ما با چنگ و دندان و دو برابر معمول کار میکنیم تا طرح شش ماهه را چهار ماهه تمام کنیم ، این عیبی ندارد . این تلاشی و فداکاری با واقعیت میتواند منطبق شود و اگر نشد بالاخره سرپنچ ماهیاشش ماهه بنای حاضر و آمده در اختیار ما قرار خواهد داشت و بالاخره با کمی سوت و سوز و ناء خیر در طرح به نتیجۀ رسیدهایم و عملابه چیزی که میخواستیم دست یافته ایم و اما در اینجا این مساله مطرح میشود که برنامۀ واقع بینانه چه میتوانست باشد . ما پس از جریانات سوم خردداد و حوادث پیش از آن می بایست به تحلیل ضربات میپرداختیم و نقاط ضعف را تا آنجا که امکان داشت کشف میکردیم و بطور عاجل به کاهش نقاط ضعف درون سازمان میپرداختیم و میکوشیدیم تمام امکاناتمان را در جهت ایجاد بخش های سازمان یافته متمرکز و تیغه بندی شده بکار

بریم . ما در آغاز مرحله^۱ دوم هنوز خیلی از افراد و امکاناتمان را در اختیار داشتیم ، عناصر علنى وجود داشتند و کمک ها و امکاناتشان مفتنم بود ، با آنکه ما افراد کافی که بتوانند مسئول باشند در اختیار نداشتیم با این همه میتوانستیم حداقل چهار الی پنج تیم سازمان دهی کنیم ما می بایست از اختلافی بی برنامه افراد اجتناب میکردیم و در حد امکان تیم های پشت جبهه را بمنظور حمایت از تیم های حرفه ای و جلوی جبهه که به علت بی تجربگی در معرض آسیب بودند سازمان دهیم ، ما می بایست بخش عضو گیری و تربیت عناصر نازه کار را از تیم های عملیاتی حتی الامکان جدا میکردیم و یا حداقل اینکمکوظیفه ارتباط و کادرسازی را همراه وظائف عملیاتی در برنامه^۲ افراد قرار نمیدادیم و یا به حداقل کاهش میدادیم ما می بایست عملیات بسیار کوچکی بمنظور تعلیم رفقا در دستور قرار میدادیم (اینکار محدود توسط رفیق مسعود صورت میگرفت) و بتدریج برنامه های بزرگتر را مطرح میساختیم . ما می بایست واحد انتشارات و تبلیغات بطور مستقل و حرفه ای دایر میکردیم و از شرکت افراد واحد در عملیات پخش اعلامیه و آثار اجتناب مینمودیم و ضمنا ارتباطات این واحد را بمنظور مسائل امنیتی به صفر کاهش میدادیم . ما پس ازیازده اعلامیه^۳ سیاهکل دیگر نتوانستیم بکارت توضیحی ادامه دهیم در حالیکه این کار می بایست همچنان تشدید میشد .

این برای آگاهی خلق و جلب حمایت ایشان اهمیت اساسی داشت و از لحاظ جلب حمایت سیاسی برای سازمان بسیار مهم بود .

البته اگر ما بر اساس مطالب فوق برنامه ریزی میکردیم طبعا " ضربه میخوردیم ولی ابعاد ضربه قطعا " خیلی کمتر از آن چیزی بود که پیش آمد . اما بعد از مرحله^۴ دوم که باندازه^۵ قابل ملاحظه ای تجربه برای کار پیدا کرده بودیم دیگر امکاناتمان را از دست داده بودیم و می بایست امکاناتی را که دو سه سال پایشان کار شده بود از نو بسازیم و اینکار البته حوصله و صبر ایوب میخواست که هیچکدام آنرا نداشتیم .

(بخش پنجم)

(دست آوردهای ما در مرحله‌دوم)

ما بعلت آنکه برنامه‌هایمان نسبتاً " طویل المدت بود در این سه ماه کاری از نظر اثرات بیرونی انجام ندادیم البته چند بمب توسط سمپات‌های رفیق مفتاحی در گرگان و گنبد و تبریز منفجر شد .

این انفجارات براساس نتیجه‌گیری های مشخص صورت نگرفت و در چهار چوب یک برنامه، مشخص و حساب شده قرار نداشتند و فقط نتیجه، آنها شناخت سمپات‌های روحیه ایشان بود که چگونه با کارها برخورد میکنند .

مهمنترین دست آوردهای ما در این مرحله مقادیر زیادی تجربه بود در زمینه‌های گوناگونی زیرا مداراً این مرحله چیزهای زیادی دیدیم و چشم و گوشمان خیلی بازترشد ، فهمیدیم که به مرکس نباید اطمینان کرد و می بایست بطرق گوناگون افراد را مورد آزمایش قرار داد . فهمیدیم که بیشتر دامان انقلاب و مبارزه چریکی وظیفه، بسیار نفس گیر و دشواری است که احتیاج به تحمل و مقاومت روانی و جسمی زیاد دارد ، فهمیدیم که به آرزوهای بزرگ با دست های کوچک نمی‌شود رسید ، فهمیدیم که برای رسیدن به مقصود می بایست زمان و انرژی کافی مصروف داشت و بقول معروف هر کاری راهی دارد و زمانی می‌خواهد . خلاصه بمقدار قابل توجهی آبدیده شدیم ولی تازه اول کار بود تعمید آتش و خون در مرحله سوم برای سازمان در پیش بود .

در این دوره، از لحاظ اصول زندگی چویکی و کار مخفی تقریباً "یک دوره" کامل کتاب "ماریکلا" را دوره کردیم، یعنی تمام خطاهای را که رفیق ماریکلا جزو ۷ گناه کبیره چویک شهری در کتابش ذکر کرده بود عملاً "مرتکب شدیم آنگاه بصورت یک تجربهٔ ملموس جذبش کردیم.

(بخش ششم)

(جمع بندی تجارب)

۱- برنامه می باشد بر اساس واقعیات و امکانات ریخته شود . ممکن است ما عالی ترین هدف ها را مطرح سازیم ولی اگر نتوانیم آنرا اجرا کنیم سودی ندارد و حتی ممکن است ما را به نابودی بکشاند ، درستی هدف و برنامه در بزرگ بودن و درخشن بودن آن نیست ، در عملی بودن آن است ، در پیش رو بودن آن است ، در آن است که پس از اجرای برنامه یک گام ازلحاظ استراتژیک بجلو برداشته شده باشد .

همین یک گام واقعی به صد ها قدم خیالی و رمانتیک می ارزد .

۲- در برنامه ریزی می باشد تمام جواب کار سنجیده شود و گرنه یک جانبه حساب کردن و اقدام کردن نادرست است و ما را بوضعیت بدی دچار می سازد مثلاً "انفجاراتی که در مرحله دوم صورت گرفت هدف برنامه مشخصی را تعقیب نمی کرد بالاخص ما باید توجه داشته باشیم که هر عمل می باشد به رشد اهداف ما و پخش شدن آن کمک نماید یعنی اقدامات ما ، اقدامات صرفاً "نظمی نمیتواند باشد و اساساً "خصلت سیاسی دارد از این رو در انتخاب هدف ، در اجرای آن و سپس در توضیح آن باید اقدام نمود تا مردم دقیقاً با اهداف برنامه آشنا شوند و بتوانند قضاوت کنند و موضع گیری نمایند .

۳- پس از هر دوره و هر عملیات و هر ضربه میباشد گزارشی از ضربه، عملیات و نتایج برنامه تهیه شود و از طرف عناصر مسئول مورد بررسی دقیق قرار گیرد و تجارب مربوط جمع بندی شود و بصورت اصول تجربه شده مورد استفاده کل سازمان قرار گیرد. این کاری بودکه ما نه تنها در پایان مرحله، اول انجام ندادیم بلکه در پایان مرحله دوم و سایر مراحل نیز فرصت انجام شرایط ایافتیم. البته مساله فرصت نداشت توجیه انجام ندادن اینکار است و گرنه اگر جزو اصول سازمان محسوب میشد بالاخره انجامش میدادیم و اقلایا "اگر بلا فاصله انجامش نمیدادیم پس از مدتی اینکار را میکردیم و تجارب را جمع بندی مینمودیم. اینکار را ما در تابستان ۱۵ در مورد تجارب تکنیکی و عملیاتی انجام دادیم ولی در مورد تجارب تشکیلاتی اینکار هرگز صورت نگرفت و این یکی از انتقادات بزرگ وارد به ماست.

۴- امر تعليمات و آماده سازی رفقا کاری است طولانی و با حوصله، از رفقای تازه کار نباید انتظار داشت بسرعت برخورد های پخته و حساب شده با مسائل رایادگیرند. رشد انقلابی رفقا مثل رسیدن میوه است و زمان میخواهد نباید در مقابل ضعف ها دچار بی حوصلگی شد. البته باید رفقا مایه، رشد کردن را داشته باشند و صداقت انقلابی لازم را داشته باشند، عضوگیری می باشد بادقت و محاسبه صورت بگیرد. البته در مرحله دوم اکثر اعضاء در جریان کاریک الى دوساله، سیاسی در هسته های سیاسی آزموده شده بودند و اکثر الحق بسیار خوب بودند ولی عناصر ناجور نیز تک و توک پیدا میشدند مثل آن کسی که به خانه خریداری شده آمد و آنجا را ترک کرد و رفت. به حال باید زمان لازم برای رشد رفقا منظور کرد و قبل از آمادگی آنها را به کارهای خارج از ظرفیت شان و ادار نکرد. واگذار کردن همه مشکلات به برخورد فعل و متحرک بدون احتساب سایر عوامل، امری ذهنی است.

تحلیل یکسال تجربهٔ مبارزه چریکی در کوه و شهر

مقدمه: بیش از یکسال از آغاز مبارزات چریکی در ایران میگذرد، برای کسانیکه در مبارزه شرکت دارند و برای دیگران هنوز بسیاری از مسائل مربوط به این دوره روشن نشده است. در این جزو کوشش میشود که مسائل مربوط به یکسال مبارزه روش‌گردد و تحلیلی از تجارت جنبش صورت گیرد.

در شرایطی که گروه‌های سیاسی بواسطهٔ اعمال فشار نیروهای پلیسی از هر کونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هر کونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف میگردید و انبوه عظیم ترس و خفت برآورده‌ها و حتی روش‌نگران سنگینی بازدارنده‌ای بوجود آورده بود، "گروه جنگل" فعالیت خود را آغاز کردند.

ما عملاً "باین نتیجه رسیده بودیم که در اوایل کار ایجاد هرنوع سازمان وسیع و گسترده بمنظور بسیج توده‌ها بعلت کنترل شدید پلیسی مقدور نمیباشد لذا به تئوری کار گروهی معتقد شده بودیم. هدف گروه بطور خالص و ساده ایجاد برخوردهای مسلحانه و ضربه زدن بدشمن بمنظور درهم شکستن آتمسفر خفغان در محیط سیاسی ایران و شان دادن تنها راه مبارزه یعنی "مارزهٔ مسلحانه" به خلق میهنمان بود.

"گروه جنگل" بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق تشکیل گردید (این سه تن بازماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف ایجاد جنبش قهرآمیز در ایران تشکیل شد و در زمستان ۴۶ این گروه، ضربهٔ شدیدی خورد

و رهبران اصلیش دستگیر شدند ، عده‌ای از کادرها ، فرصت طلبانه از مبارزه کناره‌گیری کردند و تنها دو تن از وفاداران توانستند از کشور خارج شوند و به جنبش ضد امپریالیستی ضد صیهونیستی فلسطین بپیوندند . هدف این دو تن آن بود که پس از کسب تجارت نظامی به میهن باز گردند) تنها سه نفر نامبرده که فعالیتشان برای پلیس افشا نشده بود در ایران باقی ماندند ، تا گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست خورده سازمان دهند . براساس فعالیتهای مقدماتی این سه تن ، ۲۲ نفر از معتقدان راه قهر آمیز در یک گروه مخفی سازمان یافته و شروع به عملیات تدارکاتی نمودند . کادرها در این زمان دارای زندگی علنی بوده و همواره بطور بالقوه در معرض خطر فرار داشتند ، بهر حال این گروه که بعد ها به " گروه جنگل " معروف شد در پائیز سال ۴۷ با ۸ کادر سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پائیز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۳ نفر افزایش یافت .

فعالیتهای تدارکاتی از قبیل خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی تهیه نقشه های مناطق شمالی ایران - اجرای برنامه های شناسائی سیستماتیک نواحی کوهستانی ، ایجاد بایکانی اطلاعاتی نا تابستان ۴۸ ادامه یافت . در این هنگام بود که یکی از وفاداران خارج شده از کشور ، با ایران باز گشت . این رفیق (علی اکبر صفائی فراهانی) بود . او پس از خروج از ایران مدت‌ها در زندان های کشور های عربی بسر برده بود و سپس به جبهه " الفتح " پیوست و بخاطر فداکاری و شایستگی اش بفرماندهی جبهه " شمالی " "الفتح" رسیده بود . در سازمان " الفتح " به " ابو عباس " شهرت داشت . او به تنها ای و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه با ایران بازگشته بود ، هدف او جمع آوری مجدد رفقاء دیرین و سازماندهی یک جنبش روسانی بود . هنگامیکه با ایران رسید علیرغم تصوراتش با گروه آمدهای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که او برای اجرای برنامه هایش به آنها نیازمند بود در اختیار داشت .

پس از مواجهه شدن با شرایط امیدوار کننده، گروه، او بفلسطین بازگشت تا بیاری امکانات نهضت فلسطین مقداری ملزومات جنگی فراهم آورد. و برای تجهیز گروه بایران بیاورد. در بهار سال ۴۹ اینکار صورت گرفت و رفیق صفائی اتفاق یکی دیگر از "وفاداران خارج شده" به ایران بازگشتند. بازگشت آنها امید دوباره‌ای برای گروه ما بود، و بالاخص ملزومات آن‌ها بخوبی میتوانست گروه را مسلح کند. از این بعد کارهای ابتدائی، تدارکاتی برای اجرای برنامه، منطقه شناسی کوهستان بطور جدی آغاز شد. به منظور حل مسائل مالی، یکی از شبعت بانک ملی ایران (شعبه وزراء) مصادره گردید و مبلغ ۱۶۵ هزار توان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت. بتوضیف قاتی که در شمال داشتیم یک سیستم آذوقه رسانی و ارتباطی را سازمان دادیم. در شهریور ۴۹ همه‌چیز برای حرکت آماده بود (نقشه سلاح کمری- مسلسل- مهمات - مواد منفجره و تجهیزات انفرادی و جمعی ، سیستم ارتباطی و....)

(فصل اول)

از دره، " مکار " نا سیاهکل

در تاریخ ۱۵ شهریور ۴۹ (دسته ۶ نفری پیشگامان کوهستان) از دره^۶ مکار در نزدیکی چالوس حرکت خود را بسمت غرب آغاز کرده قرار های ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که اکیپ هنگام عبور از مناطق که در کوهپایه های آن رفقای بومی ما سکنی داشتند با شهر تعاس برقرار کنند.

برنامه^۷ دسته کوهستان بطور خلاصه چنین بود : اجرای حرکت در امتداد نواحی مرفوع گیلان و مازندران از غرب به شرق و شناسائی منطقه از نظر جغرافیائی و نظامی . قرار بود بلا فاصله پس از تکمیل شناسائی ابتدائی که امکان تحرك حساب شده را به دسته کوهستان میداد ، عملیات نظامی آغاز شود . این عملیات می بایست بصورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع میشد و افراد موظف بودند بدون درنگ منطقه را ترک گویند نا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون بمانند . زیرا این واضح بود که بلا فاصله پس ازاولین عمل چریکی ، روستائیان که هنوز درک روشنی از دسته چریکی ندارند ، واکنش موافقی نشان نخواهند داد ، بلکه تداوم در عملیات نظامی است که میتواند به تدریج روستائیان یک منطقه را تحت تأثیر قرار دهد و آنها را بحمایت معنوی و سپس به حمایت مادی و ادار سازد .

ما با آگاهی باین دو موضوع یعنی عکس العمل نظامی دستگاه و عدم امکان حمایت مادی سریع روستائیان معین کرده بودیم که گروه بلا فاصله پس

از ضربه از منطقه عملیات خارج شود و مدتی بعد در منطقه‌ای دور تر در جائی که دشمن انتظار ندارد ضربه، بعدی را وارد سازد، و کلا" هدف عملیات را تبلیغ مسلحانه و تغییر آتسفر سیاسی در سطح کشور قرار دهد.

بطور خلاصه اولین هدف استراتژیک، تغییر آتسفر سیاسی کشور طرح عملی مبارزه، مسلحانه برای گروه‌های سیاسی و پایان دادن به جمال چندین ساله بر سر این موضوع بود. این کار می‌بایست توسط گروهی زده با تحرک عالی صورت می‌گرفت که ضربات کوچک‌ولی پر سرو صدا وارد می‌ساخت و مطلقاً از درگیری با نیروهای دشمن اجتناب می‌کرد. کلا" تدارکات لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان در عمل با تکیه به فدایکاری و ایمان انقلابی خود برای اینکار آماده می‌شوند. مسائل مهمی از قبیل آشنایی و خو گرفتن با زندگانی دشوار در جنگل و کوه آشناei با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی - تهیه آذوقه - تهیه ملزمات انفرادی و جمعی و ... بتدريج حل می‌شد.

اینها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان بودند که بخوبی حل می‌شدند. ولی گروه جنگل با مسائل دیگری نیز روبرو بود. لازم تشخیص داده می‌شد که همزمان با عملیات کوهستانهای شمالی و مرکز عملیات تبلیغ مسلحانه آغاز شود، حتی گفتگو از تقدم آغاز عملیات در شهر میرفت. ولی گروه جنگل امکانات و انرژی محدودی که در اختیار داشت نمیتوانست در هر زمینه مسایل را بطور یکسان عمل نماید. بالاخص این که کادرهای شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه‌ای از یکی دو تن تجاوز نمی‌کردند. دیگراینکه برنامه‌های مطرح بود که انرژی بیشتری را طلب می‌کردند. در این زمان لزوم ارتباطگیری با گروه‌های واقعاً "انقلابی الزامی" بود. بنابراین به تماسهای ابتدائی مان با گروه (رفیق احمدزاده) شکل منظم دادیم. ارتباط دو گروه بنا به ملاحظات امنیتی و ضد اطلاعاتی بسیار محتاطانه صورت می‌گرفت و بیشتر بر سر مسائل تئوریک انقلاب ایران بحث می‌شد.

گروه رفیق احمد زاده متکی بر تجارب و تئوری انقلاب بروزیل پیشنهاد سازمان دهی جنگ چریکی شهری را میداد و معتقد بود که جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس کار در روستا متکی به مبارزه دور گرفته در شهر آغاز گردد و در این مرحله مبارزه بطور عمدۀ از شهر بروستا منتقل میشود. ولی گروه جنگ پیشنهاد آغاز مبارزه و هم‌زمان در شهر و روستا میداد. دلیل ما خصلت تبلیغی مبارزه مسلح‌انه در آغاز کار بود ما معتقد بودیم که کار در شهر و روستا در صورت امکان باید شروع شود. البته به تقدم عملیات در شهر معتقد بودیم ولی این تقدم از نظر ما فقط جنبهٔ تاکتیکی داشت و بمنظور آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تأثیر پذیری بیشتر از عمل کوه بود. در حالیکه این تقدم زمانی از نظر گاه رفقای گروه احمد زاده جنبهٔ استراتژیک داشت. بهر حال تماس دو گروه در سراسر پائیز بیشتر به بحث‌های تئوریک گذشت.

دسته کوهستان همچنان بست غرب پیش میرفت ولی در شهر هنوز دو گروه فوق بتوافق تئوریک نرسیده بودند.

گروه احمدزاده سازمان دهی کوه را عملی نمیدانست و معتقد بود که تنها با انرژی ذخیره شده ناشی از جنگ شهری میتوان کارکوه را سازمان داد. و براستی امکانات آنها هم اجازهٔ اقدام منظمی را در این زمینه نمیداد زیرا ذخایر تجربی بسیار کمی در این زمینه داشتند و از طرفی از امکانات ما و مهمتر از همه از حرکت عمّنی ما در این زمینه بی اطلاع گذاشته شده بودند. ما میخواستیم پس از تواافق تئوریک، امکانات را مطرح کنیم ولی ملاحظه کاریهای اطلاعاتی موجب طولانی شدن بحث‌ها و عدم وصول به نتیجه قاطع و نهائی شده بود. فرماندهی دستهٔ کوهستان (رفیق صفائی) که اینک آمادهٔ اجرای طرح‌های پیش‌بینی شده بود پیشنهاد شروع عملیات را میداد. بالاخص او بر امکانات سربازگیری از طریق گروه احمد زاده حساب میکرد و بعلاوه این

گروه امکان ایجاد کادرهای را در شهرهای مازندران را دارا بود که میتوانست قسمت مهمی از مسائل دسته، کوهستان را حل نماید. لذا مرتبا فشار میآورد که زودتر با این گروه بتوافق عملی بررسیم، بالاخره در اوائل زمستان ۴۹ این مهم حاصل شد و توانستیم بر سر این موضوع که: (کار در کوه را هم اکنون باید سازمان داد) به توافق بررسیم ولی گروه احمد زاده شروع عملیات

در کوه را وابسته به شروع عملیات در شهر میکردند و معتقد بودند که: (دسته، کوهستان باید منتظر سازمان دهی کادرهای شهری و آمادگی آنها برای عمل بماند) ولی ما به هم زمانی معتقد بودیم زیرا دسته، کوهستان آماده اجرای طرح پیش‌بینی شده بود و اگر عمل را طبق نقشه، قبلی شروع میکرداربا دشواری های رو برو میشد.

این دشواریها عمدتاً عبارت بودند از:

۱- امکان بروز خطرناشی از طولانی شدن مدت شناسائی و احتمال برخورد نادلخواه با قوای زاندارمری.

۲- پائین آمدن روحیه کادرهای کوه ناشی از انتظار نامحدود.

بنابراین دلایل فرماندهی کوه صلاح را در آغاز نبرد میدید. بالاخره اینکه بر اثر طولانی شدن مباحثات در شهر نسبت به ثمر بخشی عملی و سریع این مباحثات بی اعتماد شده بود. بهر حال کادرهای شهری گروه جنگل از فرماندهی کوه یک مهلت دو ماهه خواستند. تابسازمان دهی افراد و آماده ساختن آنها برای پیوستن بدسته کوهستان بپردازند. ولی با توجه به وضع غیر حرفه‌ای کادرهای گروه احمد زاده و پخش بودن آنها در شهرستان ها و اینکه هنوز تمامی افراد گروه احمد زاده نسبت به توافق دو گروه توجیه نشده بودند و هنوز در داخل گروه مباحثات ادامه داشت کارها طبق برنامه پیش نرفت بطوریکه مهلت دو ماهه به پایان رسید، در حالیکه هنوز اقدامات ما به نتایج عملی نرسیده بود. گرچه انتظار میرفت که بزودی نتیجه دهد، بهر حال دسته، کوهستان باجرای برنامه های اضافی منطقه‌شناسی در نواحی

شوقی مازندران پرداخت که خارج از برنامه، پیش بینی شده بود، و در اوایل بهمن این کار نیز بپایان رسیده بود و دیگر ادامه، حرکت بشکل قبلی برای دسته، کوهستان امکان نداشت، یا باید به شهر باز میگشتند و یا اینکه باید برنامه، عملیاتی را آغاز مینمودند.

(لازم به تذکر است که تا این تاریخ دسته، کوهستان با امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جستجوهای چند شبانه روزی افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید).

دسته، کوهستان در دو برنامه، (دو ماهه) و (دوماهونیمه) از منطقه، چالوس تا منطقه (خلخال) شرق مازندران و از دره چالوس، منطقه رامیانی شرق مازندران را شناسائی کرده، اینک آماده عمل بود. روحیه عالی داشتند – بصورت مردان جنگل محکم و مقاوم و.... شده بودند.

به حال فرماندهی کوه اعلام داشت که در نیمه، دوم بهمن عملیات را علیرغم آمادگی عناصر شهری آغاز خواهد کرد.

در داخل گروه هنوز طرح های عملیاتی شهری بطور دقیق تنظیم نشده بود ولی برای اجرای ضربه های تبلیغاتی طرح های آماده ای داشتیم. در نیمه، اول دیماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به همین دلیل وظائف گروهی اش بدیگران داده شده بود بعلی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید. این رفیق (غفور حسن پور) بود و اطلاعات وسیعی نسبت به افراد گروه کوچک ما داشت. پس از بیست روز شکنجه که منجر به شهادت او در زیر شکنجه شد (۱۱) اعتراضاتی کرد. این اعتراضات سر نخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد.

آنها که انتظار فاش شدن اسرار را نداشتند (کلا "تصور میشد که چون رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیتهای گروه دستگیر نشده لذا موردی ندارد که مسائل مربوط به گروه را مطرح سازد، که این اشتباهی بزرگ بود و لازم بود

رفقائی که بهرنحو در معرض خطر قوار داشتند سریعاً "مخفى میشدند) بدین ترتیب در شهر غافلگیر شده دستگیر شدند.

بهر حال انتظار بیش از حد و عدم یک سازمان محکم زیرزمینی شهری در آن موقع در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خودرا ببار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت بگروه ما شروع شد. در فاصله ۲۴ ساعت ۳ نفر در گیلان و ۵ نفر در تهران دستگیر شدند و در روز های بعد ۲ تن دیگر در تهران بازداشت شدند.

بطوریکه از کل کادرهای شهری ما (گروه جنگل) فقط ۵ نفر باقیماندند. شبکه شهری ما از هم پاشید در این زمان دسته کوهستان که با یک عضو شایسته از گروه احمد زاده بنام رفیق (فرهودی) تقویت شده و تعدادشان به ۹ نفر رسیده بود از منطقهٔ شرقی مازندران از طریق جاده اatomobil رو به منطقهٔ سیاهکل منتقل شده بودند و در ارتفاعات منطقهٔ جنوبی سیاهکل (کوهستان های دیلم) مستقر شده و آمادهٔ عملیات بودند.

در تاریخ ۱۶ بهمن در جنگل های جنوبی سیاهکل بار فقای دسته کوهستان تماس گرفتیم و ضربه های واردہ را باطلاع آنها رساندیم. نه ما و نه آنها هنوز از دستگیری رفیقی که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود (رفیق نیری) و محل انبارک آذوقه را در آن منطقه میدانست مطلع نبودیم. البته این رفیق اطلاع نداشت که دسته کوهستان در آن موقع در منطقه سیاهکل موضع گرفته است. لذا مطرح ساختیم که او بزودی دستگیر خواهد شد. بنابراین رفقای کوه تصمیم گرفتند که یکی از افراد خود را نزد او بفرستند و او را فراری دهند.

در روز ۱۹ بهمن که برای حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل انتخاب شده بود، رفیق (هادی بنده خدا) از کوه پایین آمدتا در دهکده (شاگوزلات) معلم جوان دهکده (رفیق نیری) را ببیند و از خطری که اورا تهدید میکند مطلع ش ساخته اورا فراری دهد: غافل از اینکه ضربه از شهر به آنجا هم سرایت کرده است و ژاندارمری خانه (نیری) را در محاصره دارد. بهر حال رفیق

(هادی بندۀ خدا) در دهکده (شاغوزلات) پسازیک درگیری مسلحانه بدست دشمن اسیر میشود.

رفقائی که در ارتفاعات بودند با صدای تیراندازی از واقعه مطلع میشوند و قرار میشود طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند و "ضمنا" موجبات رهائی رفیق زندانی را فراهم آورند، در شامگاه ۱۹ بهمن آنها از مواضع خود خارج شده و پس از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده سیاهکل - لونک به سیاهکل حمله کردند. هدف اصلی پاسگاه زاندارمی و پست جنگلداری بود. در این حمله که تمام موجودی سلاح‌های پاسگاه که عبارت از ۹ قبضه تفنگ ۱۳ و برنو و مسلسل بود تصاحب گردید.

در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری کشته میشوند و رفقا بدون دادن تلفات بارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند. (ضمنا) "رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس پاسگاه به رشت برده شده بودند". ۱۹ بهمن تا هشتم اسفند ۴۹ فاصله‌ای که دسته کوهستان مورد حمله متوجه دشمن قرار گرفت آنها دلiranه نبرد کردند و بیش از ۵۰ نفر افسر و درجه‌دار و سرباز دشمن را از پای درآوردند.

* * *

برای همه این سؤال پیش آمده که چرا دسته کوهستان باین سرعت متلاشی گردید؟ هر کس بنوعی این شکست را توجیه و تحلیل کرده است. ولی بسیاری مسائل برای کسانی که این شکست را مورد بحث قرار داده‌اند روشن نبوده است. در اینجا کوشش می‌شود که علل اصلی و فرعی شکست بررسی شود. ولی قبل "لازم میدام که مسائلی را عنوان سازم:

گروه با توجه باین موضوع که ممکن است در هر لحظه از عمل نابود شود کار خود را آغاز کرد ما بیشترین کوشش خود را برای مخفی ماندن فعالیت‌ها یعنی کرده بودیم. برآستی در اینکار موفق شدیم رفاقتی ما ۵ ماه در کوهستان‌ها و جنگل‌ها بدون گذاردن کوچکترین رد پائی به شناسائی پرداختند و کادرهای شهری و ارتباطی، نیازمندیهای تدارکاتی آنها را تاء مینمودند ولی عمر فعالیت‌های قبل از عمل باید محدود باشد. ما خود این را نیک میدانستیم و قبل "یکبار تجربه کرده بودیم. (در اینجا تضادی مطرح است. تضاد بین مدت زمان تدارک و کیفیت تدارک) یک گروه از طرفی باید برای شروع بعمل دست به تدارکاتی بزند که بدون آنها نمی‌تواند عمل کند و طبعاً "هر قدر این تدارکات بهتر صورت گیرد موفقیت عمل بیشتر است و از طرفی باید اینکار را در مدت زمان محدودی انجام دهند. زیرا زمان تدارک برای گروه‌های ابتدائی بی تجربه، خود یک عامل منفی می‌باشد. چرا که زمان به دستگاه‌های پلیسی امکان رد یابی و وارد ساختن ضربه را به گروه یا تیم بی تجربه میدهد. ما این تضاد را درک می‌کردیم ولی هیچ معادله‌ای در دست نداشتیم که بر طبق آن زمان شروع عمل را تعیین کنیم، لذا تعایل به شروع عمل با امکانات بیشتر مارا از دست زدن بعمل در راس موقعی که از قبل پیش بینی کرده بودیم باز داشت و همین باعث شد که: زمان بسود دشمن و به زیان مار کارکند. و مادر شهر ضربه بخوریم. پیش از آنکه دست بعمل زده باشیم. باید خاطرنشان

سازیم که : عامل زمان فقط قبل از شروع عمل برای گروه یا تیم یک عامل منفی محسوب میشود . زیرا که گروه یا تیم هیچ تحریبه عینی از برخورد بادشمن ندارد ولی مسلماً " پس از دست زدن بعمل و جذب تجارب حاصل از عمل استعماله چریکی گروه ، عامل زمان دیگر نقش منفی نخواهد داشت بلکه از آنجاییکه آینده از آن انقلابیون است ، زمان به عامل مثبت بدل میگردد .

بنظر من عواملی که دست بدست هم دادندو موجبات نابودی کامل دسته کوه را فراهم ساختند عمدتاً " خطاهای تاکتیکی بودند ولی از لحاظ سیاسی - نظامی فرماندهی دسته کوهستان مرتكب یک اشتباه بزرگ استراتژیک گردید . که ذیلاً " بدین موارد میپردازیم .

علل تاکتیکی شکست دسته کوهستان عبارت بودند از :

۱- تاء خیر در شروع عملیات

- ۲- عدم یک سازمان زیرزمینی محکم با کادرهای مخفی در شهر .
- ۳- عدم یک سیستم ضد اطلاعاتی دقیق و حساب شده .
- ۴- عدم هماهنگی گروه های دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل .
- ۵- عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث ، بطوریکه ۴ نفرشان توسط روزناییان نا آگاه دستگیر شدند ولی رفقاً با خاطر طرز تفکر ذهنی خود و با خاطر اینکه مبادا یک روزنایی آسیب ببیند با آنها رفتار خشن و نظامی نکردند ، آنها فکر میکردند که بهیچوجه بهیچ روزنایی در هیچ شرایطی نباید آسیبی برسد . لذا وقتی دهقانان در صدد دستگیری آنان برآمدند مسلحانه اقدام نکردند . آنها از این اصل کم خود بدان آگاهی داشتند غافل شدند که : (در مرحله ابتدائی جنگ چریکی نیات سیاسی دسته کوچک چریکی بر روزناییان روش نبود و آنها بر طبق روابط جاری عمل میکنند) . وقتی نشان دادن قاطعیت چریکی وقدرت است که ضامن حفظ و بقای چریک است نه ملایمت و ملاحظت و در اوائل ملایمت بحساب ضعف گذاشته میشود چریک باید با قدرت تمام و خشونت کامل موجودیت خودش را اثبات کند ، آنگاه با استفاده از این قدرت

برنامهای بسود دهقانان و بزیان دشمنان آنها انجام دهد . تنها باین صورت است که دهقانان بقدرت و نیت چریک پی میبرند و از او حمایت می - کنند . اما علت اصلی شکست دسته کوهستان چیز دیگری بود . زیرا دسته کوهستان می بایست متکی به خود باشد و بدون تکیه بر شهر با تدارکاتی کماز قبل شده بود حرکت و مبارزه خود ادامه دهد . این علت اساسی "تفییر در طرح استراتژیک دسته کوه" بود .

افراد دسته کوهستان در هفته های آخر برنامه شناسائی خود در مباحثات خود به این نتیجه رسیده بودند که : " عملیات باید طوری تنظیم گردند که بر منطقه تحت عمل تاء شیر گذارند " .

بدین ترتیب " تئوری تاثیرات منطقه ای عملیات " جای " تئوری تاء تثیرات سراسی عملیات " را میگرفت . تاء شیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه پس از اولین ضربه ، دیگر نمی بایست به سرعت منطقه را ترک میکردند . بلکه میبایست در منطقه میمانندند و بشناسائی دقیق تاکتیکی میپرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات بر منطقه تاء شیر گذارده و خلق منطقه را بمعارزه بکشاند .

انعکاس عملی این تغییر در برنامه استراتژیک بدین صورت بود که رفقا با فراموش کردن اصل اساسی " حرکت مداوم " در منطقه باقی ماندند و قرار گذاشتند که مدت ۲۵ روز از منطقه شناسائی تاکتیکی نمایند و سپس منطقه را به سمت شرق ترک کنند و با استفاده از انبارهای آذوقه بدون گذاشتن رد پا از منطقه دور شوند و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر مجددا " به منطقه سیاهکل - دیلمان بازگشت و با تکیه به شناسائی تاکتیکی ۲۵ روزه یک سری عملیات بمنظور تاء شیر بخشی بر منطقه لاهیجان انجام دهنند . البته آمادگی منطقه لاهیجان بعلت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای - بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یکطرف و خلق از طرف دیگر شرایط مناسبی را ارائه میکرد .

از طرفی فرماندهی دسته کوهستان هیچگاه پیش بینی نمیکرد که دشمن چنین نیروی عظیمی را برای نابودی دسته کوچک ۸ نفری کوه گسیل دارد. فرماندهی دسته کوه در نهایت انتظار داشت که نیروهای گروهان زاندارمری لاهیجان در مرحله اول به میدان فرستاده شوند. و هرگز تصور نمیکرد که هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیروهای پلیس و ارتش در منطقه بسیج شوند و با استفاده از ده ها هلیکوپتر به جستجو بپردازند. در حالیکه عمل "چنین شد و سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل شخصا" در سیاهکل ستاد عملیات تشکیل داده و عملیات را رهبری میکرد.

غلامرضا برادر شاه هم برای بازرسی و سرکشی به سیاهکل اعزام شده بود. افزاد هنگ ژاندارمری گیلان تمام خطوط مواصلاتی منطقه را شدیداً کنترل میکردند و منطقه را به محاصره در آورده بودند و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل به سمت منطقه بحرکت در آمده بود.

بدین ترتیب بود که دسته کوهستان پس از حمله به پاسگاه سیاهکل به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کرد و طبق برنامه شروع به شناسائی و گشت زنی کرد. طبیعت آذوقه ۲۰ روزه را باید از انبارک آذوقه واقع در قله (کاکوه) که با کم نیرو معلم روستائی دستگیر شده ایجاد شده بود، تاء مین میکردند.

بطوریکه اکنون میدانیم نیروی دستگیر شده بود و تحت شکنجه محل انبارک را بدشمن گفته بود و دشمن عمدۀ نیروی خودرا در حوالی (کاکوه) بسیج کرده و با استفاده از همه نوع تجهیزات بالاخص هلیکوپتر، چهار نفر از رفقاء کوه را که بمنظور برداشت آذوقه به آن محل آمده بودند، بمحاصره در آورد. موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود بعلت زمستان درختان جنگل برگ نداشتند و از نظر نظامی این دیگر عامل منفی برای چریک کوه محسوب میشد و امکان استفاده از هلیکوپتر را بدشمن میداد.

فدائیان کوهستان مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آنگاه که مهماتشان بپایان رسید، دونفرشان با دست زدن به عمل فدائی با

انفجار نارنجک خودشان را با چند تن از عوامل دشمن نابود ساختند و دو نفر دیگر که رمی در تن نداشتند باسارت دشمن درآمدند.

یکی از افراد توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد در ۱۸ اسفند در حوالی یک روستا بطور نیمه جان یافته شد. بدین ترتیب از دسته ۹ نفری کوهستان ۷ نفر به اسارت دشمن درآمدند و ۲ تن در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع از افراد گروه ۳۳ نفری جنگل در کوه و شهر جمua ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این عده ۱۳ نفر در تاریخ ۲۷ آسفند ۹۶ توسط عوامل امپریالیسم در ایران تیرباران شدند و فقط ۵ تن از گروه جنگل زنده و آزاد ماندند. این عده در تاریخ ۱۸ فروردین ۵۰ به انتقام اعدام رفقاء خود رسید. دادرسی ارتشد زیم را در یک محکمه اقلابی محاکمه و اورابه مرگ محکوم کردند و حکم اعدام را در سحرگاه همان روز در مورداو باجرا درآوردند.

از تجارب دسته کوهستان میتوان نتایج زیر را گرفت:

- ۱- گروه های کوچک میتوانند مبارزه مسلحانه را تدارک و آغاز کنند.
- ۲- عامل زمان قبل از شروع عملیات حساب شده و نظامی یک عامل منفی است. لازم است در یک لحظه مناسب عمل آغاز شود.
- ۳- در آغاز گروه باید بخودمتکی باشدو با اتنکا به خودش عمل را شروع کند.

- ۴- سازماندهی شهری باید بر تمام قواعد فن پی ریزی شود و حتما "کادرهای اساسی باید حرفهای و مخفی باشند" هر چه کادر حرفهای بیشتر، بهتر.

- ۵- عناصری که شناسائی و اطلاعاتشان زیاد است نقاط خطر محسوب میشوند و حتما "باید از دسترس پلیس خارج شوند.
- ۶- باید از هر وسیله ای برای وصول بههدف سود جست و از رمانسیسم انقلابی پرهیز کرد.
- ۷- در عملیات چریکی کوه باید روی عکس العمل نظامی تمرکز یافته.

دشمن حساب کردو با رعایت اصل (تحرک مطلق) اقدامات دشمن را بی شر گذاشت .

۸- سه اصل طلایی چریکی ، تحرک مطلق ، عدم اطمینان مطلق ، هوشیاری مطلق را باید همیشه و همه جا رعایت کرد .

* * * *

" توضیحات "

۱- مادر رفیق شهید غفور حسن پور هنگامیکه خبر تیواران فرزندش را باورسازند چنین گفت :

انقلاب ایران همچون درخت تناور بیست که ریشه های قطورش در دل خاک وطن جای دارد . پسر من و نظایر پسر من تنها شاخه های این درخت هستند و دشمن تنها می تواند شاخه های این درخت را بزند ولی ریشه همچنان پا بر جاست و بازدن هر شاخه شاخه های بسیار خواهند رویید . پس من از مرگ فرزندم دلگیر نیستم ، امید من به شاخه های جدید است .

۲- او در زیر شکنجه شدید محل انبار واقع در قله کاکو سیاه کل را گفت و بعد ها در دادگاه به حبس ابد محکوم شد .

۷۰ ریال

انتشارات نگاه

تهران : شاهرضا - خیابان فردیس